

ویژه نامه

بولتن شماره ۲۲

خرداد ۱۳۷۷

شرکت پژوهشی پیام پیروز

تهران - صندوق پستی ۱۱۷ - ۱۳۴۶۵

«در این شماره»

- ۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی، ضد حقوق بشر است..... ۳
- ۲- با قانون اساسی کنونی نمی توان به جامعه مدنی دمکراتیک دست یافت..... ۵
- ۳- خواست اجرای قانون اساسی، به عنوان یک تاکتیک و نه استراتژی..... ۶
- ۴- تعریف نیروهای داخل نظام، درون حکومت و پیرامون حکومت..... ۷
- ۵- جناح بندی درون طیف نیروهای داخل نظام جمهوری اسلامی..... ۸
- ۶- طیف بندی نیروهای داخل نظام در رابطه با موضع آنها پیرامون اصل ولایت فقیه و حکومت دینی..... ۹
- ۷- طیف بندی نیروهای داخل نظام بر حسب مواضع اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژی آنها..... ۱۰
- ۸- ماهیت جناحهای درون حکومت و اختلافات آنها..... ۱۱
- ۹- وحدت نظر و اختلافات در مجموعه حاکمیت پیرامون خط مشی تشنزدایی و اصلاحات..... ۱۴
- ۱۰- موضع اصولی نیروهای دمکراتیک در رابطه با درگیری جناحهای درون حکومت..... ۱۶
- ۱۱- جنبش دانشجویی..... ۱۷
- ۱۲- پیامدهای سیاستهای اقتصادی همه جناحهای حکومت..... ۱۹
- ۱۳- برای آنکه فریب نخوریم..... ۲۱
- ۱۴- چگونه همه چیز لوٹ می شود..... ۲۶
- ۱۵- موضع اصولی نیروهای دمکراتیک در مقابل مدعیان دروغین آزادیخواهی و نیز در برابر اپوزیسیون ملتزم به قانون..... ۲۷

هزینه تهیه بولتن شماره ۲۲: ۴۰۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی: ۲۰۰۰ ریال

بسیاری از نیروهای سیاسی درون و پیرامون حاکمیت و مدعیان اپوزیسیون، بر این ادعا هستند که با التزام به قانون اساسی کنونی جمهوری اسلامی، می‌تواند به مردم سالاری یا جامعه مدنی دست یافت و از ایشرو هدف استراتژیکی خود را اجرای قانون اساسی و خط مشی استراتژیکی خود را فعالیت با التزام به قانون تعیین کرده‌اند. در این مقاله، با اثبات تضاد آشفتی ناپذیر اصول پایه‌ای قانون اساسی جمهوری اسلامی با اعلامیه جهانی حقوق بشر، باطل بودن این خط مشی نیز اثبات می‌گردد. هر قانون اساسی میثاقی مردم است و حکومت. میثاقی که در آن از یکسو ماهیت حقوقی - سیاسی حکومت تعریف و تبیین می‌شود و از سوی دیگر آزادیهای اساسی و حقوقی مدنی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی شهروندان شناسایی و تضمین می‌گردد. از ایشرو موضوع بحث ما هم در دو مجرا و مسیر کلی جریان خواهد یافت: ۱ - نظام حکومتی ۲ - حقوق و آزادیهای اساسی.

۱ - نظام حکومتی

گفتیم که در قانون اساسی نظام حکومتی تعریف و تشریح می‌شود. منشاء و مبنای حکومت و چگونگی استقرار و مشروعیت آن. نوع حکومت از انتخابی، مستقیم یا با واسطه، تا موروثی (جمهوری یا سلطنتی). رابطه مذهب و مردم و مسلک و ایدئولوژی با حکومت. در پیش حقوق بشر «اساس و منشاء قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه‌ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی تأمین نماید» (بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر).

بنابراین ریشه حکومت در مردم است و تجلی اراده مردم به صورت برگزاری انتخابات صورت می‌پذیرد. حکومت منتخب و مبعوث مردم است. مشروعیت حکومت تابعی است از اراده و رأی آزادانه مردم. حکومت مقوله‌ای است ناموتی و حق انحصاری مردم و مشروعیت آن منوط به احراز سه شرط است: ۱ - اصل انتخاب ۲ - اصل تناوب (آلترنانس) ۳ - اصل تساوی. در تأکید نسبت به اصل سوم در بندهای ۱ و ۲ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که:

۱ - هر کس حق دارد که در امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید. ۲ - هر کس حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید. اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند و یا در خدمت نافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند» (اصل ۵۶).

این اصل یعنی رجعت و بازگشت به نظریه قدیمی الهی حکومت. یعنی اینکه امر حکومت ریشه و منشاء در لاهوت دارد و حقی است الهی و نه بشری. حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش هم خوراسته و مشیت الهی است و آنهم در چارچوب و محدوده اصول قانون اساسی اعمال می‌شود. ولی فقیه یا

ولی امر مظهر حکومت الهی است و نماینده او در زمین و مشروعیت حکومت وی نه به اعتبار رای و خواسته مردم است و بلکه به مناسبت مقام و موقعیت مذهبی او به عنوان «مرجع تقلید» و «امامت است» (اصول ۱ و ۵ و ۵۷ و ۱۰۷ قانون اساسی).

اساس و بنیان نظریه مرجعیت هم بر تعدد مرجع تقلید است. یعنی اینکه مرجعیت انتخابی نیست (برخلاف مذهب کاتولیک). در مذهب شیعه، باب اجتهاد مفتوح است و هر کس می‌تواند به مقام اجتهاد و مرجعیت برسد. مرجع به شیوه مستقیم یا با واسطه انتخاب نمی‌شود. مردم مجازند که در مسائل «شرعی فرعی» (نه اصول دین) از هر مجتهدی بنا به سلیقه و تشخیص خود، تقلید کنند. اینست که در قانون اساسی هم به انتخاب آیت‌الله خمینی به عنوان مرجع تقلید و رهبر، اشاره نمی‌شود. در اصل ۱۰۷ آمده است که «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است. این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد...» ملاحظه می‌کنیم که به جای کلمه انتخاب، از شناسایی و پذیرش مرجع صحبت می‌شود. پس رهبری در جمهوری اسلامی، انتخابی نیست و حق الهی - شرعی انحصاری روحانیون است. در قانون اساسی اصلاحی، پس از مرگ آیت‌الله خمینی، مرجعیت تقلید را هم از شرایط رهبری حذف کردند و در اصل ۵ جدید «ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و با تقوی و آگاه به زمان، شجاع، مدیر، مدبر است» که توسط خبرگان تعیین می‌شود. در اصل ۱۰۸ اصلاحی هم آورده‌اند که «قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین‌نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهای اولین شورای نگهبان تهیه و با اکثریت رای آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد. از آن پس هر گونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.» بدین ترتیب خبرگان هم کسانی هستند که مورد تأیید اکثریت شش فقیه شورای نگهبان (که خود منصوب رهبرند) قرار گیرند و در نهایت به تصویب رهبر برسند! یعنی اینکه عده‌ای از ارباب عمام، یک تن از بین خود را به عنوان رهبر تعیین می‌کنند و بقیه آنان هم، با تصویب رهبر، سایر عناوین و مقامات کلیدی حکومتی (خبرگان، شورای نگهبان...) را به چنگ می‌آورند!

بنابراین در وضعیت فعلی نه تنها رهبر حکومت منتخب مردم نیست، بلکه و اشکال اصلی این است که موقعیت رهبر در ساختار حکومتی بر فراز سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه قرار دارد. اصل ۵۷ قانون اساسی می‌گوید که «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت است بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند». صلاحیت قوه مقننه تنها محدود به تصویب قوانین مطابق با «موازین اسلامی» است و تشخیص این امر هم با فقهای شورای نگهبان است که خود منصوب رهبرند (رک به اصول ۴، ۷۲، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۱۰ قانون اساسی). قسمت اعظم اختیارات رئیس قوه مجریه هم جزو وظایف و اختیارات رهبر است (رک ۱۱۰ و ۱۱۲) مسئول قوه قضائیه هم منصوب اوست که باید به تشکیل دادگستری «بر طبق موازین اسلامی» مبادرت کند (رک اصول ۶۱، ۶۱، ۱۱۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳). رکن چهارم دموکراسی (وسایل ارتباط جمعی) هم در تصرف رهبر است و «نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی با مقام رهبری است» (رک اصول ۱۱۰ و ۱۷۵).

با این تصویر اجمالی از جایگاه روحانیون در نظام جمهوری اسلامی ایران و در متن قانون اساسی، می‌بینیم که عنوان جمهوری اسلامی هم با حکومت حاکم بر ایران تطبیق نمی‌کند. این حکومت جمهوری نیست، زیرا با تعریف جمهوری در فرهنگ سیاسی انطباق ندارد. جمهوری اسلامی هم نیست زیرا که مراد از جمهوری اسلامی نظامی است که با تعریف جمهوری مطابقت داشته باشد ولی محتوای مکتبی و ایدئولوژیک آن، اسلامی باشد (نظیر جمهوری اسلامی پاکستان، موریتانی، سودان، ...). اما حکومت کنونی ایران، حکومت روحانیون است (الیگارشی مذهبی) و نه جمهوری اسلامی. توضیح بیشتر این مطلب به بخش دوم گفتار می‌انجامد.

۲- حقوق و آزاییهای اساسی

گفتم که دین و ویژگی هر قانون اساسی، شناسایی و تضمین و تامین آزادیهای اساسی و حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی شهروندان است. در بیش حقوق بشری، این حقوق و آزادیها در سه منشور بنیادین حقوق بشر: اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی (۱۹۶۸) تصریح و تبیین شده‌اند: این حقوق و آزادیها بر دو اصل اساسی استوارند:

۱- اصل تساوی ۲- اصل عدم تبعیض

ماده ۱ اعلامیه در بیان اصل تساوی می‌گوید: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند». اصل عدم تبعیض در ماده ۲ اعلامیه بدین عبارت آمده که «هر کس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی، یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت، یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادیهایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد» (همچنین رجوع کنید به ماده ۲ و ماده ۲۶ میثاق بین‌المللی حقوق و سیاسی).

شوکت و عظمت بیش حقوق بشر در همین دیالکتیک من و دیگری، تو و او، دیالکتیک تنوع و تساوی، اختلاف و وحدت است. اختلاف و تنوع در نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی، پایگاه طبقاتی، موقعیت اجتماعی، ملیت ... و تساوی و یکسانی در بهره گرفتن از آزادیهای اساسی و حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی.

اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی اساس بر عدم تساوی و تبعیض است. در اصل ۱۲ «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی‌الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی شافعی، مالکی و حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند بنابراین ایرانیان مسلمان به شیعه و غیرشیعه تقسیم می‌شوند و فقه شیعه (یعنی قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی) درباره ایرانیان غیرشیعه (به جز در مسایل مربوط به احوال شخصیه) اجراء می‌شود. از سوی دیگر نظام حکومتی (ولایت فقیه) از دید ایرانیان غیرشیعه مشروعیت مذهبی ندارند و بدعت است و هیچ یک از ایرانیان غیرشیعه نمی‌توانند به مناصب و مقامهای انحصاری روحانیون (ولی فقیه، خبرگان، فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس دیوان عالی، دادستان کل کشور و به طور کلی قضاوت با توجه به اصل ۱۶۳ قانون

اساسی) دست یابند. طرفه اینکه این تبعیض‌ها درباره ایرانیان شیعه هم مصداق دارد و این عناوین و مقامات جزو حقوق انحصاری روحانیون است.

نمونه دیگری از تبعیض مذهبی در اصل ۱۳ آمده که به موجب آن «ایرانیان زرتشتی، کلیمی، و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می‌کنند». از این اصل این نتایج برمی‌آید:

۱- اقلیت‌های مذهبی دیگر رسمیت ندارند و در انجام مراسم دینی خود آزاد نیستند.

۲- سه اقلیت شناخته شده هم تابع قوانین اسلامی‌اند (به جز در احوال شخصیه).

۳- آزادی برگزاری مراسم مذهبی آنان هم محدود به قانون (یعنی فقه شیعه) است.

۴- آنان نه تنها مشمول تمام تبعیض‌های رایج درباره ایرانیان مسلمان غیرشیعه هستند، بلکه در انتخاب مجلس شورای اسلامی هم با مسلمانان حقوقی مساوی ندارند (رک اصل ۶۴ قانون اساسی).

اصل ۱۴ درباره سایر اقلیت‌های مذهبی ایرانیان بی‌دین است و به مسلمانان توصیه شده که نسبت به آنان «اخلاق حسنه و قسط و عدل و اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند» البته در اینجا مشخص نشده است که منظور از حقوق انسانی، صرفاً حق زندگی بوده است یا حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را هم در بر می‌گیرد. اما همین توصیه هم محدود به این است که آنان «برضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند». مفهوم مخالف این حکم این است اگر اینان برضد جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام کنند، نه از «قسط و عدل اسلامی» برخوردار می‌شوند و نه از «حقوق انسانی» (حق زندگی). و یعنی جواز برادرکشی در متن قانون اساسی!

تبعیض عقیدتی - سیاسی

در اصل ۱۹ قانون اساسی بیان شده که «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». مشخص است که از «عقیده و مذهب» به عنوان وجه تبعیض ذکر نرفته و رسماً تبعیض مذهبی و تبعیض عقیدتی مورد قبول قانون اساسی قرار گرفته است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همه آزادیهای اساسی منوط و محدود به رعایت «مبانی اسلام» (بخوانید مصالح جمهوری اسلامی) شده‌اند. آزادی انتشارات، مطبوعات، احزاب، جمعیت‌های سیاسی و صنفی، آزادی اجتماعات، آزادی کار، در چهارچوب «موانع اسلامی» شناخته شده‌اند (اصول ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸ قانون اساسی). از سوی دیگر مرجع تشخیص مبانی و موازین اسلامی هم خود حضرات هستند. ولی فقیه که عالیترین مقام و مرجع برای تشخیص اسلام از غیراسلام است و فتاوی او واجب‌الاتباع. رئیس قوه قضائیه هم که منصوب اوست و بدین ترتیب همه آزادیهای اساسی در چنبره صلاحدید و تصمیم یک فرد گرفتار هستند.

تبعیض جنسی

مورد دیگر تبعیض در قانون اساسی، تبعیض جنسی است. در اصل ۱۹ آمده که «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». ملاحظه می‌کنیم که

از «جنس» به عنوان وجه تبعیض و امتیاز ذکر کرده. اصل ۲۰ می‌گوید که «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند.» و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند».

توجه دارید که صحبت از حقوق مساوی نیست. نمی‌گوید که مرد و زن از حقوق مساوی برخوردارند. بلکه می‌گوید زن و مرد یکسان در حمایت قانونند. اما اگر قانون متضمن تبعیض باشد، جایی برای گله و اعتراض نیست! در بسیاری از قوانین حقوق زن و مرد مساوی نیست، ولی زن و مرد به گونه مساوی زیر حمایت قانونند!

یعنی قانون غیرمساوی درباره همه، به طور مساوی اجرا می‌شود! از سوی دیگر حقوق مدنی در رده حقوق مندرج در اصل ۲۰ نیست، زیرا که زن و مرد از حقوق مدنی مساوی برخوردار نیستند (ارث، طلاق، ولایت و حضانت اطفال ...). در بند ۵ اصل ۲۱ آمده که «مادران شایسته در صورت نبودن ولی شرعی» می‌توانند قیمومت فرزندان خود را عهده‌دار شوند. یعنی حق ولایت در قانون اساسی از مادر سلب می‌شود. ولایت حق انحصاری پدر است و در صورت فوت او حق پدر بزرگ. مادر در صورت فوت پدر بزرگ هم حق ولایت ندارد و تنها می‌تواند قیم شود آنهم بشرط اینکه «شایسته» باشد و سرپرستی او در «جهت غبطه» (مصلحت) فرزندش باشد!! در زمینه حقوق سیاسی - اجتماعی هم تبعیض جنسی (برخلاف اصل ۲۰) در متن قانون اساسی به چشم می‌خورد. صرفنظر از اینکه مقامات و مشاغل کلیدی انحصاری روحانیون در دسترس زنان نیست، تصدی به مقام ریاست جمهوری و قضاوت هم برای آنان امکانپذیر نمی‌باشد (ر. ک به اصول ۱۱۵ و ۱۱۳ قانون اساسی)

با قانون اساسی کنونی

نمی‌توان به جامعه مدنی دمکراتیک دست یافت

قانون اساسی کنونی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر حکومت دینی و اصل ولایت فقیه - نقض اصل حاکمیت کامل مردم - اعمال تبعیض مذهبی و عقیدتی - نقض آزادی کامل عقیده بیان، قلم، مطبوعات، فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و تشکلهای صنفی مستقل - عدم ارائه پیگیر و قاطع خواستها و حقوق دمکراتیک مردم - ... یک قانون اساسی غیردمکراتیک و غیر مردمی است. از این رو اجرا و رعایت قانون اساسی و حاکمیت قانون یک اقدام اساسی و کلیدی برای غلبه بر بحران عمومی فراگیر موجود در جامعه نیست. با التزام به این قانون اساسی نمی‌توان به مردم سالاری و حاکمیت دمکراتیک و مردمی دست یافت. زیرا اصول پایه‌ای قانون اساسی که به نوع و شکل حکومت و رابطه آن با مردم مربوط است، ضددمکراتیک و ناقض حقوق اساسی مردم است و عملاً و رسماً به نفی مردم سالاری و حاکمیت واقعی مردم منجر می‌شود. بویژه اصل ولایت فقیه با اصل حاکمیت مردم تناقض جدی و آشتی ناپذیر دارد و سد اساسی در مقابل هرگونه تحول جدی دمکراتیک در جامعه است. در قانون اساسی کنونی، نهاد ولایت فقیه و اقتدار و اختیار آن بر فراز اصل حاکمیت مردم و ملی و قوای ناشی از آن قرار دارد. مطابق اصل ۱۱۰ قانون اساسی، اختیارات گوناگونی برای ولی فقیه تعیین شده است و تقریباً مورد کلیدی و اساسی وجود ندارد که از دایره اختیارات او بیرون باشد. از این رو طرح شعار اجرای قانون و

مقید شدن ولی فقیه به قانون اساسی مسئله و مشکل مهمی برای اصل ولایت فقیه و خود ولی فقیه بوجود نمی‌آورد و اختیارات اساسی و مهم همچنان در اختیار او قرار خواهد داشت. برپایه این قانون، با اعمال تبعیض مذهبی و عقیدتی و نیز با دخالت و اعمال نظر نهادهایی همچون «شورای نگهبان» حق شرکت بدون استثناء تمامی اقشار مردم و کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور در انتخابات (مانند مجلس، ریاست جمهوری، ...) و آزادی کامل آنها در کاندیدا شدن و کاندیدا کردن نقض و لگدمال شده است. هر نوع انتخاباتی که در چارچوب این قانون اساسی و با رعایت و التزام به اصول آن برگزار شود، نمی‌تواند یک انتخابات آزاد و دمکراتیک باشد. قانون اساسی بر وجود «شورای نگهبان» منتخب ولی فقیه در بالای سر همین مجلس برخاسته از چنان انتخابات غیردمکراتیکی تأکید می‌کند تا حتی مصوبات همان افراد گلچین شده از جانب خود را با «شرع» و منافع حاکمان منطبق سازد. برپایه قانون اساسی، مجلس بدون وجود شورای نگهبان و مصوبات مجلس بدون تأیید این شورا اعتبار قانونی ندارد. براساس مکانیسم موجود در قانون اساسی، ولی فقیه فقهای شورای نگهبان را انتخاب می‌کند و شورای نگهبان عده‌ای از مجتهدین مورد تأیید خود را برای نمایندگی مجلس خیرگان گلچین و به مردم برای رأی دادن معرفی می‌کند و چنین مجلس خیرگانی ولی فقیه را انتخاب می‌کند. در هر صورت ولی فقیه با مکانیسمی خاص، با یاری افراد منتخب و مورد تأیید خود، بار دیگر خودش را به ولایت فقیه انتخاب می‌کند. این قانون اساسی بر وجود مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات میان مجلس و شورای نگهبان و نیز وظایف محوله از جانب ولی فقیه از جمله در سیاست گزاریهای کلان در کشور، تأکید دارد. در قانون اساسی، در هر جایی هم که به رعایت برخی از حقوق اساسی مردم اشاره شده است، با گذاشتن شروط «مگر مخل به مبانی اسلام باشد» یا «مگر به حکم قانون» عملاً اصول مربوط به حقوق ملت، کم رنگ و نیم‌بند، ناپیگیر و غیر قاطع و لوث شده است. هیچ غیرمسلمانی با همه شایستگی و امتیازات و حتی در صورت داشتن رأی اعتماد و حمایت مردم، حق کسب هیچ مقام کلیدی و حساس و پراهمیت در کشور را ندارد. بر پایه این قانون بسیاری از حقوق اساسی مردم، حق اعتصاب برای زحمتکشان، حق برابری مردم صرفنظر از اعتقاد و مذهبشان، حقوق برابر زنان و مردان در همه عرصه‌ها، ... به رسمیت شناخته نشده است. تصور ایجاد «جامعه مدنی سترقی و دمکراتیک» براساس این قانون اساسی غیردمکراتیک و غیر مردمی و در چارچوب حکومت دینی (صرفنظر از تسلط سنت‌گرای متحجر یا نوگرای دینی بر آن)، در خوش بینانه‌ترین حالت، یک خطای فاحش و خطرناک سیاسی و اجتماعی است که حتی به واقعیات علمی جامعه شناسی و تجارب عمیق مبارزات اجتماعی کمترین توجهی ندارد. هر نظر و حرکتی به منظور ارائه شکل جدید و آرایش نوین سیمای ماهیت فرسوده و پوسیده حکومت دینی (صرفنظر از این که با انگیزه فرصت‌طلبی و قدرت‌طلبی و نان را به نرخ روز خوردن یا بواسطه خستگی و سرخوردگی از وضعیت ناهنجار کنونی یا در اثر درهم ریختگی و عدم انسجام فکری و عوارض منفی روحی ناشی از شکستهای سیاسی و ایدئولوژیکی و وجود جو ترس و یاس و انفعال، یا با توجه به آرمان‌گرایی مذهبی طرح شده باشد)، در نهایت به عوامفریبی و ایجاد توهم زیان‌بار در مردم منجر می‌شود. اصول اساسی و پایه‌ای قانون اساسی با مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در تناقض آشکار و آشتی ناپذیر قرار دارد. بنابراین رعایت کامل و بدون خدشه حقوق بشر در چارچوب این قانون اساسی امکان‌پذیر نیست. یک نیروی کاملاً دمکراتیک نمی‌تواند حکومت

دینی و دخالت دین در حکومت، اصل ولایت فقیه و دیگر اصول ضددمکراتیک حاکم بر قانون اساسی را قبول کند و بپذیرد و نمی‌تواند به چیزی که باور ندارد، از لحاظ عملی و نظری التزام داشته باشد. برخی از نیروهای ایزدینیزون که خود را ملتزم به قانون اساسی معرفی و دیگر نیروها را به این روش مبارزه دعوت می‌کنند، توضیح می‌دهند که «التزام به قانون» به معنای پذیرش و تأیید آن قانون نیست و از این رو می‌توان و باید به قانونی که حتی با آن موافق نیستیم ملتزم بود. اما اولاً التزام به قانون اساسی هر چند که موادی از این قانون و به ویژه اصل ولایت فقیه مورد پذیرش و تأیید نباشد، هم رسماً و هم عملاً به معنی التزام به دفاع از حکومت دینی، التزام به دفاع از موجودیت ولایت فقیه و دفاع از اختیارات قانونی آن، التزام به حمایت از موجودیت شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و مجلس خبرگان، التزام به تبعیض مذهبی و عقیدتی در انتخابات و کسب مقامهای اساسی و مهم حکومتی و دولتی، ... است که در قانون اساسی بر آنها تأکید شده است. این تعریف حقوقی و سیاسی التزام به قانون و مکانیسم چنین التزامی است. چنین التزامی برای نیروهای پیگیر دمکراتیک قابل قبول نیست. ثانیاً بحث مربوط به قانون اساسی با قوانین مثلاً اداره راهنمایی و رانندگی همانند نیست که اگر بخشی از آن مورد قبول هم نبود، اجرا نمی‌شود و به آن ملتزم باشیم. قانون اساسی، میثاق و قرارداد عمومی است که در آن اصولی که مستقیماً به آموها، حقوق انسانی، اعتقادات و اهداف سیاسی افراد مربوط است منعکس می‌شود. نمی‌توان با این اصول اعتقادی و سیاسی و حقوقی مخالف بود ولی به آن التزام داشت و به عبارتی اصول اعتقادی و سیاسی و حقوقی خود زیرپا گذاشته می‌شود و در حقیقت هدف سیاسی خود تحت الشعاع هدف سیاسی قرار می‌گیرد که از بیخ و بن با آن در تضاد است. علاوه بر آن اجرای چنین اصول ارتجاعی برای جامعه مصیبت و فاجعه عمیق و بحران فراگیر اجتماعی به ارمغان آورده و می‌آورد، در حالی که اجرا یا عدم اجرای مثلاً قوانین اداره راهنمایی و رانندگی دارای این ابعاد پراهمیت نیست. از این رو مقایسه مکانیکی میان قانون اساسی و قوانین دیگر خطاست، ضمن آن که قانون‌گرایی و تحکیم قانون به این معنی نیز هست که قوانین جزئی مهم حکومتی دیگر باید ناشی از اصول قانون اساسی باشد. قانون اساسی پرنقض، غیردمکراتیک و ناقض حقوق انسانی چه پیامدهای سالی می‌تواند برای دیگر قوانین جزئی به ارمغان بیاورد جز آن که این قوانین نیز ماهیتاً و مضموناً غیردمکراتیک و در نهایت ارتجاعی باشد این یک نظر ساده انگارانه و عوامفریبانه است که با التزام به این قانون، جامعه مدنی دمکراتیک برقرار می‌شود. آیا با التزام به قوانین آپارتاید نژاد پرستانه در آفریقای جنوبی، یا قانون فاشیستی در ایتالیا، موسولینی، یا قوانین نازیسم در آلمان هیتلری، یا قوانین اسلامی در عربستان سعودی و سودان، جامعه مدنی دمکراتیک و مردم سالاری استقرار می‌یافت؟ آیا با التزام به قوانین مافوق ارتجاعی و ضددمکراتیک «مجازات اسلامی» در ایران که احکام سنگسار، شلاق، قطع دست و پا، و قصاص و قطع عضو، و دیه مو و لب و چشم و گوش و دندان و فک و گردن و دست و پا و ناخن و بیضه، و ... تا اعدام مبارزین سیاسی را به رسمیت می‌شناسد و اعمال می‌کند، و نیز با التزام به قوانین مدنی و خانوادگی که نقض حقوق زنان، قانون احزاب و مطبوعات که نقض آزادی قلم را تأیید می‌کند و ... می‌توان به جامعه مدنی دمکراتیک دست یافت؟ خطمشی استراتژیکی نیروی کاملاً دمکرات نمی‌تواند مبارزه قانونی برای اجرا و حاکمیت قانون اساسی، یا تغییر حاکمیت‌ها در چارچوب ساختار سیاسی - ایدئولوژیکی - حقوقی تثبیت شده در قانون اساسی باشد. و از این رو نیروهای دمکراتیک پیگیر، برای دگرگونی قانون اساسی، طرد

حکومت دینی و حذف اصل ولایت فقیه و دیگر اصول غیردمکراتیک آن و تدوین قانون اساسی دمکراتیک نوین بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر و «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» و با تأکید بر اصل جدایی دین از حکومت و اصل حاکمیت بدون قید و شرط مردم مبارزه می‌کنند. این مبارزه‌ای است تعطیل ناپذیر، وقفه‌ناپذیر و انتقال ناپذیر. خطمشی استراتژیکی نیروهای دمکراتیک، مبارزه سیاسی توده‌ای در پیوند زنده با توده‌ها و سازماندهی جنبش مردمی، برای گذار آرام و گام به گام و سلامت آمیز بدون توسل به ترور و بمب‌گذاری، درگیری مسلحانه و جنگ داخلی از حکومت استبدادی و دینی به حکومت دمکراتیک، غیردینی، ملی و مردمی است.

خواست اجرای قانون اساسی، به عنوان

یک تاکتیک و نه استراتژی

نوع حکومت، بیان‌کننده محتوی و ماهیت حکومت است و با فرمایشونهای اقتصادی - اجتماعی جامعه تطبیق می‌کند (مانند دولت برده‌داری، دولت سرمایه‌داری، ...). شکل حکومت، شیوه اعمال قدرت سیاسی طبقات حاکم است (مانند سلطنت استبدادی، سلطنت مشروطه، فاشیستی، توتالیتری، جمهوری پارلمانی، ...).

شکل حکومت تغییری در نوع و ماهیت آن نمی‌دهد. تصور اینکه فقط با تغییر شکل حکومت، می‌توان نوع و ماهیت آن را تغییر داد، عمیقاً نادرست است. اما اینکه تنوع اشکال حکومت، تغییری در نوع و ماهیت آن نمی‌دهد، به هیچ‌وجه به این معنی نیست که این اشکال در تکامل مبارزه اجتماعی بی‌تأثیر هستند و لذا نیروهای دمکراتیک باید نسبت به این اشکال بی‌تفاوت باشند. نیروهای مترقی و آزادیخواه در مورد اشکال اعمال قدرت سیاسی یک حکومت غیردمکراتیک و غیرمردمی آن است که شکل مفروض تا چه حد به آنها برای کنار زدن همان حکومت غیردمکراتیک و استقرار حاکمیت مردمی، امکان می‌دهد.

بدیهی است که نیروهای انقلابی در درجه اول برای تغییر نوع حکومت، برای استقرار حکومت مردم بر مردم مبارزه می‌کنند، و مبارزه آنها برای تغییر شکل حکومت از آن جهت است که مناسبترین شکل را برای تغییر نوع حکومت و انجام وظایف حکومت نوع جدید بیابند و تحقق بخشند. در شرایط کنونی، در برابر جنبش دمکراتیک ایران یک وظیفه حتمی و مبرم وجود دارد و آن تجهیز و متحد ساختن وسیعترین اقشار مردم و نیروهای دمکراتیک برای کنار زدن حکومت استبدادی مطلقه و تأمین آزادیهای سیاسی در کشور است. زیرا فقط در شرایط آزادیهای سیاسی و اجتماعی است که مبارزه قاطع مردم برای استقرار حکومت دمکراتیک و مردمی امکان‌پذیر است. از این رو شعار تاکتیکی نیروهای دمکراتیک «برکناری حکومت استبدادی» است و این شرط مقدماتی برای استقرار حکومت مردم بر مردم است.

نیروهای کاملاً دمکرات می‌توانند به عنوان یکی از مؤثرترین اقدامات تاکتیکی (و نه استراتژیکی) برای تأمین حاکمیت قانون و اجرای اصول مربوط به حقوق و آزادیهای ملت مصرح در قانون اساسی، برگزاری انتخابات سالم و نسبتاً فراگیر در چارچوب قانون، باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشور، تضعیف حکومت مطلقه فردی،

ایجاد نهاد‌های مدنی در جامعه، رشد و تقویت فرهنگی و روحیه دموکراتیک در کشور، نابودی هرج و مرج در جامعه، فراهم شدن شرایط مناسب برای مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم در تعیین سرنوشت کشور، تضعیف هرچه بیشتر استبداد دینی در جامعه، ... مبارزه کنند و ادار کردن حاکمیت دینی به تبعیت از همین قانون اساسی پرنقض و اجرای موادی از همین قانون که تا حدی که برای از حقوق اساسی مردم را به رسمیت شناخته و تضمین کرده است، یک موفقیت بزرگ برای نیروهای آزادیخواه در راستای تضعیف استبداد مطلقه دینی است. این تاکتیک می‌تواند در کادر هدف استراتژیکی نیروهای دموکراتیک و در خدمت و تابع آن باشد و بیش از هر چیز به موفقیت آتی استراتژیکی کمک کند. نمی‌توان به شعارها و مراحل تاکتیکی بی‌توجه بود یا آنها را نفی کرد. شاید به نظر برخی چنین احتمالی اصولاً منتفی باشد که در نتیجه تشدید درگیریهای میان جناحهای درون حکومتی، تغییر تناسب نیرو میان اپوزیسیون و حاکمیت، رشد کمی و کیفی جنبشهای اعتراضی و مطالباتی، تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، در بسیاری از جنبه‌های سیاست حاکمیت تغییری بوجود آید و مثلاً دولتی با قدرت کامل سرکار آید که عملاً تا حدود زیادی در کادر اصولی از قانون اساسی که حقوق ملت را تضمین نموده عمل نماید، بدون آن که در ماهیت اجتماعی حکومت تغییری حاصل گردد. ولی نیروهای دموکراتیک باید برای مقابله با چنین شرایطی و استفاده از چنین موقعیتهایی از قبل آماده باشند. نیروهای آزادیخواه نمی‌توانند به صرف تمایلات ذهنی خود این قبیل امکانات را که ممکن است روزی به واقعیت تبدیل شود، از نظر دور بدارند. طرح شعارهای تاکتیکی به منظور دوری جستن از شعار استراتژیک نیست، بلکه به منظور نزدیک شدن به آن است. برای وصول به قله پیروزی باید از راههای پربین و خم‌گذشت، گاهی باید خزید، گاهی باید دوید، گاهی باید راه پیموده راه دوباره پیمود، گاهی باید همان راه را دور زد، گاهی باید هجوم کرد و گاهی باید عقب نشست. نتیجه روی گوداندن از شعارهای تاکتیکی، روی گرداندن از هر گونه مبارزه مثبت و مشخص و قابل اجرا در شرایط کنونی است. نتیجه نفی شعارهای تاکتیکی، مبارزه نکردن به بهانه مبارزه جهشی کردن است. بدیهی است که وجود ولایت فقیه، چه اعلم یا مرجع باشد چه نباشد، سد اساسی هر گونه تحول جدی دموکراتیک در میهن ما است. ذات و ماهیت اصل ولایت فقیه، استبدادی و واپسگرایانه است. اما کار سترگ طرد و حذف ولایت فقیه و تغییر حکومت دینی، نه یک باره و با معجزه بلکه با گذار از مراحل گوناگون مبارزات تاکتیکی و در یک نبرد وسیع اجتماعی، درازمدت و پرفراز و نشیب و با اتکاء به جنبش دموکراتیک توده‌ای امکان‌پذیر است. برای این مبارزه نمی‌توان تنها و تنها یک شکل و شیوه مبارزه اختراع و آن را به دیگر نیروها تحمیل کرد. بلکه هر نیرو با توجه به درک خود از موفقیت نیروهای اپوزیسیون، وضعیت جامعه، تمایلات و توان توده‌ها، موقعیت مجموعه حکومت و جناحهای درون آن، اوضاع بین‌المللی، و با در نظر داشتن توان واقعی و پشتوانه و اهرمها و امکانات خود به ویژه در داخل کشور، ... طرح و مهندسی خاصی برای تحقیق این هدف پی‌ریزی می‌کند. امتزاج شعارهای تاکتیکی و شعار استراتژیک، نه شکلی که بتواند از کوتاهترین راه با سریعترین آهنگ، جنبش را به هدف برساند، وظیفه نیروهای دموکراتیک است. طرد و نفی شعارها و مراحل تاکتیکی موجب ست شدن مبارزه و بی‌توجهی به انواع فعالیت‌هایی می‌شود که این نیروهای دمکرات را به تحقق شعار استراتژیک نزدیک می‌کند. اما بی‌توجهی به شعار استراتژیک موجب پرت شدن نیروهای از هدف و مسیر اصلی مبارزه و درگیر شدن در فعالیت‌هایی غیراساسی و هرزرفتن

نیروها در خرده‌کاریهای بی‌سرانجام بی‌شود. نیروهای دمکرات ضمن توجه اساسی به مراحل و شعارهای تاکتیکی فراگیر ضروری، هیچگاه شعارهای تاکتیکی را جایگزین شعارها و اهداف استراتژیکی نمی‌کنند. تاکتیک‌ها باید در خدمت و تابع استراتژی باشد، نه این که استراتژی در حد شعارها و اهداف تاکتیکی تنزل کند. شأن و اهمیت خطمشی استراتژیکی با ارزش شعارها و اهداف تاکتیکی یکسان نیست. نیروهای دموکراتیک می‌توانند از هر اقدام تاکتیکی فراگیر و مناسب در خدمت دگرگونی در قانون اساسی و حذف حکومت دینی و اصل ولایت فقیه و... و در راستای هدف استراتژیکی برقراری حکومت دموکراتیک، غیردینی، ملی و مردمی بهره‌گیرند. نه آن که آنقدر در چارچوب شعارها و اهداف تاکتیکی حبس و محصور شوند که هدف استراتژیک قربانی و شعارهای استراتژیک از محوریت اصلی خارج شوند. بی‌توجهی به اهمیت و چگونگی پیوند و هماهنگی میان تاکتیک و استراتژی، از یک سو موجب چپ‌روی و پرهیز از فعالیت‌های جدی و دوری از توده‌های مردم می‌شود و از سوی دیگر به راست‌روی و دور ماندن از اقدامات مؤثر انسانی و عوام‌زدگی و دنباله‌روی جاهلانه از توده‌های مردم منجر می‌شود. متأسفانه مجموعه جنبش دمکرات میهن ما در طول تاریخ فعالیت خود تاکنون نتوانسته است از لحاظ نظری و عملی، در جهت شناخت صحیح، چگونگی امتزاج و پیوند و هماهنگی میان شعارهای تاکتیکی با هدف استراتژیک گام‌های درست سیاسی - تاریخی بردارد و از این‌رو همواره از حالت تعادل خارج شده و به چپ‌روی و یا راست‌روی کشیده شده است. یکی از وظایف مهم نیروهای دموکراتیک، بررسی دقیق ثنوریکی، پراتیکی و تجارب مربوط به این مسائل و ارائه و انجام خطمشی صحیح خردمندانه، سیاستمدارانه و در عین حال اصولی برای تحقق شعارها و اهداف صحیح تاکتیکی مؤثر و البته در کادر خدمت و تابع هدف استراتژیکی است.

تعریف: نیروهای داخل نظام

درون حکومت - پیرامون حکومت

۱- **نظام:** عبارت است از ساختارهای سیاسی-اجتماعی-ایدئولوژیکی و حقوقی حاکم، اصول پایه‌ای و بنیادهای ثنوریک و حقوقی که در قانون اساسی کشور تثبیت و تعریف شده و استمرار یافته است.

۲- **حاکمیت:** عبارتست از قوای گوناگون حاکم، افراد و گروه‌هایی که قدرت حکومت را در اختیار دارند، رهبران و مسئولان حاکم بر هر یک از قوای حکومتی.

۳- **نیروهای داخل نظام از دو طیف تشکیل می‌شود:**

الف) طیف اول: احزاب، سازمانها، نیروها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی که موافق و معتقد به نظام جمهوری اسلامی و مقید و ملتزم به قانون اساسی باشند.

ب) طیف دوم: احزاب، سازمانها، نیروها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، که یا به نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی یا به برخی از اصول پایه‌ای قانون اساسی (مانند اصل ولایت فقیه)، اعتقادی ندارند و مخالف آن هستند، اما هم رسماً و هم عملاً مقید و ملتزم به قانون اساسی هستند و فعالیت استراتژیکی (و نه تاکتیکی) خود را با التزام عملی به قانون (و در واقع با التزام عملی به مبانی و بنیادها و ساختارهای تثبیت شده در آن) و تبعیت از استمرار حقوقی - سیاسی نظام جمهوری اسلامی، انجام می‌دهند.

۲- نیروهای داخلی حاکمیت: احزاب، سازمانها، نیروها و شخصیت‌های سیاسی داخل نظام، که از گذشته تاکنون، همواره و پیوسته در سطوح و رده‌های مختلفی از قوای گوناگون حکومت، و ارگانها و نهادهای اصلی وابسته به مجموعه حکومت، مسئولیت و نقش برای اداره آنها را داشته‌اند و همواره در قدرت سیاسی و اقتصادی و اجرایی سهم داشته‌اند. گرچه این سهم با تغییر تناسب قوای میان جناح‌های درون حکومت، تغییر کرده و می‌کند.

۳- نیروهای پیرامون حاکمیت: احزاب، سازمانها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی داخل نظام که یا هیچگاه در حاکمیت نقشی نداشته‌اند یا آنکه تا سال ۶۰ در حاکمیت، نقش و مسئولیتی داشته ولی از سال ۱۳۶۰ تاکنون، در حاکمیت نقش ندارند. ولی به قانون اساسی مقید و ملتزم هستند و خط مشی استراتژیکی خود را با التزام به قانون و در چارچوب نظام انجام می‌دهند. و با تغییر حاکمیت و اصلاح خط‌مشی‌ها و سیاست‌های جاری، و اصلاحاتی در ساختار سیاسی موجود، موافق هستند. این نیروها با شرکت در انتخابات و کاندیداتوری خود برای ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس، آمادگی خود را برای نقش‌پذیری و مسئولیت‌پذیری در حکومت و تبدیل شدن به نیرویی درون حاکمیت، را اعلام کرده‌اند.

نیروهایی مانند نهضت آزادی ایران به رهبری دکتر ابرهیم یزدی - بخشی از جبهه ملی ایران و شخصیت‌های وابسته به آن - گروه‌های طرفدار مهندس عزت‌الله سحابی و پیرامون مجله "ایران فردا" - جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر حبیب‌الله پیمان - گروه‌های شبه "چپ" طرفدار شریعتی و نیز افراد پیرامون آقای یوسفی اشکوری، نیروهایی داخل نظام و پیرامون حاکمیت هستند.

باید تاکید نمود، در صورتی که این نیروها در هر یک از قوای سه‌گانه حاکمیت، نقش و مسئولیتی را به عهده گیرند و مثلاً با شرکت در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری خود را کاندیدای نقش‌پذیری و مسئولیت‌پذیری نه تنها در نظام بلکه در حکومت نمایند و قادر به تصاحب کرسی و کالت و صندلی وزارت شوند، دیگر نه فقط به عنوان نیروهایی داخل نظام بلکه حتی به عنوان نیروهای داخل حکومت و به عنوان جناحی از حکومت محسوب می‌شوند. و اگر هم این نیروها و شخصیت‌ها خود را در انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری کاندیدا کنند، چه رد صلاحیت شوند و چه در انتخابات رای حد نصاب را بدست نیاورند، در واقع رسماً و عملاً آمادگی خود برای مسئولیت‌پذیری و نقش‌پذیری در همین حکومت و قبول صندلی وزارت یا کرسی مجلس نه تنها در نظام بلکه در همین مجموعه حاکمیت را اعلام کرده‌اند و از این‌رو به نیروهایی پیرامون حکومت و نه جدا از حکومت تبدیل شده‌اند. معیار داخل حکومت یا بیرون حکومت بودن یک نیرو یا شخصیت، رد صلاحیت کاندیدا یا رای نیاوردن آن نیست، وگرنه باید بهزاد نبوی یا رجایی خراسانی را نیرویی جدا از حکومت بدانیم.

جناح‌بندی درون طیف نیروهای داخل نظام

در طیف نیروهای داخل نظام جمهوری اسلامی، جناح‌ها و جریان‌ها گوناگونی وجود دارند. بدلائیل بافت پیچیده اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، ساخت بفرنج طبقاتی در کشور، عدم شکل‌گیری کامل و منسجم احزاب و سازمان‌های سیاسی داخل نظام (چه نیروهای درون حاکمیت و چه نیروهای پیرامون حکومت)، و نیز بدلیل تنوع برداشتهای فکری و سیاسی، پیچیدگی

شخصیت‌ها و منش‌ها و خصوصیات و رفتارها، و وجود اختلافات صرفاً قدرت طلبانه و جاه طلبانه (که حتی در برخی موارد انگیزه‌های طبقاتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ندارد).. موجب شده است تا نه تنها درون طیف نیروهای داخل نظام انسجام مواضع و دیدگاهی در همه عرصه‌ها وجود نداشته باشد، بلکه در این طیف، جناح‌های گوناگون، و درون هر جناح، بخش‌های متنوع که با هم اختلافات جدی هم دارند، حضور فعالانه داشته باشد. به این ترتیب می‌توان جناح‌ها یا بخش‌هایی از یک جناح یا گروه‌هایی از چند جناح گوناگون را یافت که مثلاً از نظر اقتصادی دارای دیدگاه یکسان هستند و منافع طبقاتی واحدی را نمایندگی می‌کنند، ولی از نظر سیاسی یا فرهنگی یا ایدئولوژیکی دارای دیدگاه متفاوت هستند و برعکس.

به اعتقاد ما، جناح‌های گوناگون درون طیف نیروهای داخل نظام بشرح زیر هستند:

الف) جناح افراطی سخت‌اندیش تندرو: مانند مدیران روزنامه کیهان، هفته نامه کیهان هوایی، نشریه صبح - لایه‌های عقب مانده وزارت اطلاعات - بخشی از "مجمع روحانیون مبارز" مانند حسن صانعی و محشمی و کروبی.

* پایگاه طبقاتی این جناح، خرده بورژوازی است.

ب) جناح موسوم به چپ "مدرن": مانند مدیران نشریه "راه نو" (که تئورسین مذهبی آنها، دکتر سروش و کدبورا است) - جنبش مسلمانان مبارز (که تئورسین مذهبی آنها، دکتر پیمان است) - گروه‌های شبه چپ طرفدار دکتر شریعتی (که تئورسین مذهبی آنها، یوسفی اشکوری است)

* پایگاه طبقاتی این جناح، خرده بورژوازی است.

* این جناح از بخش‌های ناهمگونی تشکیل شده و تئورسین مذهبی و رهبر سیاسی واحدی ندارد.

ج) جناح موسوم به "چپ" سنتی: مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - بخشی از مجمع روحانیون مبارز به رهبری خلیفائی، خوئینی‌ها، طاهری - رئیس جمهور خاتمی - مدیران روزنامه "سلام" - دفتر تحکیم وحدت - "خانه کارگر" - بخشی از جامعه مدرسین حوزه‌های علمیه گروه پیروان مهندس موسوی - و اشخاص مانند بهزاد نبوی، سلامتی، عباس عبدی، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، کاظم بجنوردی، گروهی از پیروان آیت‌الله منتظری - لطف‌الله میثمی

* پایگاه طبقاتی این جناح، خرده بورژوازی است.

* این جناح از بخش‌های ناهمگونی تشکیل شده و تئورسین مذهبی و رهبر سیاسی واحدی ندارد.

د) جناح راست مدرن: که به دو بخش تقسیم می‌شود:

د-۱) بخش پیرامون حکومت که فعلاً خارج از حاکمیت قرار دارند؛ مانند بخشی از جبهه ملی ایران - نهضت آزادی ایران - مهندس سحابی و گروه‌های هوادار او

* پایگاه طبقاتی این بخش، سرمایه‌داری متوسط و بزرگ صنعتی است.

* این بخش تئورسین مذهبی و رهبر سیاسی مشخصی ندارد.

د-۲) بخشی که در حاکمیت نقش اساسی دارند؛ مانند هاشمی رفسنجانی - حزب کارگزاران سازندگی - تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های دولتی - اشخاص مانند حسن حبیبی - حسن روحانی - نوریخ - مهاجرانی - کرباسچی - الویری - مرعشی - عبدالله نوری - فائزه هاشمی - مدیران روزنامه "جامعه" و "اطلاعات"

* پایگاه طبقاتی این بخش، سرمایه‌داری بزرگ صنعتی است.

* تئورسین مذهبی اصلی این بخش، دکتر سروش است.

* رهبر معنوی و سیاسی این بخش، هاشمی رفسنجانی است.

ه) جناح راست سنتی: مانند جامعه روحانیت مبارز - هیئت مؤتلفه اسلامی - تشکل‌های اسلامی همسو - اکثریت جامعه مدرسین حوزه‌های علمیه - اکثریت ائمه جمعه - مدیران بنیاد مستضعفان، آستان قدس، کمیته امداد، صندوقهای قرض الحسنه بازار - فرماندهان بالای سپاه، بسیج، نیروهای انتظامی - اکثریت نسبی نمایندگان مجلس - دفتر ولایت فقیه - نمایندگی‌های ولایت فقیه در نیروی مسلح، ادارات، دانشگاهها، ... - مدیرکل‌های فعلی وزارت اطلاعات - روزنامه‌های "فردا"، "رسالت"، "قدس"، "خبر" و نشریات "شما"، "شلمچه" - گروه‌های فشار و سرکوب فیزیکی مانند انصار حزب‌الله - اشخاصی مانند برادران لاریجانی - احمد توکلی - ولایتی - سعید امینی - خاموشی - مرتضی نبوی - جاسبی - لاجوردی - باهنر - پرورش - برسلیم - عسگر اولادی - زواره‌ای - محسن رضایی - رحیم صفوی - لطفیان - نقدی - آیت‌الله‌هایی مانند: یزدی - امامی کاشانی - جنتی - خزعلی - ناطق نوری - راستی کاشانی - گلپایگانی - امینی - رازینی - نیری - جوادی آملی - آیت‌الله دکتر صادقی - مهدوی کنی.

* این جناح، در رابطه با خط‌مشی سیاسی روز و تاکتیک‌های موقتی، به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود:

۱- بخش محتاط و دوراندیش - که عمدتاً تحصیل کرده‌های این جناح را تشکیل می‌دهد.

۲- بخش تندرو - که اکثریت لایه‌های پایینی و عقب‌مانده این جناح را تشکیل می‌دهد.

* پایگاه طبقاتی این جناح، سرمایه‌داری کلان و سستی بازار و زمین خواران و بورس بازان بزرگ است.

* از تئوریسین‌های اصلی این جناح می‌توان به آیت‌الله میرالدین حسینی (مردپشت صحنه و رئیس آکادمی علوم اسلامی) - آیت‌الله دکتر صادقی - مهدوی کنی - راستی کاشانی - جوادی آملی - محمد جوادی لاریجانی - احمد توکلی - عسگر اولادی اشاره کرد.

* رهبری اصلی سیاسی این جناح، در هیئت مؤتلفه اسلامی متمرکز است که حتی جامعه روحانیت مبارز را به سمت خود می‌کشد.

* ولی فقیه خامنه‌ای، تاکنون، بطور عمده کارگزار و مجری این جناح بوده است.

و) جناح جمعیت دفاع از ارزشها: مانند - مدیرکل‌های قدیمی وزارت اطلاعات - گروه‌هایی از بازرسان اطلاعاتی دفتر ولایت فقیه - اشخاص مانند ری شهری، پورنجانی، نخبینیان - آیت‌الله مشکینی.

* پایگاه طبقاتی این جناح، خرده بورژوازی مرفه است.

طیف بندی نیروهای داخل نظام

در رابطه با مواضع آنها پیرامون اصل "ولایت فقیه" و حکومت دینی

۱- بخشی از این طیف، با اصل ولایت فقیه و نیز هر شکلی از حکومت دینی مخالفند ولی در عین حال با جدایی از سیاست نیز مخالف هستند. (مهندس عزت‌الله سحابی - دکتر عبدالکریم سروش - محسن کدیور - یوسفی اشکوری - و گروه‌های پیرامون هر یک از این افراد - گردانندگان هفته نامه "نامه" و مجله "ایران فردا" - بخشی از گردانندگان روزنامه "جامعه" و نشریه

"راه نو" و "کیان" - بخشی از جبهه ملی ایران)

۲- بخشی از این طیف، با اصل ولایت فقیه و حکومت روحانیون مخالفند ولی با اصل حکومت دینی موافق هستند و قرائت و برداشت خاص خود را از حکومت دینی دارند. (مانند نهضت آزادی ایران به رهبری دکتر ابراهیم یزدی - جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر حبیب‌الله پیمان)

۳- بخشی با اصل ولایت فقیه موافقت، ولی با حدود و اختیارات و قدرت مافوق قانون ولایت فقیه، با شکل و شیوه موسوم انتخاب ولی فقیه، مخالف هستند. (مانند هاشمی رفسنجانی - برخی از اعضای مجمع روحانیون مبارز - دفتر تحکیم وحدت - سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - رئیس جمهوری خاتمی - حزب کارگزاران سازندگی - "خانه کارگر")

۵) بخشی دیگر، با اصل ولایت فقیه موافقت، ولی نه تنها با حدود و اختیارات و قدرت مافوق قانون ولایت فقیه، یا با شکل و شیوه موسوم انتخاب ولی فقیه، بلکه با تداخل و جدا نشدن اصل ولایت فقیه از اصل رهبری مخالف هستند (مانند آیت‌الله منتظری و پیروانش - برخی از اعضای مجمع روحانیون مبارز - برخی انجمن‌های اسلامی دانشجویی غیر وابسته به دفتر تحکیم وحدت - مدیران روزنامه "سلام" - بخشی از گردانندگان روزنامه "جامعه" و نشریه "راه نو" - برخی از مدرسین حوزه‌های علمیه).

۶) بخش دیگری از این طیف، با اصل ولایت مطلقه فقیه موافقت،

به نحوی که حدود اختیارات و قدرت و میزان دخالت او در هر کاری را مافوق قانون و خراست مردم می‌دانند، و مشروعیت ولی فقیه را از سوی مردم نمی‌دانند. (مانند خامنه‌ای - دفتر ولایت فقیه - جامعه روحانیت مبارز - هیئت مؤتلفه اسلامی - تشکل‌های اسلامی همسو - اکثریت جامعه مدرسین حوزه‌های علمیه - جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب - ستاد ائمه جمعه - فرماندهان عالی‌رتبه سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی - گروه‌های فشار و سرکوب فیزیکی - مدیرکل‌های وزارت اطلاعات و اداره‌های حراست - مدیران بنیاد مستضعفان، کمیته امداد، صندوقهای قرض الحسنه بازار، آستان قدس رضوی - آکادمی علوم اسلامی - نشریات "کیهان"، "کیهان هوایی"، "صبح، شما، ارزشها، شلمچه، یالثارات الحسین، قدس، فردا، رسالت، خبر).

- در طیف نیروی داخل نظام، نیروهای درون و پیرامون حکومت هیچ جریان‌ی وجود ندارد که دین را از سیاست جدا بداند و دین را به عنوان امر کاملاً خصوصی هر فرد و دارای کارکردی صرفاً خصوصی بشناسد.

- باید تأکید کرد که در شرایط کنونی، نه تنها اصل ولایت فقیه (و دخالت نهاد روحانیت در حکومت)، و نه تنها اصل حکومت دینی (دخالت دین در حکومت)، بلکه دخالت دین در سیاست، به هر شکل و نحوی که باشد، با شکست مواجه شده است و اینک نه تنها طرد و حذف اصل ولایت فقیه و حکومت دینی بلکه لائیسیم در همه ابعادش و جدایی دین از سیاست به عنوان یک ضرورت تأخیر ناپذیر در جامعه ما مطرح شده است. در چنین شرایطی، ارائه هر نوع باصطلاح "رفرمیسم مذهبی" و "نوگرایی دینی" در جهت خنثی کردن جو "لائیک" در جامعه و برای طرح دوباره دخالت دین در سیاست، از جانب هر قشر و نیرویی که صورت پذیرد، از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی و تاریخی، حرکتی ارتجاعی و واپسگرایانه است.

طیف بندی نیروهای داخل نظام بر حسب مواضع

اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژی آنها

در طیف نیروهای داخل نظام جمهوری اسلامی، جناحها و جریانات گوناگونی وجود دارند. بدلائیل بابت پیچیده اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، ساخت بفرنج طبقاتی در کشور، عدم شکل‌گیری کامل و منسجم احزاب و سازمانهای سیاسی داخل نظام (چه نیروهای درون حاکمیت و چه نیروهای پیرامون حکومت)، و نیز بدلیل تنوع برداشتهای فکری و سیاسی، پیچیدگی شخصیتها و منشها و خصوصیات و رفتارها، و وجود اختلافات صرفاً قدرت طلبانه و جاه طلبانه (که حتی در برخی موارد انگیزه‌های طبقاتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ندارد).. موجب شده است تا نه تنها درون طیف نیروهای داخل نظام انسجام مواضع و دیدگاهی در همه عرصه‌ها وجود نداشته باشد، بلکه در این طیف، جناحهای گوناگون، و درون هر جناح، بخشهای متنوع که با هم اختلافات جدی هم دارند، حضور فعالانه داشته باشد. به این ترتیب می‌توان جناح‌ها یا بخشهایی از یک جناح یا گروههایی از چند جناح گوناگون را یافت که مثلاً از نظر اقتصادی دارای دیدگاه یکسان هستند و منافع طبقاتی واحدی را نمایندگی می‌کنند، ولی از نظر سیاسی یا فرهنگی یا ایدئولوژیکی دارای دیدگاه متفاوت هستند و برعکس.

به اعتقاد ما، تقسیم‌بندی طیف نیروهای داخل نظام، با توجه به مواضع اقتصادی، سیاست خارجی، سیاست داخلی، ایدئولوژی اسلامی، به شرح زیر است:

الف) در عرصه اقتصادی:

الف - ۱) طیف مخالف گسترش بی‌حد و حصر عملکرد سرمایه‌داری بزرگ تجاری و صنعتی، موافق کنترل دولت بر عرصه‌های مهم اقتصاد کشور، مخالف تئولیرالیسم اقتصادی.

* پایگاه طبقاتی این طیف، خرده بورژوازی مرفه سستی و مدرن است.

* در این طیف، جناح تندرو و سخت اندیش افراطی - جناح موسوم به "چپ" سستی - جناح موسوم به "چپ" مدرن - جناح جمعیت دفاع از ارزشها، قرار دارند.

الف - ۲) طیف طرفدار تئولیرالیسم کامل اقتصادی، مخالف کنترل دولت بر عرصه اقتصاد کشور، با تکیه عمده بر وزن و گرایش و سلطه سرمایه تجاری و مالی.

* در این طیف جناح راست سستی قرار دارد و پایگاه طبقاتی آن، کلان سرمایه‌داری تجاری و زمین‌خواران و بورس‌بازان بزرگ است.

الف - ۳) طیف طرفدار تئولیرالیسم کامل اقتصادی، مخالف کنترل دولت بر عرصه اقتصاد کشور، با تکیه عمده بر وزن و گرایش و سلطه سرمایه صنعتی.

* در این طیف جناح راست مدرن درون حاکمیت قرار دارد و پایگاه طبقاتی آن، سرمایه‌داری بزرگ صنعتی است.

الف - ۴) طیف طرفدار لیبرالیسم اقتصادی، با پذیرش دخالت محدود دولت در اقتصاد کشور، با تکیه عمده بر وزن و گرایش و سلطه سرمایه صنعتی و انجام سیاستهایی در جهت رفاه عمومی و خدمات اجتماعی.

* در این طیف جناح راست مدرن بیرون از حاکمیت قرار دارد و پایگاه طبقاتی آن، سرمایه‌داری بزرگ و متوسط صنعتی است.

ب) در عرصه سیاست خارجی:

ب - ۱) طیف مخالف گسترش همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی با کشورهای صنعتی متروپل غربی و برقراری رابطه رسمی همه‌جانبه با آمریکا، در عین طرفدار دخالت مادی و نظامی برای تخریب در روند صلح اعراب و اسرائیل، موافق اقدامات تروریستی بر ضد منافع دولتهای غربی و بویژه آمریکا و اسرائیل، خواهان انجام فتوای قتل سلمان رشدی.

* در این طیف، جناح تندرو و سخت اندیش افراطی - جناح جمعیت دفاع از ارزشها - بخش عقب مانده جناح راست سستی - قرار دارند.

ب - ۲) طیف مخالف گسترش رابطه همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی با کشورهای صنعتی متروپل غربی و برقراری رابطه رسمی با آمریکا، در عین مخالفت با "صدور انقلاب"، موافق رفع دوران تشنج و جنگ، خواهان عدم دخالت مادی و نظامی برای تخریب در روند صلح اعراب و اسرائیل، موافق رفع فتوای قتل سلمان رشدی.

* در این طیف، جناح موسوم به "چپ" سستی - بخشی از جناح موسوم به "چپ" مدرن قرار دارند.

ب - ۳) طیف طرفدار گسترش روابط همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی با کشورهای صنعتی متروپل غربی، موافق برقراری رابطه رسمی با آمریکا، خواهان رفع دوران تشنج و جنگ، مخالف "صدور انقلاب"، طرفدار عدم دخالت مادی و نظامی برای تخریب روند صلح اعراب و اسرائیل، موافق رفع فتوای قتل سلمان رشدی.

* در این طیف، بخشی از جناح موسوم به "چپ" مدرن - جناح راست مدرن - بخش دورانیش جناح راست سستی قرار دارند.

ج) در عرصه سیاست داخلی:

ج - ۱) طیف مخالف آزادیهای سیاسی حتی در چارچوب قانون اساسی، طرفدار سرکوب فیزیکی و حتی ترور مخالفان و دگراندیشان، موافق محدود کردن هر چه بیشتر فعالیت مخالفان حکومت حتی آنها که موافق نظام و ملتزم به قانون هستند.

* در این طیف، جناح تندرو و سخت اندیش افراطی - بخشی عقب مانده جناح راست سستی قرار دارند.

ج - ۲) طیف طرفدار تأمین آزادیها و فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در چارچوب قانون اساسی و البته تا مرز حفظ نظام جمهوری اسلامی و جلوگیری از انقلاب و انفجار نظام، مخالف سرکوب نیروهای دگراندیش و نیروهای داخل نظام و ملتزم به قانون.

* در این طیف، جناح موسوم به "چپ" مدرن - جناح موسوم به "چپ" سستی - جناح راست مدرن - بخش دورانیش جناح راست سستی - و اخیراً جناح جمعیت دفاع از ارزشها - قرار دارند.

د) در عرصه ایدئولوژی:

د - ۱) طیف طرفدار اجرای بی‌کم و کاست شعائر دینی و اتکاء به فقه سستی - خواهان مقابله جدی و سرکوبگرانه با جلوه‌های فرهنگ تجدد - طرفدار حفظ روابط سستی اجتماعی و فرهنگ سستی و مذهبی موجود - موافق اصل ولایت مطلقه فقیه و اختیارات و قدرت ولایت فقیه فراتر از هر قانون - طرفدار تأکید بر شروعیات اصلی نظام بر پایه حکم فقهی و اصل ولایت فقیه.

* در این طیف، جناح تندرو و سخت اندیش افراطی - جناح راست سستی - جناح جمعیت دفاع از ارزشها - قرار دارند.

د - ۲) طیف طرفدار اصل ولایت فقیه در عین موافق محدودیت اختیارات و قدرت ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی، موافق اصل تجدید نظر در آراء و فتاوی فقهی برای حل مسایل اقتصادی و اجتماعی به کمک راه حل انعطاف پذیر عقلی و با اتکاء به برخورد معتدل کارشناسی، همزیستی مسالمت آمیز میان فرهنگهای تجدید و سنتی در کشور.

* در این طیف، جناح موسوم به "چپ" سنتی - بخش درون حاکمیت جناح راست مدرن - بخشی از جناح موسوم به "چپ" مدرن قرار دارند.

د - ۳) طیف مخالف اصل ولایت فقیه.
* در این طیف، بخشی از جناح موسوم به "چپ" مدرن - بخش بیرون حاکمیت جناح راست مدرن قرار دارند.

ماهیت جناح‌های درون حکومت و اختلافات آنها

نیروهای واقعاً دمکراتیک هیچ یک از جناح‌های موجود در حاکمیت را مورد تأیید قرار نمی‌دهند زیرا که ماهیت همه این جناح‌ها و مضمون اساسی ایدئولوژی و دیدگاهها و نوع عملکرد آنها، از بنیاد بر اندیشه غیر دمکراتیک استوار بوده و هست. کلیه جناح‌ها بر اصل ضد دمکراتیک ولایت فقیه اصرار و تأکید دارند، اما یک طیف قدرت و اختیارات ولایت فقیه را نامحدود می‌داند و طیف دیگر ضمن پذیرش ولایت فقیه قدرت و اختیارات آن را مقید به قانون اساسی می‌داند.

متحجرتین، راست‌ترین و ضددمکراتیک‌ترین جناح حکومت، در شرایط کنونی با قدرت مالی بنیاد مستضعفان، کمیته امداد، صندوق‌های قرض‌الحسنه بازار، آستان قدس رضوی و کلان بازاری‌ها، (که با در اختیار داشتن حدود ۴۰ درصد از درآمد کشور، امپراطوری عظیم اقتصادی ایجاد کرده‌اند) با در اختیار داشتن نهادهای مذهبی جامعه روحانیت مبارز، جامعه وعاظ، بسیاری از مدرسین حوزه‌های علمیه، ستاد ائمه جمعه، قوه قضائیه و دادرها، رادیو و تلویزیون، با وجود گروههای فشار انصار حزب‌الله، فرماندهان عالی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، با هدایت سازمانهای سیاسی هیأت مؤتلفه اسلامی، فدائیان اسلام و تشکل‌های همسو، و با وجود افراد قدرتمندی همچون محسن رضایی، رفیق دوست، رحیم صفوی، عسگر اولادی، مهدوی کئی، ناطق نوری، آیت‌الله یزدی، جواد املی، لاریجانی‌ها، توکلی، راستی کاشانی... و با حمایت و نفوذ و حتی هدایت انجمن حجیه، توانسته‌اند شبکه گسترده قدرتمند مالی - سیاسی - نظامی را بوجود آورند تا حکومت و جامعه را کامل و مطلق در اختیار خود بگیرند. این جناح یک دولت سایه قوی در اختیار دارند و همه‌گونه آزادی عمل تا حد کتک‌زدن حتی مراجع تقلید مذهبی و نیز قدرت مذاکرات علنی و پنهانی با دولت‌های خارجی (به ویژه انگلستان) را دارند. این جناح با تأکید بر شعار «ولایت مطلقه فقیه» و «دوب در ولایت» و «ایجاد جامعه ولایی» میدان‌داری می‌کند، و تلاش می‌کند که خانه‌ای را بیش از پیش مرعوب قدرت خود سازند و او را هرچه بیشتر به سوی سیاست‌های مطلوب خود هدایت کنند و شرایط را به‌گونه‌ای فراهم سازند که خانه‌ای بیش از پیش دریابد که تنها با تکیه به این جناح می‌تواند خود را «ولی فقیه» و «رهبر» بداند و در این صورت او باید مجری آشکار و بی‌چون و چرای فرامین همانهایی باشد که مدعی تاج و منبر «رهبری» بخشدن به او خواهند بود. و اگر خلاف منافع اساسی اقتصادی و سیاسی این جناح عمل کند، بدون هیچ شک و شبهه‌ای، ظرف ۲۴ ساعت، همین طرفداران امروز ولی فقیه خانه‌ای علیه همین ولی فقیه به خیابانها کشیده خواهند شد و همان کارهایی را که نسبت به منتظری

مرتکب شدند، نسبت به خانه‌ای انجام می‌دهند، با چوب و چماق به خانه این «رهبر» می‌ریزند و با فریاد «رهبر غیر اعلم معزول باید گردد»، خواهان تعیین رهبر دیگری خواهند شد، که حتماً و به نظر آنها «اعلم و مرجع» باشد. این جناح که با پیروزی خاتمی در انتخابات دوم خرداد ضربه سنگینی خورد، قصد دارد با امکانات و اهرمهای قدرتمند خود، اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور را به سستی ببرد تا یا خاتمی را مرعوب و در خود هضم کند و او را در مسیر مطلوب خود قرار دهد و با عدم موفقیت این طرح، با ایجاد تشنج‌ها و افزایش فشارهای اقتصادی و ناتوانی خاتمی در حل معضلات کشور، او را در نزد رأی دهندگانش از محبوبیت و اعتبار بیندازد و سپس با در بن بست قرار دادن او، وی را وادار به استعفا سازد، بخش تندرو و افراطی وابسته به این جناح با پیدایش این شرایط، تصمیم دارند با اعلام وضعیتی غیرعادی و تکیه بر ضرورت وحدت و تمرکز هرچه بیشتر بر محور ولایت فقیه، با اتکاء به ولی فقیه خانه‌ای که به عنوان مهره مطیع این جناح عمل می‌کند، حکومت خلافتی اسلامی شبه عربستان را تحکیم بخشند و به موازات تثبیت اوضاع در کشور در مسیر مطلوب خود، با دادن امتیازات فراوان به ویژه به دولت‌های آمریکا و انگلیس، نظر کاملاً موافق آنها را نسبت به خود جلب و بدینگونه خود را در سطح جهانی نیز تثبیت کنند و آنگاه سیاست هرچه بیشتر راست در عرصه اقتصادی، سرکوب و ترور و اختناق هرچه بیشتر را در کشور مسلط سازند. دولت‌های آمریکا و انگلیس نیز که همواره حقوق بشر، برای آنها ابزار و اهرمی علیه برخی حکومتها در گرفتن امتیازات هرچه بیشتر بوده است، و همواره در جهت تثبیت و تحکیم نظام جمهوری اسلامی و حفظ اساس ساختارهای حاکم، تلاش کرده است، با تائین منافع اقتصادی و سیاسی خود، در این مسیر به آنها کمک می‌کنند. اگر هم به دلایل احتمالی مانند مخالفت جدی مردم و تشدید جنبشهای اعتراضی آنها، مقابله جدی و متحد و سازمان یافته نیروهای اپوزیسیون مرفقی، یا به دلیل مقاومت جدی جناح‌های مخالف درون حکومت، ... این خط‌مشی این بخش از جناح راست افراطی به پیروزی و نتیجه مطلوب آنها نرسد، آنها با استفاده از امکانات و ابزارهای قوی و گسترده خود تلاش می‌کنند جامعه ایران دستخوش تشنج‌ها کور عصبی و درگیریهای مسلحانه شود و آنگاه از این وضعیت به سود خود بهره ببرند. و در این راه، می‌توانند از بهانه‌های گوناگون مانند ایجاد درگیری مرزی و برقراری حالت جنگی در کشور یا به بهانه جلوگیری از سوء قصد به "رهبر" یا "ترور" برخی مقامات سوء استفاده کنند. که اولاً این کار تبعات بسیار منفی برای مجموعه حکومت و نظام خواهد داشت. و باید هزینه سنگینی را که با اصل موجودیتش رابطه دارد، پردازد. ثانیاً تداوم حکومت ناشی از این کار، کوتاه مدت و موقت خواهد بود. وضعیت تناسب قوای اجتماعی، به همراه نفوذ گسترده خراست پر قدرت آزادی در سطح جامعه و در میان مردم ناراضی و آماده انفجار، دیگر اجازه تداوم حکومت فاشیستی تا دراز مدت را نمی‌دهد. ثالثاً جناح‌های قدرتمند دیگر در حکومت، اجازه نخواهند داد که جناح فاشیسم‌گرا در حاکمیت فعال مایشاء و ذینفع مطلق باشد. در عین آنکه باید تأکید نمود که بخش واقع‌بین از همین جناح راست سنتی، یعنی لایه‌های بالای این جناح، با واقع‌بینی منفعت طلبانه و هشیار سیاسی، خود را با خط‌مشی دیگر جناح‌های رقیب درون حکومت برای انجام اصلاحاتی سیاسی و فرهنگی در جامعه برای جلوگیری از انفجار نظام و انقلاب، هبانه‌نگ ساخته‌اند و طرح بخش تندرو و افراطی را مورد تأیید و پذیرش قرار نداده است. بخش دوراندیش و محتاط جناح راست سنتی تصمیم دارد تا با ایجاد پشتوانه سیاسی - و حتی "مردمی" برای خود، و بدون پرداخت هزینه

فنی، و بدون آنکه مجموعه نظام را در معرض فروپاشی قرار دهد. مشی خود را دنبال کند، در حالی که گسترش حرکتهای تشنج آفرین و نیربهای مسلحانه در کشور را به سود مصالح نظام نمی‌داند و اقدامات تن تدری و افراطی از همیاران خود را بیشتر به سود افزایش محبوبیت ح رقیب در جامعه و نوعی تبلیغ برای آنها و ضد تبلیغ برای خود سوب می‌کند و از اینرو به این اقدامات انتقاد دارد.

جناح دیگر معروف به «ائتلاف خط امام» از سازمان مجاهدین انقلاب دمی، مجمع روحانیون مبارز، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دفتر کیم وحدت، و انجمن اسلامی معلمان تشکیل شده و افراد و نیروهای گری را در پیرامون خود گرد آورده است و اینک در دفاع از آزادیها و وق ملت در چارچوب قانون اساسی و حکومت ولایت فقیه شعار دهند. آنها جناحهای دیگر درون حاکمیت را نیروهای خودی و همه وهای خارج از حکومت ولی حتی مقید و ملترزم به قانون اساسی و نظام را یرخودی» و کلیه نیروهای غیرمقید و غیر ملترزم به نظام و قانون اساسی را سن می‌دانند. این جناح در دوران پس از قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا اواسط ۱۳۳۳ نقش مسلط و غالب را در مجموعه حکومت به عهده داشت و ناقل هفت سال دولت مهندس موسوی و نیز سه دوره مجلس شورای لامی عمدتاً در جهت خواستها و اعتقادات آنها عمل کرد. این جناح در وام جنگ بی‌معنی و خانمانسوز هشت ساله، سیاست صدور انقلاب، خالت نظامی و تروریستی در دیگر کشورها، خدشه‌دار کردن حیثیت و تبار بین‌المللی ملت ایران، نابودی فرهنگ و هنر ملی، از بین بردن ذخایر زی و ثروت ملی، ویرانی دهها شهر و روستا و صدها کارخانه و مزارع و سلخ مرگ فرستادن میلیونها نفر از جوانان مبین در جبهه‌های جنگ، به نظر انداختن و بازی کردن با استقلال و منافع ملی و تمامیت ارضی کشور، رکوب خشن احزاب و سازمانهای مترقی و آزادیخواه، ایجاد شبکه گسترده ختناق و امنیتی در شکلهای گوناگون و ترغیب مردم به آدم‌فروشی و لودادن خالفان، همکاری یا دیگر جناحها در دستگیری و شکنجه و اعدام صدها سراز مخالفان سیاسی و مذهبی، کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۱، تعطیلی هفت ساله دانشگاهها و محروم کردن صدها نفر از انشجویان مبارز از ادامه تحصیل و دهها نفر از معلمان و اساتید آزادیخواه ز دانشگاهها و مدارس، اخراجهای گسترده از محل کار و کارخانه‌ها و دارات به دلیل سیاسی و اعتقادی، اعمال شدیدترین تبعیضات مذهبی و عقیدتی، جداسازی جنسی و تحمیل حجاب اجباری برای زنان،... دست در نست جناح راست‌تر حکومت، مسؤولیت اصلی، مستقیم و انکارناپذیر داشته ست. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تشکیل سپاه و کمیته، ایجاد رگانهای سرکوبگر اطلاعاتی سپاه، تشکیل وزارتخانه اطلاعات و در سرکوب خشن احزاب و سازمانهای سیاسی مخالف نقش اصلی داشته است. موسوی خوئینی‌ها، عباس عبدی و دیگر دانشجویان پیرو خط امام، به یاری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از عوامل و سازماندهندگان اصلی اقدام تروریستی و ضد ملی تصرف سفارت آمریکا در ۱۳۵۸ بودند و با این اقدام خود هم منافع و مصالح ملی ایران را در معرض خطر جدی قرار دادند و هم روند سرکوب آزادیهای سیاسی نسبی ناشی از تحول ۲۲ بهمن را تسریع کردند و هم موجبات استقرار حاکمیت مطلق روحانیون مرتجع را فراهم ساختند. موسوی خوئینی‌ها که اینک در روزنامه سلام داد «قانون‌گرایی» سر می‌دهد، در دوران یک‌ه‌تازی خود در مقام دادستان کل کشور به قاضی‌هایی که برای صدور حکم اعدام برای مخالفان سیاسی، روندی قانونی در پیش گرفته بودند، اعتراض می‌کرد و می‌گفت: «قضات ما زیادی قانون‌نگرا هستند».

عباس عبدی سردبیر ملام که اینک طرفدار آزادی و رفتار انسانی با زندانیان شده است، در همان زمانها که به پشتگرمی خمینی هرکاری می‌کردند، خشن‌ترین و زشت‌ترین برخوردها را با سازمانهای مخالف حکومت و حتی افرادی که به اتهام رابطه با آمریکا دستگیر شده بودند انجام می‌داد. و اینک در مصاحبه‌های خود تاکید می‌کند که اگر اصلاحات در جامعه صورت نپذیرد، این نظام بیش از دو سال بقا و دوام نخواهد یافت و در واقع برای جلوگیری از فروپاشی نظام استبدادی دینی، خواستار تن دادن به اصلاحات است. بهزاد نبوی فالانتر و یکی از بردباد دهندگان اصلی منافع ملی ایران در قرارداد الجزایر با آمریکا، از نخنگان سرکوبگر حکومت بود. دفتر تحکیم وحدت که اینک بر مسئله حقوق و آزادیهای دانشجویان مانور سیاسی می‌دهد، نقش بازوی اطلاعات و سرکوب را در دانشگاهها ایفا می‌کردند و چنان جو سنگینی در محیط‌های دانشجویی بوجود آورده بودند که به «دفتر تحکیم وحشت» لقب گرفتند. و از عوامل اصلی تعطیلی چند ساله دانشگاهها و اخراج صدها دانشجو و استاد از دانشگاهها بود. افراد وابسته به دفتر تحکیم وحدت حتی افرادی مانند «طبرزدی» که اینک از دفتر تحکیم وحدت جدا شده و عوامفریبانه از خود چهره مخالف استبداد نشان می‌دهد، در دوران قدرتمند خود برای شناسایی، اخراج، دستگیری دانشجویان مخالف سنگ تمام می‌گذاشتند. برخی افراد مانند محسن سازگارا از رهبران و نویسندگان اساتمامه سپاه، اکبر گنجی از مسئولین سابق دایره ایدئولوژیک سپاه، افرادی از «اطلاعات سپاه»، شمس الواعظین از اعضای سابق جنبش ارتجاعی امل در لبنان و از فرماندهان اولیه نیروهای داوطلب سپاه که هم اکنون می‌نویسند که "س" سپاه را با هیچ چیز عوض نمی‌کند و برای حفظ نظام هر کاری انجام می‌دهد، جلایی‌پور دبیر شورای امنیت کردستان در دوران قتل عام مردم کردستان، که سالها به عنوان عنصری از این جناح فعالیت و سیاست سرکوب فاشیستی مخالفان و مبارزان را تدوین و اجرا می‌کردند، چه آنان که خود را هنوز در این جناح می‌دانند و چه کسانی که به جناح راست مدرن پیوسته‌اند، اینک خود را به "فراموشی" زده‌اند و از "فراموشی" اکثریت مردم و نیروهای مبارز سوء استفاده کرده، چهره "آزادیخواه و دمکرات"، "مدرن" و طرفدار "فضای باز" از خود ارائه می‌دهند. در هر صورت در زمان حاکمیت این جناح در سه دوره مجلس، قانون مترقی و دمکراتیکی به تصویب نرسید. قانون مافوق ارتجاعی «مجازات اسلامی»، قانون تشکیل وزارت اطلاعات، قوانین ارتجاعی مربوط به حقوق مدنی و خانواده،... در دوره تسلط این جناح بر مجلس و دوران ریاست مجلس مهدی کروی از تصویب گذشت. خلخالی که هر روز گروه گروه انسان و از جمله مبارزین چپ در ترکمن صحرا و کردستان را قتل عام می‌کرد، هادی غفاری فالانتر که با اسلحه و نارنجک با دیگران بحث سیاسی می‌کرد، محتشی تروریست که در مقام سفیر ایران گروههای ارتجاعی تروریست ایرانی و عربی را تغذیه می‌کرد و اینک مشاور اجتماعی رئیس جمهور خاتمی شده است، حسن صانعی رئیس بنیاد ۱۵ خرداد که تنها هنرش افزایش جایزه نقدی برای قتل سلمان رشدی است و شیخ انصاری رئیس دفتر خمینی،... از جمله دیگر عناصر برجسته این جناح هستند که اینک آزادیخواه و طرفدار حقوق ملت و جامعه مدنی شده‌اند. بدیهی است که می‌توان اصل تغییر دیدگاه و منش افراد را در پروسه تکامل مبارزه پذیرفت، اما نه برای این افراد و سازمانهایی که هنوز به گذشته خود افتخار می‌کنند و تاکنون خود را به نقد نکشیده و حتی انتقادی ملایم نسبت به عملکردها و دیدگاههای فاشیستی گذشته خود نکرده‌اند. قبل از انتخابات دوم خرداد، مجموعه «ائتلاف خط امام» به شدت از حکومتی که در آن زمان عمدتاً در اختیار جناح رقیب آنها بود، انتقاد می‌کرد. اما پس از

مخاطبات، ماسکها برداشته شد. در روزنامه «سلام» از کمتزین انتقادی نسبت به حکومتی که اینک در آن سهیم شده خبری نیست. رگه‌های فالانژی و اشیستی «مجاهدین انقلاب اسلامی» بیش از پیش تقویت شده و جلوه می‌کند و مواضع خصمانه آنها علیه «مخالفان قانونگرا» (چه رسد به پوزیسیون دشمن و غیرملتزم به قانون) تشدید شده است. از دیدگاه این نیروها، اپوزیسیون و نیروهای دگراندیش نقش تزئینی در جامعه دارند. این نیروها در زمانی که عمده‌ترین اهرمهای قدرت در اختیار جناح رقیب بود، و در زمانی که در انتخابات، در آستانه تبدیل شدن به نیرویی مغلوب بودند، به فکر چاره‌جویی می‌افتند و هراسان از شکست و موقعت آینده خود، برای گرم کردن میدان و سوءاستفاده از اپوزیسیون برای طلب پشتوانه به سود خود و علیه رقیب حکومتی، برخی از نیروهای مخالف قانونگرا را آن هم در زمانی که از ضعف و ناتوانی آنها مطمئن باشند، به حضور در جامعه و حتی شرکت در انتخابات دعوت می‌کنند. اما وقتی به نیرویی غالب تبدیل می‌شوند، همه شعارهای «آزادیخواهی» را فراموش کرده و در جهت تحمیل قدرت و نظر خود به دیگران عمل می‌کنند و در این راستا همه جناحها را به توسل به شیوه «سرکوب قانونی» مخالفان دعوت می‌کنند و نه قطع سرکوب. زیرا آنها اعتقاد دارند که سرکوب این نیروها در شرایط کنونی نه بوسله گروههای فشار اوباش بلکه به شیوه قانونی و با اتکاء به قوانین ضد دموکراتیک کنونی از طریق مراجع قضایی صورت پذیرد. کلیه حرکت‌های ضد مردمی و ضد دموکراتیک این جناح با تقدیه فکری و پشتوانه عملی از جانب خمینی و با هدایت وی صورت می‌گرفت و از این روست که اینک نیز همانند گذشته خود را «پیرو خط امام» می‌دانند. در حالی که فاجعه اصلی و مصیبت بزرگ برای میهن ما، از همین خط امام آغاز شد و تداوم یافت. در واقع این جناح در دوران تسلط خود در حکومت و به یاری خمینی، مبتکر و طراح و مداح شعار «ولایت مطلقه فقیه» بود، که با درخواستهای مکرر دولت موسوی، نخست‌وزیر دوران جنگ و بدبختی، و دیگر خط امامی‌ها از سوی خمینی، مطرح و تئوریزه شد و این خط امامی‌ها از این شعار برای مقابله با جناح مخالف خود بهره‌ها بردند و سالها بعد جناح راست افراطی و بازار با همین سلاح «ولایت مطلقه فقیه» و ذوب در ولایت طرد و حذف «خط امامی‌ها» به میدان آمد. این جناح به طیف «چپ» حکومتی موسوم شده است. درون این جناح، بخش‌های گوناگون و اختلافات سیاسی و دیدگاهی وجود دارد. به غیر از گردانندگان مجله «راه نو» و امثال اکبر گنجی و علوی تبار، که خود را «چپ مدرن» می‌دانند، دیگر نیروهای وابسته به این جناح، به بخش موسوم به «چپ سنتی» تعلق دارند. در همین بخش نیز میان مجمع روحانیون مبارز و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در برخی زمینه‌های مهم اختلاف وجود دارد و حتی درون مجمع روحانیون مبارز نیز گرایش‌ها تندرو و ملایم حضور دارند.

جناح تکنوکراتها و به اصطلاح «میانه‌روها»ی حکومتی به رهبری هاشمی رفسنجانی با خصلت شدیداً پراگماتیستی و قدرت‌طلبانه پس از فوت خمینی در پیوند و اتحاد با جناح راست افراطی علیه «خط امامی‌ها» اقدام کرد و به طرد و حذف این جناح از دایره اصلی قدرت حکومتی موفق شد. سالها بعد به ویژه در دوران انتخابات پنجمین دوره مجلس و هفتمین دوره ریاست جمهوری که خطر جدی حذف کامل خود و جریانش از دایره اصلی قدرت، از جانب راست افراطی و بازار را احساس کرد، به هماهنگی و وحدت عمل با جناح «خط امامی‌ها» و این بار علیه جناح راست افراطی

شرکت پژوهشی پیام پیروز

دست زد. رفسنجانی که خود را ماورای جناحها نشان می‌دهد با تصرف مقام ریاست مجتمع تشخیص مصلحت به عنوان مقام کلیدی در تعیین سیاست‌گذاریهای اصلی نظام و کنترل قوای سه‌گانه و نهادهای مختلف حکومت، و با انجام مانورهای زیرکارانه هم در میان جناحهای گوناگون درون حکومت و هم میان نیروهای مخالف حکومت ولی داخل نظام ملتزم به قانون، تلاش می‌کند آینده قدرت کامل در جمهوری اسلامی را به نام خود رقم زند. یاران خط رفسنجانی در حزب «کارگزاران سازندگی» مشکل شده‌اند. هاشمی رفسنجانی با تحکیم شورای تشخیص مصلحت و گسترش وظایف آن و ایجاد کمیسیون‌هایی برای تعیین و تدوین سیاست‌های اصلی نظام و به عبارت دیگر با کسب قدرت ممتاز و برتر در تعیین سیاست‌های اصلی نظام در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، سیاست خارجی و ... بیش از پیش به عنوان قانون اصلی قدرت آشکار می‌شود. رفسنجانی با قدرت مانور و انعطاف‌پذیری زیاد توانسته اهرمهای قدرت زیادی را در مجموعه حاکمیت و در سطوح بالا در اختیار خود بگیرد. از اینرو جناح راست سنتی که رفسنجانی و کارگزاران سازندگی را رقیب اصلی و پر قدرت خود و از حامیان اصلی خاتمی در حکومت می‌داند، فشارهای خود علیه آنها و به قصد حذف چهره‌های شاخص کارگزاران سازندگی از دولت را افزایش داده است. با تشدید اختلافات درون حکومتی و گسترش بحران عمیق و همه‌جانبه در جامعه، قانون قدرت بیش از پیش در مجمع تشخیص مصلحت و رئیس آن متمرکز می‌شود و آینده قدرت کامل به شکل روزافزون و بیش از پیش به نام هاشمی رفسنجانی رقم خواهد خورد.

در شرایط کنونی جناح‌های «ائتلاف خط امام» و «کارگزاران سازندگی» خواهان اجرا و رعایت قانون اساسی و رعایت نسبی حقوق ملت مصرحه در قانون اساسی می‌باشند. ولایت فقیه را مقید به قانون اساسی می‌دانند. مخالف سرکوب فیزیکی نیروهایی هستند که بخواهند با التزام به قانون فعالیت کنند. جناح «راست سنتی» (بویژه بخش تندرو و افراطی آن)، به همراه جناح تندرو و سخت‌اندیش افراطی (که در روزنامه کیهان و نشریه صبح مشکل شده‌اند)، موافق سرکوب کامل دگراندیشان، مخالف تأمین آزادیهای سیاسی حتی در چارچوب قانون اساسی است. خواهان تحکیم سلطه دیکتاتوری مذهبی و طرفدار مقابله خشن با جلوه‌های فرهنگ تجدد و خواهان حفظ روابط اجتماعی و فرهنگی سنتی مذهبی است. براصل ولایت مطلقه فقیه تأکید دارد و خواهان اجرای بی‌کم و کاست شعائر دینی و اتکا به فقه سنتی است. طرح این طیف تبدیل همین جمهوری اسلامی به حکومت خلافتی اسلامی و ایجاد «جامعه ولایی» است. در شرایط کنونی، اکثریت اعضای کابینه دولت، اقلیت پر قدرتی از نمایندگان مجلس، نیمی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت در اختیار «ائتلاف خط امام» و «کارگزاران سازندگی» است. اما اکثریت نسبی نمایندگان مجلس، نصف اعضای مجمع تشخیص مصلحت، ریاست قوه قضائیه و پست‌ها و مقام‌های کلیدی در این قوه، هیأت رئیسه کنونی مجلس، ریاست صدا و سیما، فرماندهان عالی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، مدیر کل‌های کنونی وزارت اطلاعات و امنیت، بنیادهای پر قدرت مالی که زیر نفوذ و اختیار دولت نیستند، اکثریت امام جمعه‌ها، دفتر مقام رهبری و شخص ولی فقیه خامنه‌ای، در اختیار جناح راست افراطی قرار دارند.

وحدت نظر و اختلافات در مجموعه حاکمیت

پیرامون خطمشی تنش‌زدایی و اصلاحات

۱- هدف اصلی مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی در شرایط بحرانی کنونی، عبارتست از: تخفیف بحران فراگیر در جامعه و جلوگیری از انفجار درونی نظام، تثبیت و تحکیم نظام جمهوری اسلامی و ساختارهای اساسی و مجموعه حکومت دینی.

خطمشی مسلط در مجموعه حکومت، تأمین این هدف از طریق انجام اصلاحات برای تنش‌زدایی و از بین بردن شکاف، هم در مناسبات میان حکومت ایران با کشورهای صنعتی متروپل غربی و نیز با آمریکا (به قصد جلب حمایت و پشتوانه مالی و سیاسی و اقتصادی بین‌المللی) و هم در مناسبات میان حکومت و مردم ناراضی و آماده انفجار (به قصد مشروعیت بخشیدن به نظام، جلب حمایت و پشتوانه مردمی از کلیت نظام حتی به بهانه حمایت مردم از بخشی از حکومت علیه بخش دیگر آن)، است.

۲- خطمشی تنش‌زدایی و انجام اصلاحات در مناسبات دولت ایران با دولتهای دیگر و نیز در ساختارهای حکومت ایران و مناسبات آن با مردم، بویژه از سال ۱۳۷۰ با هدایت بخشی از جناح غالب در حکومت به رهبری هاشمی رفسنجانی و نیز جناح مغلوب در حکومت معروف به "خط امامی‌ها"، مطرح بوده و گام به گام پیش رفته است. ولی به دلیل عدم اتحاد کامل دو جناح راست مدرن تکنوکرات و خط امامی‌ها از یکسو و پایداری اتحاد دو جناح راست مدرن و راست سنتی در تدوین جهات عمده برنامه اقتصادی از سوی دیگر، و نیز با مقاومت جناح راست سنتی که جناح اصلی مسلط در حاکمیت بود، این روند دچار فراز و نشیبها و شکستهای متعدد شد و با کندی بسیار پیش رفت، تا آنکه بویژه از سال ۱۳۷۵، با گسترش و تعمیق بحران فراگیر عمومی در جامعه، و گسترش خیزشهای عمومی و کور مردم، و با افزایش خطر انفجار درونی نظام، بخش دور اندیش و محتاط جناح راست سنتی نیز با این خطمشی اصلاحات موافق و هماهنگ شدند. و تنها جناح افراطی سخت اندیش از یکسو و بخش تندروی جناح راست سنتی از سوی دیگر با این خطمشی مخالف هستند. در دوم خرداد ۷۶ و با حضور گسترده ۳۰ میلیونی مردم در انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب خاتمی از مدافعان این خطمشی به عنوان رئیس جمهور با ۲۲ میلیون رأی، این روند اصلاحات و کاهش تنش در جامعه شتاب گرفت. در واقع خطمشی اصلاحات و تنش‌زدایی، از سوی اکثریت عناصر و نیروهای متعلق به کلیه جناحهای درون حکومت و حتی بخش مهمی از عناصر جناح راست سنتی، پذیرفته، تدوین و تعیین شده است. این خطمشی تنش‌زدایی و اصلاحات، برای حفظ نظام در حال فروپاشی و جلوگیری از سقوط حکومت، جلوگیری از انفجار درونی نظام و رفع خطر خیزشهای انقلابی مردم ناراضی، به حکومت و جناحهای گوناگون درون حاکمیت تحمیل شده و جام زهر دیگری بوده که سرکشیده‌اند. از اینرو اجرای این خطمشی، ربطی به "دمکرات" شدن جناحی از حکومت و "علاقه" بخشی از حکومت به "منافع ملی و مصالح میهن" و "آزادی‌ها و حقوق مردم" ندارد و دستاورد پیروزی یک جناح حکومتی بر جناح دیگر نیست.

۳- همه جناحهای درون حکومت تلاش می‌کنند تا این اصلاحات از کنترل آنها خارج نشود، موج حرکتی اعتراضی که با وجود فضای باز گسترده‌تر می‌شود کلیت نظام و مجموعه حاکمیت را هدف خود قرار ندهد،

حاکمیت در دست جناحهای، "خودی" باقی بماند و به دست دشمنان و حتی نیروهای پیرامون حکومت رقبای موافق نظام و ملتزم به قانون ولی "غیر خودی" نیافتند. زیرا همه آنها می‌دانند که در صورت ساقط شدن نظام یا حاکمیت، دیگر در آینده سیاسی کشور، جایی برای هیچکدام از جناحهای تندرو، میانه‌رو، راست‌رو، کندرو، "چپ" رو، و چه مدافعان یا اصطلاح "جامعه مدنی" و چه طرفداران "جامعه ولایی"، متصور نخواهد بود.

۴- اختلافات میان جناحهای درون حکومتی، جدی و واقعی است، اما آشتی ناپذیر نیستند. همه جناحهای حکومتی، جزء جدایی ناپذیر مجموعه حاکمیت هستند. پیروزی هیچکدام از آنها به نابودی و حذف جناحهای دیگر کشیده نمی‌شود، بلکه تناسب قوانین آنها را تغییر می‌دهد که به سلطه نسبی و احتمالاً موقت و دوره‌ای این یا آن جناح در مجموعه حاکمیت منجر می‌شود. همه آنها با وجود اختلافات جدی میان خود، در چارچوب وحدت و یکپارچگی نظام، همزیستی کامل و دائمی داشته و خواهد داشت. آنها مبارزه بر سر منافع جناحی را همواره تا حدی ادامه می‌دهند که نه تنها موجب فروپاشی نظام نشود بلکه حتی موجب تزلزل جدی مجموعه حاکمیت و کلیت نظام و ساختارهای سیاسی، ایدئولوژیکی، حقوقی حاکم نشود. اشتباه است اگر گمان کنیم که رقابت جناحهای درون حکومتی بر سر چیزی بیش از تصاحب قدرت و به دست‌گیری اختیارات بیشتر در جهت تثبیت و تحکیم نظام جمهوری اسلامی و ساختارهای سیاسی - اجتماعی - ایدئولوژیکی - حقوقی حاکم است. بنابراین جدا از این مسئله، همه آنها باید زیر سقف نظام و زیر سایه مقام "رهبری" مکمل یکدیگر باشند.

۵- اختلافات اصلی میان جناحهای گوناگون حاکمیت یا بخشهای مختلف از این جناحها، پیرامون خطمشی اصلاحات و تنش‌زدایی، در موارد زیر است:

- الف) در آهنگ و سرعت این اصلاحات تنش‌زدایی
- ب) در حدود و میزان این اصلاحات و عدم تعریف یکسان از "خط قرمز" و "مرز نهایی" این اصلاحات
- ج) در نوع تاکتیک برخورد با مردم
- د) در چگونگی توجه این خطمشی برای پایه‌ها و بدنه‌های حکومت بویژه پس از بیست سال "لاف و گزاف" های گوناگون
- ه) در تصاحب مقام رهبری این اصلاحات و در واقع در کسب امتیازات و منافع سیاسی و اقتصادی و تحکیم قدرت و پشتوانه ناشی از رهبری این خطمشی
- و) در میزان و حدود تحمل حضور فعال افراد، احزاب و سازمانهای سیاسی و تشکلهای اجتماعی و فرهنگی و کلیه نیروهای مخالف حکومت ولی ملتزم به قانون و درون نظام - در چگونگی سوء استفاده از تزلزلها و ضعف‌ها، فرصت طلبی‌ها، بی‌طرفیتی‌ها و جاه طلبی‌های نیروی مخالف حکومت ولی داخل نظام و ملتزم به قانون،... برای حفظ نظام و تثبیت موقعیت جناحی خود.

۶- خاتمی تاکنون ثابت کرده است که از هر حرکت و جنبش واقعاً مستقل مردم هراسان و گریزان است. قدرت خاتمی به پشتوانه حمایت مردمی از اوست ولی او هیچگاه برای حل اختلافات درون حکومت، به این منبع قدرت تکیه نخواهد کرد، زیرا او و همه عناصر استراتژیستین حکومت بخوبی می‌دانند که حضور فعال و مستقل مردم در صحنه، طومار نظام را که از بنیان غیر مردمی است، در هم خواهد پیچید. نباید فراموش کرد که حرکتیهای هماهنگ شده تمامی نیروهای وابسته به جناح حامی خاتمی، که اینک خود را طرفدار آزادی و بااصطلاح "جامعه مدنی" و "حقوق مردم" قلمداد

می‌کنند، مانند دفتر تحکیم وحدت - انجمن‌های اسلامی دانشجویان - خانه کارگر - سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - مجمع روحانیون مبارز - و مطبوعات آبان، عصر ما، سلام، جامعه، راه نو، همشهری، مبین،... با هر قیافه و شکل اعتراضی که صورت پذیرد، با حرکت‌های مستقل دانشجویان، کارگران، روشنفکران و مردم تفاوت بنیادین دارند. خاتمی و جناح‌های حامی او در حکومت و پیرامون حکومت، برای حل بحران عمومی در جامعه، تثبیت نظام، تحکیم ساختارهای سیاسی - ایدئولوژیکی و حقوقی حاکم، و نیز تثبیت اصل "ولایت فقیه" در چارچوب قانون اساسی عمل می‌کنند. آنها هرگز "مردم" و "پشتوانه مردمی" را به "رهبری" ترجیح نمی‌دهند. گروه‌های پر سر و صدای طرفدار "جامعه مدنی" می‌خواهند بحران نظام را با حمایت و هزینه و توانایی‌های مردم ولی به سود حکومت دینی تخفیف دهند، بدون آنکه هزینه سنگینی برای نظام و حکومت و حتی جناح‌های رقیب "خودی" در حاکمیت داشته باشد. تفاوت سلیقه آنها در راه حل غلبه بر بحران، شدت و میزان گستردگی اصلاحات، و در امر تاکتیکی چگونگی برخورد با مردم است و گرنه همه آنها در اصل استراتژی هیچگونه اختلافی ندارند.

۷- در شرایط کنونی جدال بین دو گرایش ولایت مطلقه و ولایت مشروط در میان جناح‌های حکومتی و اینکه منبع مشروعیت نظام از چه عاملی سرچشمه می‌گیرد در میان جناح‌های حکومتی بالا گرفته است. با توجه به آن که ولایت فقیه بنیاد نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، و هرگونه تزلزل در آن کل بنیان جمهوری اسلامی را به لرزه می‌افکند، درنگ و تأمل بر روی ماهیت، علل و دامنه این بحران دارای اهمیت زیادی است. عنوان حکومت جمهوری اسلامی، از همان آغاز حاوی تضادی بنیادین بود میان عنصر جمهوری، که بیان‌کننده مشروعیت نظام برپایه رأی عموم مردم، و عنصر اسلامی بر پایه ولایت فقیه، و مبین ناشی شدن مشروعیت نظام از جانب خدا و اسلام. تاریخچه حیات جمهوری اسلامی در طی ۱۹ سال را به روایتی میتوان جدال بین این دو عنصر واگرا دانست. جدالی که بی‌گمان سرنوشت "جمهوری اسلامی" را رقم خواهد زد. سردمداران رژیم تاکنون تلاش فکری و عملی زیادی را برای همایند نشان دادن این دو و سنجاق کردن آنها به یکدیگر بکار بسته‌اند. اما به رغم همه این تلاشها با گذر زمان، شکاف بین آن دو وسیع‌تر شده و روز به روز وضع انفجاری‌تری می‌یابد. در دوران حیات خمینی، علیرغم نقض مکرر رأی مردم او می‌توانست، با بهره‌گیری از نقش و اقتدار بلامنافع خود و وجود توهم نسبی در میان مردم و سودگرفتن از باور و اعتقاد دینی اکثریت مردم و سرانجام بهره‌گیری از قهر و سرکوب، شکاف فزاینده بین این دو را تا حدودی ببوشاند. گرچه همه بیاد داریم که چگونه او در مواردی ناچار می‌شد، رک و راست به مردم بگوید که تنها جمهوری اسلامی و یا مجلس جمهوری اسلامی را - نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد! قبول داشته و اگر مردم هم بآن (مثلاً به جمهوری و یا مجلس ملی) رأی بدهند وی با آن مخالفت کرد و مطابق اسلام عزیز عمل خواهد کرد. با این وجود در دوران پس از او، دامنه بر ملا شدن تضاد بین این دو عنصر، ابعاد و شدت بیشتری یافت. به نحوی که اکنون دامنه آن حتی به درون جناح‌های حکومتی کشیده شده است. از آنجا که تضاد نظام ولایت فقیه، با آزادی و حاکمیت مردم، صرف‌نظر از گرایش‌های این جناح و آن جناح، کانونی‌ترین تضاد جامعه ایران را تشکیل میدهد، تمامی تلاشها و تمهیدات حکومت برای خاموش ساختن آن راه بجائی نبرده است. زمانی زمامداران جمهوری اسلامی و سرکردگان جناح حاکم هر کسی را که درباره ولایت فقیه چون و چرا نیکرد، لیرال و تلحد می‌نامیدند، اما اکنون این

حامیان شناخته شده خود، ولایت فقیه هستند که چون و چرا در این زمینه را آغاز کرده‌اند.

در روند جدال‌های سیاسی و رقابت‌های جناح‌های حکومت، رانده شدن جناح‌ها به مشاجره درباره چهارچوب اختیارات ولایت فقیه، نیز تصادفی نبوده و نشان از سرایت بحران به قلب نظام جمهوری اسلامی یعنی ولایت فقیه دارد، و به همین دلیل باید آنرا مهمترین تجلی بحران ساختاری رژیم نامید. در این شرایط، رهبر به انجام مانورهای پرداخته است که باصطلاح او را بر فراز جناح‌ها قرار دهد و اندکی از یکجانبه‌گرایی گذشته بکاهد. اما به دلایلی وزن مخصوص او، در مقایسه با خمینی، و شرایط عمومی حاکم بر جامعه و توازن قوای جناح‌ها به قسمی است که اگر او حتی برآستی هم بخواهد چنین نقشی را ایفاء کند، قادر بانجام آن نیست. میدانیم که از همان آغاز حکومت جمهوری اسلامی تفاسیر و درک‌های متعددی از مفهوم ولایت مطلقه فقیه وجود داشته و بشابۀ ابزاری برای دفاع از منافع اقتصادی و سیاسی این یا آن جناح و یا گرایش بکار گرفته شده است. در ابتداء جناح "راست" سستی به مقتضای برتری جناح رقیب و حمایت نسبی خمینی از آن جناح رقیب، در سنگر فقه سستی و در مخالفت با اختیارات ولی فقیه موضع گرفته و به مقاومت و حمله به سیاست‌های حاکم پرداخت. در آن زمان خط امام‌ها که ولی مطلق را حامی خویش می‌پنداشتند، مدافع دو آتشه اعمال قدرت مطلقه فقیه بودند. سخنان امروز کسانی چون بهروز نبوی که: "بنده برخی از سیاست‌های امام را نمی‌پسندیدم" و یا آنکه "ولی فقیه در چهارچوب اختیارات خود دارای اقتدار مطلق است"، نیز نه فقط نافی آن نبوده بلکه تنها نشان دهنده تعویض سنگر توسط بهزاد نبوی و هم سلکانش در نیروهای موسوم به خط امام است: در شرایطی که برتری با جناح رقیب است، تمکین به اقتدار مطلق رهبری و مقید نکردن این اقتدار به شرط و شروط و یا قانون اساسی، میتواند در تضعیف موقعیت سیاسی او و تفرق اقتدار جناح رقیب بسیار موثر باشد. همانگونه که سخنان باهنر از عناصر جناح راست سستی در مورد نادرست بودن دیدگاه دیروز جناحش درباره فقه سستی و اقتدار ولایت مطلقه نیز نشان دهنده چیزی جز تعویض سنگر قدیمی و قرار گرفتن در موقعیت جناح برتر و همدلی رهبر با آنان نمی‌باشد. دیروز خط امام شمار ولایت مطلقه را در خدمت منافع و اقتدار خود می‌یافت اما امروز آنرا چون شمشری آویخته بر فراز سرش، همانگونه که جناح رسالت و بازار نیز همین احساس را در آن ایام بصورت معکوس داشت. نتیجه آنکه هر دو جناح در یک زمان نمیتوانند خواستار اقتدار مطلق و یا مشروط ولایت فقیه باشند و همین تضاد دوگانگی است که منشأ بروز مجادلات و نزاع‌های پایان‌ناپذیر در نظام ولایت فقیه و بیگانه‌ای ساختاری و در چهارچوب جناح‌بندی‌های آن است. در دوره گذشته جناح موسوم به رسالتی‌ها و راست سستی، بر آن بود تا اقتدار ولی فقیه را به فقه سستی مشروط کند، و اکنون جناح خط امام بر آنست که حیطة اقتدار و اختیارات آنرا مشروط به قانون اساسی و "انتخاب مردم" نماید. همین نمونه‌ها بخوبی نشان میدهند که اصل ولایت فقیه نه فقط مهمترین تجلی حاکمیت روحانیت و حکومت الهی بر مردم است، بلکه در همان حال بزرگترین نقطه ضعف آن نیز بشمار میرود، بنحوی که کوچکترین نظر حتی "خودبهای دیگر اندیش"، بلافاصله بر روی بنیادی‌ترین بنای وجودی آن متمرکز می‌شود و تمامی ارکان آنرا به لرزه در می‌آورد. تناقض بین جمهوری که مشروعیت خود را از رأی و نظر مردم میگیرد و ولایت فقیه که مشروعیت خود را از آسمان و مذهب میگیرد آن بستر اصلی است که مهمترین نقطه بحرانی دائمی و منبع بی‌ثباتی آن بشمار می‌رود. حکومت جمهوری اسلامی از یک سبب مدام ناگزیر است که به

تکیه گاه‌اش در میان مردم اشاره کند و دائماً وانمود نماید که مردم طرفدار این نظامند و آنرا بطور داوطلبانه و آزاد برگزیده‌اند، و از سوی دیگر ناگزیر است، مدام به آنها گوشزد نماید که ولی فقیه نماینده خدا بر روی زمین بوده و نظام اسلامی، حکومت الهی بر مردم است و نقش مردم تنها در تأیید و پشتیبانی آن خلاصه می‌شود. مردم تنها می‌توانند قبول داشته باشند و نه بیشتر، و در بسیاری موارد هم باید قبول داشته باشند.

خمینی بهنگام بازگشت به ایران در گورستان بهشت زهرا طی یک سخنرانی معروف گفته بود اگر روزگاری پدران ما هم نظام شاهنشاهی را انتخاب کرده بودند، ما مردم امروز می‌گوئیم آنرا نمی‌خواهیم. آنها حق تصمیم‌گیری در مورد نسل ما را نداشته‌اند (نقل به مضمون). اگر چه در مدینه فاضله جمهوری اسلامی آن "پدران ما" نیز بطور رسمی و قانونی از حق انتخاب و تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت خود محروم گشته‌اند و قرار است در قلموس ولایت فقیه نواده‌های آن پدران نیز نسل اندر نسل از حق طبیعی خود محروم بمانند، اما بی گمان دیری نخواهد پائید آن روزی که مردم به حاکمان کنونی نشان دهند که منبع مشروعیت نظام از کدامین سرچشمه نشأت می‌گیرد.

موضع اصولی نیروهای دمکراتیک

در رابطه با درگیری جناحهای درون حکومت

مجموعه حاکمیت و کلیه جناحهای آن در تمامی دوران پس از تحول ۲۲ بهمن ۱۳۷۵ تاکنون با اعمال سیاست ضد دمکراتیک، ضد ملی و ضد مردمی در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، سیاست خارجی و فرهنگی، جامعه را در یک بحران عمیق و همه جانبه فرو برده‌اند و از این رو همه آنها، علی‌رغم مواضع و قیافه‌ها و اعماهای جدیدشان، در ایجاد و گسترش وضعیت فاجعه‌بار و جبران ناپذیر کنونی مقصرند. کلیه جناحهای تندرو، کندرو، راست‌رو، یا به اصطلاح "چپ‌رو" در حکومت، در ایجاد و گسترش بحران عمیق و فراگیر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی در کشور، مقصر و مسئول هستند. این تفکر که این بحران زاینده و نتیجه عمل و اندیشه یک جناح است، عمیقاً نادرست است. کلیه این جناحها همواره برای حفظ ساختار حکومت دینی ولایت فقیه و موجودیت حاکمیت خود، هر یک در زمان و دوره خاصی، حقوق دمکراتیک و آزادیهای اساسی مردم و اعتراضات حق‌طلبانه آنها را سرکوب کرده‌اند. جناحهای گوناگون حاکمیت علی‌رغم اختلافات و درگیری‌هایشان با یکدیگر، در طول بیش از هیجده سال عمر رژیم ولایت فقیه جمهوری اسلامی دست در دست یکدیگر، حقوق و آزادیهای اساسی مردم را نقض و لگدمال و با اتخاذ سیاستهای ضد مردمی موجب گسترش فقر و تنگدستی، افزایش بیکاری و بی‌مسکنی، توسعه فساد و فحشا و ارتشاء، نابودی فرهنگ و هنر ملی، رشد فرهنگ و روحیه تزویر و ریا، نابودی ذخایر و ثروت ملی، رشد سرمایه‌داری افسار گسیخته و در آستانه نابودی قرار گرفتن صنایع و کشاورزی در جامعه شده‌اند. آنجا که کلیت رژیم ولایت فقیه و نظام "آسمانی" جمهوری اسلامی به خطر افتد، در سرکوب خشن مردم و نیروهای مترقی و آزادیخواه تردیدی به خود راه نداده و نخواهند داد و یکدل و متحد عمل خواهند کرد. کلیه جناحهای حکومتی، در تفکر و ایدئولوژی و دیدگاه سیاسی خود با نوع حکومتی موافق هستند که صرفنظر از اشکال متنوع

آن، در مضمون و ماهیت خود، حکومت دینی غیردمکراتیک است. از این رو نیروهای واقماً دمکراتیک چشم امید به منازعات درون حکومت ندارند و مبارزه خود را تا حد درگیری جناحهای وابسته به هیأت حاکمه تقلیل نمی‌دهند. اما در عین حال اعتقاد دارند که اختلافات میان جناحهای گوناگون وابسته به حکومت واقعی و تأثیر امین اختلافات تا اندازه‌ای درسته‌تر یا باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور محسوس است. از این رو تلاش می‌کنند تا در راستای خدمت به هدف استراتژیکی خود و طرد کامل مجموعه حاکمیت استبدادی دینی، با تضعیف بیشتر جناحها و عناصر متحجرتر و ضد دمکراتیک‌تر و سرکوبگرتر حکومت، در جهت منافع مردم و مصالح مین گام بردارند. نیروهای دمکراتیک همواره باید با دقت تمام مراقب کوچکترین تغییر تناسب نیروها درون هیأت حاکمه باشند، و به مثابه نیروی سیاسی موثری در عرصه سیاست کشور عمل کرده و برای بدست آوردن چنان مواضع تاکتیکی که سیر به سوی هدفهای استراتژیکی را تسهیل خواهد کرد، برزمنند. نیروهای دمکراتیک مین ترجیح می‌دهند که جناح فاشیسم‌گرا، و "بدتر"، متحجرتر و ضد دمکراتیک‌تر حکومت در مقابل جناح کمتر "بد" حکومت، تضعیف شود. نیروهای دمکراتیک باید نوک پیکان حمله خود را متوجه جناح فاشیسم‌گرا، و راست‌ترین و متحجرترین و غیردمکراتیک‌ترین طیف درون حکومت که در عین حال به ولایت مطلقه فقیه اعتقاد دارند، متوجه سازند و تلاش کنند که طیفی از حکومت که مدافع آزادیها در چارچوب قانون و مشروط شدن اختیارات ولایت فقیه به قانون است، در جنگ قدرت درون حکومت، شکست نخورد و در مقابل جناح رقیب حکومتی خود، تضعیف نشود. در عین حال می‌توان از هر نوع اصلاحات واقعی و جدی که از سوی این جناح، صرفنظر از انگیزه و نیت آنها به سود مصالح ملت و منافع ملی، بهبود سطح زندگی مردم، ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تحقق یابد، پشتیبانی کرد. و از این رو نیروهای دمکراتیک باید از اقدامات اصلاح‌گرایانه "مثبت" طیفی از حکومت که در جهت ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، بسط هر چند نسبی و موقت آزادی در جامعه، و محدود کردن هر چه بیشتر اختیارات و قدرت نیروهای نظامی و ارگانهای اطلاعاتی - امنیتی سرکوبگر، محدود کردن اختیارات و قدرت نهاد ولایت فقیه در سمت تضعیف و سپس طرد کامل آن از ساختار حکومتی،... انجام می‌پذیرد، پشتیبانی کنند و نباید در مقابل انجام این اقدامات کار شکنی کنند. بدیهی است که پشتیبانی از این اقدامات، الزاماً به معنای تأیید آن جناحی که چنین عمل کرده است، نخواهد بود. اما باید همواره هدف و انگیزه این طیف حکومتی از انجام چنین اقدامهایی را برای مردم افشا کرد تا از ایجاد توهم نسبت به ماهیت و اهداف کلیه جناحهای موجود حاکمیت در میان مردم جلوگیری شود. باید تأکید کرد که مبارزه تاکتیکی نباید حتی برای مدت معین و کوتاهی، ما را از تلاش برای رسیدن به هدفهای استراتژیکی منحرف سازد. باید همواره به مردم توضیح داد که تفاوت میان جناحهای حکومتی، تفاوت میان "بد" و "بدتر" است، و نه میان "خوب" و "بد". نیروهای دمکرات که تنها از شعار هر چه بدتر، بهتر، پیروی نمی‌کنند بلکه بد را به هر حال بهتر از بدتر می‌دانند و از هر گشایش مثبتی در جامعه استقبال می‌کنند. اما از اینجاست نمی‌توان نتیجه گرفت که انتخاب بین بد و بدتر راه نجات از قید و بند استبداد است. کسی که گرفتار این منطق شود، به بازی در بساط بد و بدتر گرفتار شده و قادر نخواهد شد مبارزه توده‌ها را به فراتر از این دایره تنگ هدایت کند. باید با هر دو طیف بد و بدتر مبارزه می‌کرد با این تفاوت که نوک تیز مبارزه متوجه بدتر است. این سیاست با تضعیف هر چه بیشتر بدتر آن را در برابر بد

تضعیف می‌کند، اما به ایجاد توهم نسبت به ماهیت بدکشانده نمی‌شود. باید ماهیت ارتجاعی همه جناحها را افشا کرد. نباید صف میان اپوزیسیون آزادیخواه میهن را با صف جناحهای درون حکومت مخدوش کرد. عرصه مبارزه ما نباید به عرصه رقابت جناحهای حکومتی محدود یا تابع آن شود. تلاش نیروهای دمکراتیک در تأثیرگذاری بر درگیری جناحهای درون حکومت، باید به نحوی انجام پذیرد که صف و هویت مستقل این نیروها را مخدوش نماند، به ارزش و شان تاریخی و سیاسی آنها خدشه وارد نکند، و آنها را به زائنده و جاده صاف کن جناحی از حکومت بدل نماند. نباید اصل مبارزه علیه نظام توتالیتری و حکومت دینی تحت الشعاع جنگ قدرت درون حکومت قرار گیرد. تلاش برای تأثیرگذاری بر درگیریهای میان جناحهای حکومتی، باید به عنوان یک تاکتیک در خدمت تسریع روند حذف مجموعه نظام توتالیتری دینی، انجام پذیرد، نه آنکه این هدف را به حاشیه براند یا آن را لوٹ کند یا باعث فراموش کردن آن شود. نیروهای دمکراتیک هیچگاه نباید قطب‌نمای سیاسی خود را از دست بدهند. و از اینرو باید توجه کنند که حمایت بی‌دریغ معنوی، مادی، سیاسی و تشکیلاتی، خارج از حد و مرز اصولی، از یک جناح حکومتی، هم موجب ایجاد توهم نسبت به اهداف و انگیزه‌ها و ماهیت آن جناح و نیز لوٹ شدن مفاهیم اساسی دمکراتیک و کم‌رنگ شدن هدف اصلی نیروهای دمکراتیک، در میان مردم می‌شود و هم صفات "مستقل" و "دمکراتیک" و اساساً هویت "اپوزیسیون" این نیروها را زیر علامت سوال می‌برد و در نزد مردم شدیداً بی‌اعتباری و غیر قابل اعتماد شمرده می‌شوند.

جنگ قدرت جناحهای درون حکومت، برآینده نظام تأثیری قطعی خواهد داشت. اما نقش تعیین کننده برای حذف نظام توتالیتری، ساختارهای سیاسی - ایدئولوژیکی - حقوقی حاکم و حذف حکومت دینی را جنبش مستقل مردم ایفا می‌کند. و از اینرو وظیفه اساسی نیروهای دمکراتیک نه درگیر شدن استراتژیکی در کشاکشهای قدرت طلبانه جناحهای درون حکومت، بلکه تهییج، بسیج، سازماندهی و هدایت صحیح جنبش دمکراتیک و مستقل مردم علیه مجموعه حکومت و کلیه جناحهای درون آن است.

جنبش دانشجویی

چنین به نظر می‌رسد که جنبش دانشجویی در ایران، پس از افت و خیزهای سالهای گذشته، بار دیگر به مرحله جدیدی از رونق و اعتلاء گام نهاده است.

در پی انتخابات خرداد ۷۶ ریاست جمهوری که عواقب و نتایج سیاسی معینی در پی داشت، تغییر و تحولاتی در تناسب قوای جناح‌های رقیب در حاکمیت به بار آورد، این تحولات و نتایج سیاسی آن در دانشگاههای کشور نیز انعکاس یافت و جنبش دانشجویی با تحركات و اعتلاء نوینی روبرو گردید. در چند ماه اخیر اعتراضات متعددی از سوی دانشجویان در تعدادی از دانشگاههای کشور صورت گرفت که اخبار برخی از این اعتراضات و مطالبات دانشجویان در محدوده‌ای حتی در مطبوعات رسمی و دولتی نیز منعکس گردید. در این حرکتها و اعتراضات دانشجویی دو جریان کاملاً قابل رؤیت است. نخست یک جنبش دانشجویی مستقل شکل گرفته است که مطالبات آنها در این مرحله عمدتاً مسائل صنفی - رفاهی دانشجویی است که گاه با برخی مطالبات سیاسی نیز همراه است. دانشجویان خواهان حذف و تعدیل شهریه‌های سنگین و کمرشکن، بهبود امکانات رفاهی دانشجویی، از شرکت پژوهشی پیام پیروز

جمله مساکن و مراکز زندگی دانشجویی و همچنین عدم دخالت پلیسی - بوروکراتیک در امور دانشگاهها و مسائل دانشجویی هستند. این اعتراضات در مواردی اشکال قهرآمیز بخود گرفته است. اما علاوه بر این جنبش مستقل دانشجویی یک جریان دیگر نیز وجود دارد که جریانی وابسته به یکی از جناحهای حکومت یعنی ائتلاف خط امام است. آنها اخیراً بر دامنه فعالیت خود افزوده‌اند و حرکت آنها اساساً یک حرکت سیاسی اصلاح طلبانه در چارچوب نظام و حکومت دینی است. این جریان خواهان آزادیهای سیاسی محدود، برای طرفداران حکومت اسلامی یا مخالفان وفادار و ملتزم به حفظ نظام است. دفتر تحکیم وحدت این جریان را نمایندگی میکند. اما گرایشی از این جریان، پا را از این حدود نیز فراتر نهاده و مسئله اختیارات ولی فقیه را مورد سؤال قرار داده‌اند. اینان خواستار محدود شدن این اختیارات از طریق تجدید نظر در قانون اساسی و حتی انتخابی شدن ولایت فقیه شده‌اند این گروه برای ابراز عقاید و نظرات خود حتی دست به برخی اقدامات اعتراضی علنی زده است. برای روشن شدن موضوع، بهتر است که در اینجا اجمالاً ماهیت تشکلهای اسلامی که بطور رسمی در دانشگاهها فعالیت می‌کنند، بررسی شود. برای درک ماهیت "تشکلهای اسلامی دانشجویی" و مضمون و رسالت و اهداف فعالیت آنها و شناخت واقعی مسئولان و رهبران این تشکلهای ضروری است که به مواد "آئین‌نامه تشکلهای اسلامی در دانشگاهها" مصوب "شورای عالی انقلاب فرهنگی" در ۷۰/۸/۲۸ و "تفسیر و تکمیل آئین‌نامه تشکلهای اسلامی" مصوب این "شورا" در ۷۲/۲/۱۴ اشاره شود:

۱) در ماده ۵ "آئین‌نامه" و ماده ۵ "تفسیر و تکمیل، شرط مسلمان بودن" برای اعضای عادی این تشکلهای تأکید شده است.

بر این اساس "غیر مسلمانها"، اقلیتهای دینی نیروهای غیر مذهبی اجازه و حق ایجاد تشکلهای دانشجویی را ندارند و در دانشگاهها بجز "تشکلهای اسلامی" هیچ تشکل دانشجویی-دیگری، اجازه و حق تشکیل ندارند.

۲) در ماده ۷ "آئین‌نامه" در رابطه با "شرایط هیات موسس تشکلهای اسلامی دانشگاهها" بر شرایط زیر تأکید شده است:

"ماده ۷ شرایط هیات موسس عبارت است از:

الف) التزام عملی به اسلام، ولایت فقیه و قانون اساسی

ب) نداشتن فساد اخلاقی و سوابق محکومیت سیاسی و جزائی در نظام

جمهوری اسلامی و نداشتن محکومیت در کمیته‌های انضباطی دانشجویی

ج) عدم وابستگی (چه در گذشته و چه در حال) به احزاب و گروهها و سازمانهای که فعالیت آنها قانوناً ممنوع اعلام شده است.

بر این اساس افراد سیاسی آزادیخواه و مترقی که در طی ۱۹ سال گذشته

در هر سطحی به احزاب و گروهها و سازمانهای اپوزیسیون مترقی که اینک

ممنوع اعلام شده‌اند وابستگی داشته باشند و همچنین افرادی که رسماً به

محکومیت سیاسی دچار و حتی به دلایل غیر سیاسی در کمیته انضباطی

دانشجویی محکوم شده باشند حق و اجازه تشکیل نهادهای دانشجویی را

ندارند. بر عکس تمام کسانی که به زور سهم‌بندی سپاه، بسیج، کشته شدگان

جنگی، اسیران، معلولان جنگی ... و با زیرپا گذاشتن حقوق دیگران به

دانشگاهها راه یافتند و طی سالها بعنوان بازوی وزارت اطلاعات در

دانشگاهها و در جهت ایجاد جو اختناق و وحشت در محیطهای دانشگاهی،

آدم فروشی و شناسائی و سرکوب دانشجویان مترقی و آزادیخواه عمل

می‌کردند، از بنیانگذاران این تشکلهای موجود دانشجویی و دانشجویان

هستند. اگر به شروط فوق شرط اولیه التزام عملی به ولایت فقیه را برای

موسسان تشکلهای اسلامی دانشجویی اضافه کنیم، بیش از پیش ماهیت

دیشه‌ها و اعمال ضد دموکراتیک و عوام‌فریبی‌های تمامی رهبران کلیه تشکلهای انجمنها، جامعه‌های اسلامی دانشجویی یا دانشجویان یا دانش‌مؤختگان موجود افشاء می‌شود.

۳) در ماده ۵ "آئین نامه" اشاره می‌شود که "هیأت بررسی سه نفره موضوع ماده ۶) پس از تأیید صلاحیت، پروانه موقت این تشکلهای را صادر خواهد کرد".

و در ماده ۶ "آئین نامه" بیان شده است که:

«ساده ۶) هیأت سه نفره بررسی صلاحیت تشکلهای اسلامی در دانشگاهها و صدور پروانه برای آنها عبارتند از:

الف) نماینده دفتر شورای نمایندگان مقام معظم رهبری در هر دانشگاه
ب) رئیس یا نماینده رئیس دانشگاه

ج) نماینده وزارت فرهنگ آموزش عالی یا بهداشت درمان و آموزش پزشکی (بر حسب مورد)»

در ماده ۴ "تفسیر و تکمیل" آمده است که "هر گاه تشکلی پس از رسمیت یافتن، شرایط خود را به تشخیص هیأت سه نفره موضوع ماده ۶ را از دست بدهند - از رسمیت ساقط خواهد شد".

بر این اساس تأیید، یا عدم تأیید صلاحیت تشکلهای اسلامی و رهبران آنها اجازه تاسیس و نیز انحلال آنها در اختیار نماینده ولی فقیه و نمایندگان دولت است. به این ترتیب مشخص می‌شود که ادعای کلیه تشکلهای موجود در دانشگاهها مبنی بر استقلال عمل خود چه میزان پوچ و توخالی و عوام‌فریبانه است. این تشکلهای حتی در محدوده قدرت رئیس یک دانشگاه دارای استقلال عمل واقعی و درازمدت و پایدار نیستند حال دیگر ارگانها و نهادها و قوای حکومتی پیشکش.

۴) در اساسنامه "تشکلهای اسلامی" در دانشگاهها و به عنوان مثال در اساسنامه "انجمنهای اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و دانشگاه علوم پزشکی تهران" (که عضو "دفتر تحکیم وحدت" هستند)، در فصل ۲، ماده ۶، درباره "اصول حاکم بر تشکیلات"، برخی از این اصول در این انجمن‌های اسلامی به شرح زیر اعلام می‌شود:

«رعایت کلیه قوانین و احکام اسلامی.

- اعتقاد و پیروی کامل از وصایا و فرامین بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی قدس سره الشریف و نیز مقام ولایت مطلقه فقیه که در حال حاضر مصداق آن حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌باشند.

- اتخاذ تصمیمات در انجمن باید در راستای اسلام و همسو با خط ولایت فقیه که همان خط اصیل اسلام است باشد».

بر این اساس مشخص است که اصول حاکم بر تشکیلات این تشکلهای اسلامی در دانشگاهها، اصولی عمیقاً ارتجاعی، واپسگرا، ضد مردمی و ضد دموکراتیک است.

به اعتقاد ما از یکسو مجموعه حاکمیت، علیرغم جناح بندیهای گوناگون درون آن با توجه به جو نارضایتی عمومی و از جمله دانشگاهها، با اتخاذ تدابیری در "شورای عالی امنیت" و "وزارت اطلاعات" طرح "الترناتو سازی" در عرصه‌های گوناگون و از جمله در محیطهای دانشگاهی را دنبال می‌کنند و از سوی دیگر هر جناحی از حکومت نیز برای جلب نیرو و جذب آرا و کسب قدرت برتر در جنگ قدرت حکومتی تلاش دارد تا از هر یک از این تشکلهای اسلامی در جهت بسیج نیرو و کسب آرای دانشگاهیان برای خود سوء استفاده کند.

از اینرو مجموعه حاکمیت و نیز هر یک از جناح بندیهای درونی آن، در

جبهت ایجاد و تقویت تشکلهای اسلامی، دانشگاهها (به نامهای گوناگون و با رویه‌های متنوع راست رو، کندرو، تندرو و چپ‌رو) عمل کرده و میکنند. تا بدین وسیله دانشجویان ناراضی را به سوی همکاری با این تشکلهای جلب و اعتراضات صنفی و انتقادات سیاسی آنها را در سمت دلخواه خود حکومت هدایت کنند و اجازه ندهند تا حرکتها و جنبشهای خود بخودی و مستقل از سوی دانشجویان شکل گیرد که از کنترل حکومت خارج شود یا نیروهای مترقی و دموکرات خارج از نظام بتوانند نقش رهبری و هدایت حرکتهای دانشجویی را دست گیرند. و بدیهی است که تشکلهای اسلامی دانشگاهها برای ایفای چنین نقشی باید عوام‌فریبانه چهره "آزادیخواهانه" و "منتقد حکومت" از خود ارائه دهند و خود را به عنوان نهاد "مستقل" دانشجویی و مدافع منافع صنفی و سیاسی آنها معرفی و تثبیت کنند و "جا" اندازند. متأسفانه برخی از نیروهای اپوزیسیون و حتی از مدعیان "چپ انقلابی" بویژه در خارج از کشور، به دلیل عدم درک درست از ماهیت اندیشه‌ها و عملکردها و شخصیت رهبران این نهادها و تشکلهای، و عدم شناخت صحیح از ماهیت جنگ قدرت و اختلافات درون حکومتی، به ایجاد چنین توهمی در سطح جامعه و جنبش آزادیخواهانه یاری می‌رسانند. این حرکتها و تحلیل‌های توهم آفرین مرز واقعی میان اپوزیسیون با جناحی از حکومت را مخدوش میکند و اجازه میدهد تا عناصر و نیروهای فاشیست که بخاطر مصلحت حفظ نظام عوام‌فریبانه چهره و قیافه "دمکرات" به خود گرفته، از دایره افشاگری نیروهای واقعاً دموکراتیک خارج شوند و بدین وسیله با ایجاد تصویری کاذب از ماهیت این تشکلهای و شخصیت منش و ظرفیت رهبران آنها، در میان مردم جوانان و دانشجویان نسبت به آنها توهم بوجود آید. بنابراین عدم افشاگری نسبت به این تشکلهای در سطح جامعه و جنبش و تبلیغ و مطرح کردن این تشکلهای، بعنوان یک نیروی باصطلاح "اپوزیسیون" یا حتی یک نهاد باصطلاح "مستقل غیر وابسته به حکومت"، در صادقانه‌ترین حالت یک خطای فاحش سیاسی است و در هر صورت خطری جدی برای جنبش انقلابی و دموکراتیک میهن است. به این ترتیب شکی نیست که این گروه نیز مدافع حکومت اسلامی است و از حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه دفاع میکند. از اینرو مجموعه این جریان فاقد نفوذ و اعتبار در میان توده مردم و توده وسیع دانشجویان است. چشم انداز رشد و گسترش ندارد و با اعتلاء جنبش اعتراضی عمومی و مستقل دانشجویی زوال خواهد یافت. دلایل آن هم روشن است: آنها از نظر سیاسی به طرح مسائلی میردازند که ربطی به خواست‌های اساسی مردم و جنبش دانشجویی ندارد. مردم ایران و جنبش عمومی دانشجویی، خواهان برقراری آزادیهای سیاسی به شکل کامل و جامع آن هستند و نه وجود آزادیها در چارچوب نظام و این حکومت. بعلاوه آنها خواهان طرد و حذف سیستم استبدادی ولایت فقیه و حکومت دینی هستند و نه اصلاح و تعدیل در آن. این خواستهای دموکراتیک در تضاد آشکار با خواستها و مطالبات جریانی است که در بهترین حالت خواهان محدود کردن اختیارات ولی فقیه است. گذشته از این، جریان فرق الذکر خود یکی از عوامل و ابزارهای سرکوب جنبش دانشجویی بوده و ماهیت آن و جناح حامی‌اش بر همگان آشکار است.

بهرحال آنچه که باقی میماند و حائز اهمیت است همانا جنبش اعتراضی و مستقل عمومی دانشجویی است. این جنبش عجبالتاً خود انگیزه است و همانند جنبش‌های دانشجویی دوره‌های گذشته نخست با مطالبات صنفی و رفاهی دانشجویی وارد عرصه کارزار شده است. تجربه جنبش‌های دانشجویی در ایران و نیز در کشورهای دیگری که دیکتاتوری عربان بر آنها حاکم است، نشان داده است که همین جنبش با همین مطالبات، به زودی

تبدیل به جنبشی با مقاصد سیاسی و مطالبات دمکراتیک خواهد شد. در درون این جنبش گرایشات اجتماعی و سیاسی مختلفی عمل میکنند. با این وجود در روند تکامل این جنبش نقطه مشترک وحدت سیاسی گرایشات مختلف، مخالفت با سیستم استبدادی ولایت فقیه، تلاش برای کسب آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک خواهد بود.

جنبش عمومی و مستقل دانشجویی، در مرحله کنونی در عین حال که می‌کوشد از تضادهای جناح‌های حکومت به نفع مطالبات و خواستهای خود استفاده کند و فضای مبارزاتی علیه مجموعه حکومت را توسعه دهد، باید از درهم آمیختن و یا دنبال‌روی از یک جناح حکومت و جریانات دانشجویی وایسته به این جناح‌ها پرهیز کند و راه مبارزه مستقل خود را در پیش گیرد.

دانشجویان رادیکال آزادیخواه در درون این جنبش میتوانند و باید نقش مهمی در هدایت و رادیکالیزه کردن جنبش دانشجویی ایفا کنند. این افراد در درون جنبش دانشجویی برای این که بتوانند به وظایف انقلابی خود عمل کنند، باید خود را به صورت یک فراکسیون کاملاً متمایز در درون جنبش عمومی دانشجویی متشکل سازند و در عین حال که برای حفظ ائتلاف با جریانات واقعاً آزادیخواه دیگر درون جنبش مستقل دانشجویی که خواستار تحقق آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک هستند، تلاش میکند، باید این حقیقت را در نظر داشته باشند که اهداف و وظایف جریانات عدالتجویانه درون جنبش دانشجویی بسی فراتر از مطالبات صرفاً آزادیخواهانه است. هر چه جنبش دانشجویی اعتلاء پیدا کند و در روند اعتلاء خود رادیکالیزه گردد، جریانات رادیکال‌تر درون این جنبش قدرتمندتر می‌شوند.

برخلاف ادعاهای نادرست، جنبش مستقل دانشجویی، بدلیل وجود شرایط مادی و معنوی خاص در کشور، هیچگاه نتوانسته نقش تعیین‌کننده و رهبری جنبش عمومی مردم را به عهده داشته باشد. بلکه جنبش مستقل دانشجویی می‌تواند به عنوان یک عضو از مجموعه جنبش عمومی مردم، نقش مهم و قاطعی در پیروزی جنبش دمکراتیک مین ایفا کند و اساساً هویت جنبش دانشجویی در این پیوند عمومی است که شکل می‌گیرد و تثبیت می‌شود. هر عملی، با هر انگیزه‌ای که باعث جدایی جنبش مستقل دانشجویی از جنبش عمومی مردم شود، مسخ و تضعیف جنبش دانشجویی و شکست جنبش عمومی را به دنبال خواهد داشت. وظیفه نیروهای رادیکال در جنبش دانشجویی، اعتلاء روز افزون این جنبش در راستای تحکیم پیوند با دیگر عناصر جنبش عمومی دمکراتیک مردم است.

پیامدهای سیاست اقتصادی همه جناحهای حکومت

تبعات سیاستهای اقتصادی جمهوری اسلامی بحران، فقر و فلاکت عمومی و گسترده را به همراه آورده است. شکاف طبقاتی عمیق و هر دم فزاینده در یک سو، تراکم ثروتها در دست قلیلی از افراد و در دیگر سو سقوط سطح زندگی و هر چه بیشتر خالی شدن سفره اکثریت خانوارهای کشور را پدید آورده است.

تمام نشانه‌ها حکایت از ورشکستگی اقتصادی دولت جمهوری اسلامی دارد. در حالی که عده‌ای اندک از ثروتمندان انگل صفت حجم انبوهی از ثروت‌های کشور را تصاحب می‌کنند و هر روز بر میزان آن می‌افزایند، فقر و نداری دامن‌گیر اقشار وسیع‌تری از مردم می‌شود سفره مردم هر روز بیشتر از روز پیش خالی و خالی‌تر می‌شود. بسیاری از کارخانه‌ها به دلیل مشکل نقدینگی تعطیل می‌شوند. دولت بر صنایع ملی کشور چوب حراج می‌زند. و

شرکت پژوهشی پیام پیروز

برخیل عظیم بیکاران افزوده می‌شود. روستاها خالی می‌شوند و نیروی کار جوان آن به حاشیه شهرها رانده می‌شود. تعداد بی‌خانمانها افزایش می‌یابد. فحشا، تبهکاری، سرقت و جنایت گسترش می‌یابد. ارزش انسانی افراد به پول سنجیده می‌شود. گزارش کشف باندهای فحشا و جنایت در جرایم گوشه‌شهایی از عمق فاجعه را نمایان ساخته است. قید و بندها و محدودیت‌های ضد دمکراتیک حکومت جمهوری اسلامی آنچنان عرصه را برای مردم به خصوص جوانان تنگ کرده است که انعکاس آن به صورت رفتارهای ناهنجار و نابهنگام در سطح جامعه نمایان می‌گردد.

باگذشت قریب به دو دهه از حاکمیت جمهوری اسلامی، مردم شکست خورده و تحقیر شده ایران، بازتاب مدینه فاضله ایده‌آل سران حکومت را تجربه می‌کنند: فقر و بیکاری، تبعیض طبقاتی و تنگدستی، بی‌هویتی، فساد و فحشا، خیل ارتش بیکاران، روستائیان گرسنه و در بدر از دیار با ظواهر دردناک، پیاده‌روها، بساط‌ها، کوپین‌فروشی و بُنجل‌فروشی، زحمتکشان شرمند از زن و فرزند، شمشکشان شهری و کارمندان چند کاره، چهره‌های خسته و پرخاشگر، فغان از گرانی‌های روزافزون و سرسام آور و کمرشکن، اعتیاد، قاچاق، دختران جوان و خودفروشی، قتل‌های خیابانی و غارت و چپاول و هرج و مرج، خفاهای شب و دادن روز با لباس قانونی و بی‌قانونی و تجاوز به جان و مال و زنان ... و ملتی دردمند و بی‌پناه در جامعه زیننده جمهوری اسلامی و ادعاهای رهبران حاکمیت دینی.

زالو صفتان و زالو پروران، زندگی فلاکت بار توده‌ها را بی‌اهمیت و گذرا عنوان می‌کنند و سیاست‌گذاری "فقرزدائی" و "محروریت زدائی"، "آبادی و آبادانی" و گسترش و پیشرفت اقتصادی در "جامعه زیننده وام‌القرای اسلامی" را ادعا می‌کنند.

بسی‌کفایتی سیاست‌گذاران حکومت در تبیین سیاست‌های بخش کشاورزی، فقر و محرومیت و هجوم بی‌رویه و میلیونی روستائیان به شهرها را در برداشته است. برای زحمتکشان روستا، حاشیه‌نشینی در شهرها و بی‌هویتی، فساد و در بهترین حالت روی آوردن به مشاغل کاذب، تجلی "ام‌القرای اسلامی" بوده است. از نتایج فجیع و غیر قابل اجتناب این مهاجرت‌های اقتصادی، زندگی و تجمع روستائیان در میادین تهران و بیغوله‌های اطراف آن، و از سوئی آمار قتل و غارت و سرقت از منازل و نیز توزیع مواد مخدر است

زحمتکشان شهری و اقشار مزدبگیر هر روز بیش از پیش زیر فشار تورم و گرانی کانون خانواده را متلاشی می‌بینند. سطح پایین درآمدها و بحران در پرداخت حقوق کارمندان در نتیجه کسری بودجه هر ساله سطح زندگی مردم را سیر نزولی می‌بخشد و این در حالی است که در پایان یک سال فلاکت‌بار اقتصادی، حاکمان جمهوری اسلامی پیامی جز "قناعت و ریاضت" برای توده‌های دردمند کشور ندارند. تا جایی که حتی خود رئیس‌جمهور برای ارائه لایحه بودجه به مجلس، اقتصاد ملی را در سراسیمه سقوط ارزیابی می‌کند که مشخصات آن عبارتست از: نرخ بالای تورم، نرخ توزیع نابرابرانه درآمد، نرخ رشد پایین تولید ناخالص داخلی، نرخ بیکاری بالا، رکود عمومی، نسبت پایین سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به تولید ناخالص داخلی، وابستگی شدید درآمدهای دولت به نفت، حجم پایین نیروی کار، گسترش دولت، تمرکز بیش از حد در امور اجرایی و بوروکراسی متورم و ... اینها همه در شرایطی است که بازاریان انگل، تجار زالو صفت، سرمایه‌داران دلال و نوکیه‌های دولتی، اکثریت عظیم توده‌های میلیونی را به زیر خط فقر می‌رانند و تحقق عدالت اجتماعی را به رویای دست نیافتنی در نظام استبداد دینی تبدیل می‌کنند و "جلوه‌های خشن فقر" پنجه‌های پلید خود

را همچنان بر زندگی می‌گستراند و هیچ توهمی به سیاست‌ها و برنامه‌های حاکمیت نمی‌ماند و مردم تحقق عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و تنگدستی را در توان دولتهای "راست و چپ و میانه" جمهوری اسلامی نمی‌بینند. تجربه دو دهه اخیر فاصله عظیم میان حرف تا عمل را در حافظه دارد.

صنعت کشور به قهقرا می‌رود و در بهترین شکل خود به "پادویی با دستمزد کم" برای کشورهای هم‌جوار تبدیل می‌شود. از جمله صنعت نساجی با قدمتی دیرینه که بنابر آمار رسمی تا قبل از سال ۵۷ پس از نفت، دومین تولیدکننده ارز محسوب می‌شد، امروزه بیش از ۹۰٪ آن دچار ورشکستگی شده و باقی مانده آن یا ظاهراً فعال است یا در خدمت رشد صنعت نساجی فعال ترکیه و پاکستان قرار دارد. تولیدکننده ترکیه پارچه خام را درازای ارزی ناچیز برای رنگ، بسته‌بندی و تکمیل به تولیدکننده ایرانی می‌دهد و صنعت نساجی ایران تکمیل‌کننده و وردست صنعت ترکیه و پاکستان می‌شود. درصد بالای بیکاری (به ادعای آمار دولتی ۹٪ یعنی ۳ میلیون نفر بیکار) در نتیجه محدودیت‌های صنعت و واحدهای تولیدی، تسلط اقتصاد تجاری - انگلی از سوی و ناتوانی در صدور تولیدات از جانب واحدهای تولیدی و خودداری از عرضه محصولات در داخل با توجه به ضعف قدرت خرید و تورم و رکود و غیره و غیره از سوی دیگر صنعت کشور را در معرض خطر نابودی کامل قرار داده است. پدیده بیکاری اجباری، طرح ریزش نیرو در واحدهای تولیدی، اخراج کارگران از نتایج خانمان برانداز سیاست اقتصادی نظام "جمهوری اسلامی" است و این سیاستها همواره از ادامه آمار واقعی خودداری کرده، که خود بیانگر بی‌تفاوتی و عجز نظام در حل معضلات در حال انفجار کشور است.

بدلیل تورم افسارگسیخته و نازل بودن سطح دستمزدها، علی‌رغم اینکه توده‌های زحمتکش مردم از بامداد تا پاسی از شب، روزانه ۱۶ تا ۱۷ ساعت کار می‌کنند. از تأمین حداقل معیشت در خود یک انسان و گذران چرخه زندگی خود ناتوانند. حداقل حقوق اعلام شده در سال ۷۷ برای کارگران ۳۱ هزار تومان است. اما در سال ۷۶ یک خانواده ۵ نفره با درآمد ۱۲۵ هزار تومان می‌توانست خود را روی خط فقر زندگی می‌کنند. با توجه به اینکه حداقل حقوق کارگران ۷۵ درصد متوسط حقوق آنان است. بنابراین اکثریت کارگران ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در نتیجه استثمار خشن و افسار گسیخته کارگران ایران و غارت شدند و تنها و منابع ملی کشور هزاران میلیارد تومان نقدینگی کشور در دستان تنها عده‌ای انگشت شمار قرار دارد. به اذعان آقای خاتمی بخش اعظم این نقدینگی در بخش ناسالم اقتصاد به کار می‌افتد که دولت وی از آن چندان اطلاعی ندارد. ولی در عین حال وظیفه خود می‌داند تا امنیت را برای سرمایه‌داران داخلی و خارجی تامین و سود حاصل از سرمایه‌گذاری را برای آنان تضمین کند.

اکثر مردم محروم جامعه ما در وضعیت نامناسبی امکان دارند. در اتاقی کوچک چند خانوار زندگی می‌کنند. سرانه زیر بنای مسکونی کمتر از یک متر است. اما مسئولین دولتی در خانه‌های بزرگ چند صد میلیون تومانی زندگی می‌کنند. فرزندان زحمتکشان ایران از امکان آموزشی مناسب برخوردار نیستند. اکثر آنان در مدارس چند شیفته و کلاسهای مسلو از دانش آموز مجبور به تحصیل هستند. معمولاً از پوشاک مناسب برخوردار نیستند. محل بازی آنان کوچه‌های تنگ و باریک و کثیف و خاکی است. تعداد بسیاری از آنان از تحصیل محرومند چرا که باید کار کنند. زیرا بسیاریان نان آور خانواده خود هستند. و یا باید در اوقات فراغت کار کنند تا خرج تحصیل خود را در بیاورند. کارگران و زحمتکشان ایران از داشتن شکل‌های صفتی و سیاسی محرومند. تشکل مستقل صفتی و سیاسی کارگران

توسط رژیم اسلامی بشدت سرکوب می‌گردد. شکاف عظیمی بین طبقات دارا و ندار ایجاد شده است. مشاغل غیر مولد، دلالی و تبهکاری رشد کرده‌اند. ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی تمامی جامعه را تحت تاثیر قرار داده است و بر رفتارهای اجتماعی و خصوصی افراد مستولی متجلی شده است. اینک جرم و فساد اداری، رشوه و اختلاس در بوروکراسی کشور به امری قانونی و نهادینه تبدیل شده است. نظام اخلاقی جامعه ورشکسته شده است. عدم وجود مناسبات انسانی در روابط میان افراد موجب سقوط آنها در ژرفای فساد و تباهی و نابودی ارزشهای انسانی است. قتل‌های خیابانی، روسپی‌گری و اجساد جمع شده زنان و دختران در پزشکی قانونی، رشد مراکز فساد و خریداری دختران نوجوان توسط بازاریان انگل از جمله ویژه‌گی‌های بارز جامعه ایده‌آل و زینده جمهوری اسلامی است که تماماً ریشه در فقر حاصله از بی‌کفایتی نظام دارد. اختلاف آماری اعتیاد به مواد مخدر در شهرها و روستاها و محلات کشور قبل و بعد از سال ۵۷، قلب هر ایرانی وطن پرستی را بلرزه می‌آورد. ستون حوادث روزنامه‌ها هزار چندگاهی خیر از کشتار جمعی اعضای کوچک و بزرگ یک خانواده توسط سرپرست آن در نتیجه فقر و تنگدستی و بیکاری، به اخبار مداوم و ثابت رسانه تبدیل شده است. خودسوزی و خودکشی زنان و مردان در هر چند سال یکبار و اکثراً با انگیزه‌های اخلاقی و عاطفی بود که اکنون به رسمی سرسام آور و تکان‌دهنده بر پایه گرسنگی و این که در سراسر میهن جوانان کار می‌خواهند، که نیست، نان می‌خواهند، که نیست. هیچکس نمی‌تواند باور کند که انبره‌ای از زنان پوشیده و بچه آغوش کنار خیابان، روسپیان این جامعه فقر زده‌اند و با این شکل بیرون آمده‌اند تا مأموران باصطلاح "گشت عفاف" نتواند آنها را بشناسند. فحشا امروز بعد از اعتیاد دومین بلای این جامعه آشفته‌ای است که امروز به خاطر یک ریال جان دیگری را می‌گیرد. حرص بیداد می‌کند. در همان حال که بسیاری از زنان در کنار خیابان برای نان شب خود فروشی می‌کنند، در اطراف تهران برجهای غول آسا بالا می‌روند قیمت این برجها متری یک میلیون تومان است. یک آپارتمان ۱۰۰ تری در آنها می‌شود ۱۰۰ میلیون تومان، اما هنوز ساخته نشده به اشغال تجار، روحانیون حکومتی، دلالها، بازاریها و خانواده‌های وابسته به آنها در می‌آید. در خیابانها، بنز ۶۰ میلیون تومانی متعلق به حاج آقا زاده‌ها، دخترکان جوان و کم سن و سال را سوار می‌کنند و در ازای نان شب به خانه‌های گرانبها می‌برند. نام این شکار خیابانی «صیغه» است و آخوندهایی برگسترش آن پای می‌فشارند. در این میان است که خشم خوشه می‌زند. ایمنی از خانه‌ها می‌رود. وقتی گوشه‌ای از پرده نیز در جریان محاکمه سرعت قرن ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات «بالا زده شد، سایه بلند مرد کوتاه قد میدان تره‌بار تهران در زمان شاه، «محسن رفیق دوست» نمایان شد. که اینک بر بنیاد عظیم مالی فرمان می‌راند. قدرت مالی کمیته امداد و آستان «قدس رضوی» و صندوقهای قرض‌الحسنه بازار، روحانیت و بازار را به هم پیوند می‌دهد. ظاهر سازی، فریب، دروغ‌گویی، دلالی، پول پرستی، نیرنگ و تزویر وقتی اساس حکومت داری شد، حاصل آن چه می‌تواند باشد، جز آنچه روی می‌دهد؟

اینک بازار همچنان بر ادامه فاجعه پای می‌فشارد. چهره‌های آشنای جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب به میدان آمدند و معلوم نیست چه ارزشی باقی مانده که آنها به دفاع از آن برخاسته‌اند. رهبر به آسمان و ماهواره اشاره می‌کند و می‌گوید همه فجایعی که روی می‌دهد، ناشی از تهاجم فرهنگی غرب است! کلامی از تهاجم زسینی و اقتصادی بازار و ارتجاع مذهبی به همه ارزشهای انقلابی و انسانی در میان نیست. روزنامه ارگان بازار «رسالت» و

"تسا" از این کلام بدیع سرعت و با تمام نیرو استقبال کرده و پشت آن سنگر گرفته است! رفسنجانی، همچنان بر سازندگیها انگست می‌گذارد و کاری به ویوانها ندارد. رئیس جمهور خاتمی از سراب "جامعه مدنی" در چارچوب ارتجاعی‌ترین قانون اساسی ممکن سخن می‌گوید. برخی از جناحهای حکومتی که سرانجام از خواب غفلت برخاسته‌اند، عوامفریبانه به امید جلب حمایت مردم غارت شده و آرزو بریاد داده و در تلاش نوعی اتحاد و جلوگیری از سقوط کامل کشور، مردم را برای کارزار انتخابات "خبرگان" آماده می‌کنند.

بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی برای مردم مین ما ایران، فقر، محرومیت، گرسنگی، بیکاری، بی‌مسکنی، سلب حقوق انسانی و آزادیهای اجتماعی و دمکراتیک، سرکوب خشن اعتراضات به ارمغان آورده است. در مقابل، سرمایه تجاری - انگلی با همکاری سرمایه صنعتی تنوکرات، با بدل و بخشش‌های دست و دلبازانه مالی نه فقط حمایت دستگاه قرون وسطایی علمای مذهبی، بلکه شیوخ و بسیاری از آیات اعظام و خدام شرع مقدس را به دنبال خود کشیده است. و با تکیه بر مذهب شیعه، ایدئولوژی ایده‌آل و مناسب حال دستگاه حکومتی را وضع کردند. بازاربان این بااصطلاح "حبیان خدا" در پناه شرع مقدس به غارت و چپاول ثروتها و منابع ملی مین ما می‌پردازند. و بر قرائتی به شدت قشری و واپسگرایانه از مذهب شیعه تاکید دارند در عین حال حاکمیت جمهوری اسلامی برای گروهی از مدیران دولتی و تکنوکراتها فرصت مغنمی بود تا سوار بر امکانات و منابع دولتی ثروت بیاندوزند و در جوار سرمایه‌داری بورکراتیک و تکنوکراتها قشری از سرمایه‌داری نو خاسته که دست اندرکار داد و ستد بین‌المللی، صنعت، خدمات مهندس و مشاوره و پیمانکاری هستند شکل گرفت. این گروه همراه با اقلاری از طبقات متوسط، دانشگاهیان، هنرمندان و بااصطلاح "روشنفکران" دینی با قرائتی "نو" از مذهب خواستار "نو" سازی دستگاه حکومتی بر پایه تعدد و تضارب آرا و در خصوص برداشتهای دینی متفاوت، مدارا، تساهل و تسامح در چارچوب نظام اسلامی و افزایش تحمل پذیری جناح‌های درون نظام و به تعبیری "خودی" و رعایت قواعد "بازی" برای حفظ کلیت نظام هستند. تا در این چارچوب تعریف شده در ازای قدرت اقتصادی خود جایگاه مناسب سیاسی در دستگاه حکومتی را اشغال کنند. و با تحکیم و تثبیت و تقویت موقعیت اقتصادی خود، بر قدرت سیاسی خود بیافزایند و سهمی بیشتر از آن را نصیب برند. ضروری است که بار دیگر تاکید شود که کلیه جناحهای تندرو، کندرو، میانه‌رو، راست‌رو، یا بااصطلاح "چپ رو"، در ایجاد و گسترش بحران دقیق و فراگیر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی در کشور، مقصر و مسئول هستند. این تفکر که این بحران زائیده و نتیجه عمل و اندیشه یک جناح است، عمیقاً نادرست است. بحران سیاسی جاری ناشی از درگیری جناحهای مختلف در درون نظام جمهوری اسلامی بر سر تثبیت، گسترش و تقویت قدرت اقتصادی و سیاسی خود است. هیچکدام از این جناح‌ها نه تنها در فکر تأمین منافع مردم ما نیستند بلکه در گسترش فقر و فلاکت عمومی حاکم بر جامعه همه آنان شریک جرمند.

مردم ایران نیک می‌دانند که درگیریهای جناحی درون حکومت جمهوری اسلامی در راستای تأمین منافع و احقاق حق آنان قرار ندارد. رهایی از فقر و جور و ظلم و کسب آزادی نه با بدل و بخشش حاکمین جمهوری اسلامی، چه از نوع سنت‌گرای آن و چه از نوع "نو اندیش" آن، بدست می‌آید و نه دستی از آسمان برای نجات این دنیای فقر و بندگی به کمک آنها می‌آید. این تنها خود مردم، در صفتی مستقل، متحد و رزمنده شرکت پژوهشی پیام پیروز

هستند که می‌توانند رهایی خود را بدست آورند. و در آن روز سرنوشت ساز، روز قطعی جدال، که "نجات انسانها"ست، تمامی بندهای اسارت بار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را بگسلند، استثمار و بهره‌کشی از انسان را براندازند و پیروزی را به کف آورند.

برای آنکه فریب نخوریم

بت سازی و شخص پرستی در جوامع رشد نیافته و پیرامونی ناشی از محرومیتها و آرزوهای تحقق نیافته دیرینه است. که متأسفانه به علل سابقه تاریخی استعمارگران و نفوذ بیگانگان و ویژگی خاص جغرافیایی، ملی و قومی هنوز این تفکر در عرصه سیاسی و فرهنگی بیش از دیگر عرصه‌ها عمل می‌کند. این طرز نگرش در پیش بااصطلاح روشنفکرترین و سیاسی‌ترین نیروها نیز مشاهده می‌گردد. با ذکر چند نمونه از فرهنگ سیاسی معاصر دهه گذشته می‌توان این پرستش شخصیت را بهتر نشان داد. مثلاً: ایران الان به یک رضا شاه احتیاج دارد. - روح منی خمینی - بت شکنی خمینی - رجوی فرزند طالقانی - بنی صدر صد در صد - شاه سایه خداست - زنده باد مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو - عکس امام تو ماهه درود بر معلم انقلاب شریعتی - خاتمی می‌رزد استبداد می‌لرزد ... می‌توان این ردیف را همچنان دنبال کرد. همگان میدانند که از دهه‌های گذشته تا کنون چه زنده‌بادهایی که بعدها مرده‌باد شد و چه مرده‌بادهایی که امروز زنده‌باد گردید.

بزرگترین درد ملت ایران و اغلب روشنفکران معاصر امروزی عدم اطلاع از تاریخ، شخصیتها و جریانات فکری است. مثلاً هنوز یک بررسی همه جانبه تاریخی از نقش روحانیت شیعه از بعد از واقعه تنباکو، در جریان مشروطیت، در دوران جنبش ملی کردن صنعت نفت و سپس کودتای ۲۸ مرداد، خرداد ۴۲ و جریان قیام ۵۷ صورت نگرفته. ملتی که از تاریخ و گذشته خود بی‌اطلاع بماند و یا آن را فراموش کند دچار قضاوت‌های نادرست و کج‌رویهای سیاسی می‌شود. هنوز بررسی همه جانبه‌ای از شخصیت، تفکر، سابقه و پیامدهای منفی عملکردهای گروهی از به اصطلاح "نوگرایان" دینی و روشنفکران رفرمیست مذهبی در کشور ما صورت نگرفته است. از اینرو هر آدم عوامفریب یا قدرت‌طلب و شهرت‌جو که از بی‌سوادی سیاسی - اجتماعی اقلیت وسیعی از جامعه و حتی از تحصیلکرده‌ها سوء استفاده کرده، افکار و آرای اندیشمندان غربی را به عاریت گرفته و بطور مصنوعی در ظرف اسلام قرار داده تا به عنوان اندیشه‌های "نو" خود ارائه دهد، و در حالی که ریاکارانه اندیشه‌ها و حتی استدلالهای متفکران غربی را به عنوان نظرات "بکر" و "متبکرانه" خود ارائه می‌دهد، به عنوان "متفکر" مطرح می‌شود، مقاله می‌نویسد و سخنرانی می‌کند و به تدریج "بت" می‌شود. آنها که حداکثر، "ترجمانی ناصداق" هستند به عنوان "نظریه پرداز" مطرح می‌شوند. در عین حال تبلیغات دولتها و بنگاههای امپریالیستی، «چهره‌سازان بین‌المللی»، جو سازهای کاذب و دروغ‌پردازها برای مظلوم‌نمایی این افراد ناشی از سیاست سرکوب خشن حکومت یا هجوم آوباشان و بنیادگراهای ارتجاعی، ... موجب می‌شود تا از روشنفکران مدعی نوگرایی دینی و رفرمیسم مذهبی سیمای غیر واقعی و مغایر با آنچه که واقعاً هستند ارائه شود. بدون آنکه ماهیت عملکرد و پیش و سابقه تاریخی فعالیت و منش نادرست این جریانهای رفرمیسم مذهبی، و نیز ناپگیریها و تزلزلها، و انگیزه‌های قدرت‌طلبانه، زد و بندهای سیاسی، مصلحت‌جویی‌های غیر اصولی،

عوام‌فریبی‌ها، اندیشه‌های اساساً غیردمکراتیک در صفوف هر یک از آنها افشا شود.

ما اعتقاد داریم که هر ایدئولوژی بسته‌ای که هیچگونه تجدیدنظری را در خود نپذیرد و منابع اصلی، مسایل و اصول اساسی و کلیدی خود را در معرض نقد و بررسی علمی و دمکراتیک قرار ندهد، یک «دین» است و از این رو نه تنها ادیان ابتدایی یا به اصطلاح «الهی» و مذاهب به اصطلاح «آسمانی» یا «زمینی» بلکه هر ایدئولوژی بسته و لایتغیر و دگم و غیرقابل تجدیدنظری می‌تواند از نظر تاریخی نقش منفی، از لحاظ فرهنگی نقش مخرب و از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی نقش افیون توده‌ها را ایفا کند. هیچ دین و مذهب و ایدئولوژی تعریف شده‌ای، نو و کهنه ندارد. و در ماهیت و مضمون و نوع خود یکی است. بلکه برداشت‌های دین‌داران و شیوه‌های اجرای اصول آن، می‌تواند نو یا کهنه باشد و نه ماهیت و مضمون اصول آن. اگر برداشت‌های دینی از حد و مرز ماهیت مشخص آن دین خارج شود دیگر از آن دین خارج شده و نه برداشت نو و رفرمیسم مذهبی در چارچوب یک دین، بلکه «دین نوینی» ارائه می‌شود. آنچه برخی از رفرمیست‌های مذهبی از دین اسلام ارائه می‌دهند با دین اسلام همخوانی ندارد. واقعیت آن است که ادیان و از جمله دین اسلام با جامعه مدرن، دمکراسی و آزادی، حقوق بشر، حقوق زن، تناقض آشکار و آشتی‌ناپذیر دارد و این نکته‌ای است که در قرآن اصلی‌ترین منبع دین اسلام ارائه می‌شود و نیز بررسی تاریخ سیاسی اسلام آن را ثابت می‌کند. در عین حال رفرمیست‌های مذهبی در جامعه ما، به معنای واقعی کلمه «اندیشمند» و «نوگرا» نیستند. همه آنها اندیشه‌های فیلسوفان و جامعه‌شناسان بویژه در غرب را ارائه می‌دهند، منتهی هم در قالبی مذهبی برای جلب جوانان مذهبی و هم در قالبی روشنفکرانه برای جلب افراد اهل تفکر و روشنفکر. این رفرمیسم مذهبی که با مردم و جوانان صادقانه برخورد نکند، و مصلحت «از سوی مردم طرد نشدن»، آنها را به کتمان حقیقت و ناپیگیری در بحث‌ها و نقدها بکشانند، این رفرمیسم مذهبی که از بطن جنبش فکری و نظری نقد دمکراتیک دین در جامعه خود ناشی نشود بلکه عاریت گرفته از اندیشمندان دیگر کشورها و تقلیدی باشد، این رفرمیسم که به نقد اصول و منابع اصلی دین خود که مقدس و لایتغیر قلمداد شده دست نزد و این منطقه را «منطقه ممنوعه» بداند، اساساً اندیشمند نوگرا و مصلح دینی قلمداد نمی‌شود. واقعیت آن است که جریان‌های عمده رفرمیسم مذهبی به دنبال آن هستند که تقلید از خود و «تقلید از روشنفکران دینی» را جایگزین تقلید از حوزه‌ها و فقها سازند و نه آن که «تقلید» را از بیخ و بن براندازند. در حالی که ما به دنبال جامعه‌ای «محقق‌پرور» هستیم نه «مقلد‌پرور». در شرایط کنونی که نه تنها طرد و حذف دخالت نهاد روحانیت در حکومت، و نه تنها طرد و حذف دخالت دین در حکومت، بلکه لائسیسم در همه ابعادش و جدایی دین از سیاست به عنوان یک ضرورت تاخیر ناپذیر در جامعه ما مطرح شده است، ارائه هر نوع بااصطلاح «رفرمیسم مذهبی» و «نوگرایی دینی» در جهت خشتی کردن جو «لائیک» در جامعه و برای طرح دوباره دخالت دین در سیاست (به هر شکل و نحوی)، از جانب هر قشر و نیرویی که صورت پذیرد، از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی و تاریخی، حرکتی ارتجاعی و واپسگرایانه است. اما، اینکه در جامعه ما، در شرایطی که ضرورت برخورد نقادانه به دین در سطح جامعه و حتی در میان صفوف جوانان، به شکل گسترده و بیش از پیش مطرح و به اعتبار دینی خدشه وارد شده است، از یکسو امپریالیسم که همواره از دین به عنوان عاملی برای تحمیل توده‌ها و عقب نگه داشتن جامعه استفاده کرده، از طریق نگاه‌ها و بنیادهای پژوهشی و رادیوهای بین‌المللی خود، و از سوی دیگر معممها و

مکلاهای مدعی «نوگرایی» دینی که همواره از دین برای ارتزاق سیاسی و اجتماعی خود استفاده کرده و اینک هويت و موجودیت خود را در خطر می‌بینند، در صفی واحد، برای پاسداری از دین ولی با قرائت و برداشتی بااصطلاح متناسب با «روز» که مورد طرد جوانان و برخی روشنفکران قرار نگیرد، فعالیت خود را گسترش داده‌اند و در این راه ناصادقانه و عوام‌فریبانه، هر مسئله جذاب دمکراتیکی را که حتی از اساس با ماهیت و اصول دین بیگانه و در تضاد قرار دارد، را به دین و برداشت دینی خود سنجاق می‌زنند تا «نوگرایی» خود را ثابت کنند. جالب است که پس از گذشت بیست سال از قیام ۵۷ و استقرار حکومت دینی در ایران، و با وجود تجارب قرن‌ها دوران وحشت و ترور حکومت دینی در اروپا، برخی از این بااصطلاح «نوگرهای» دینی ما، تازه از خواب غفلت بیدار و به کشف بی‌سابقه و عجیبی نائل آمده‌اند و مثلاً می‌گویند که در شرایط کنونی جهان، مدیریت قهقی جوابگوی مسایل و مشکلات جامعه نیست و باید مدیریت علمی اعمال شود!!! اگر برخی به این درک نو و «بکر» رسیده‌اند که «دین باید از حکومت جدا باشد» اما برخی از آنها نیز بار دیگر پای‌بندی خود را بر حکومت دینی تأیید می‌کنند اما با «هیراشی روحانیت» مخالفند!! واقعاً هم که آدمی باید بسیار «اندیشمند» و «نظریه پرداز» پرفدرتی باشد که به این کشف‌های بزرگ نائل شود، آنهم پس از گذشت این همه سال. و از این جالبتر، نه فقط حرکت بنگاه‌های امپریالیستی «چهره سازی» است که این افراد را به عنوان «متفکر» و «اپوزیسیون»، بزرگ و مطرح می‌کند تا بار دیگر و در زمانی دیگر کالایی بنجل را به مردم میهن ما تحمیل کند، بلکه حرکت بخشی از اپوزیسیون و حتی نیروهای چپ است که بی‌هویت مآبانه و گنج و مبهوت، و با انگیزه تضعیف حکومت موجود، برای این افراد تبلیغ می‌کنند. با چنین جوسازی بازار این بااصطلاح «اندیشمندان» و «نظریه پردازان» گرم می‌شود و با گرم شدن بازار «نوگرایی دینی»، هر کسی که چهار کتاب خوانده (حالا چه اندازه فهمیده جای خود) و با رونویسی برخی مقالات و کتب دیگر اندیشمندان، و با کاربرد چند نام، دکانی در این بازار برای خود دست و پا می‌کند تا شهوت معروف شدن خود را به نحوی ارضاء کند و در عین حال تلاش می‌کند تا با استفاده از بینش‌های مافوق ارتجاعی و عملکرد خشن حکومت، و با تحریف واقعات تاریخ و ماهیت و مضمون دین و سنجاق کردن مسایل جذاب دمکراتیک به آن، و نیز با مظلوم نمایی و ادعای «تحت فشار و سرکوب قرار داشتن» و با سوء استفاده از مقاومت روانی مردم و جوانان در برابر حکومت که از هر چیزی که سران اصلی حکومت با آن مخالفت کنند، حمایت می‌نمایند.. هر چه بیشتر این بازار را گرم و در میان جوانان نفوذ کنند.

علاوه بر آن با برخی از افراد و جریان‌ها فرصت طلب مدعی آزادیخواهی روبرو هستیم که در دوران سختیها و در زمانی که شرکت در جنبش اعتراضی مردم با سرکوب خشن و زندان و اعدام همراه بود، هیچ‌گونه فعالیت جدی سیاسی نداشتند، بیشتر به دنبال کسب معاش، نگهداری شرکتها و کارخانجات خود، یا به دست گرفتن کرسی استادی دانشگاه به هر بهایی، و یا حتی دادن مشاوره و خدمات همفکری به مقامات حکومتی بودند، و اینکه که فضا را باز و شرایط را مساعد می‌بینند، بار دیگر فرصت طلبانه به میدان وارد می‌شوند و در این شرایط که خطر داغ و درفش، شکنجه و زندان و اعدام برای خود (و نه دیگر نیروهای رادیکال) نمی‌بینند، به یاری برخی مطبوعات داخلی و رادیوهای خارجی، حتی خود را رهبر جنبش مردم نیز نشان می‌دهند. این افراد هر وقت فضای سیاسی - اجتماعی بسته بود و حرکت‌های سیاسی فرهنگی حتی انتقادی (و نه حتی حرکت‌های اعتراضی جدی

و پیگیری تلفات و دردسر داشت، و با شکنجه‌های سخت جسمی و روحی (و نه چند سوال مودبانه و جواب "صادقانه")، پیدادگاههای غیرعلنی چند دقیقه‌ای بدون وکیل و بدون حق دفاع (نه دادگاههایی با حضور وکیل و خبرنگاران که بلافاصله با مصاحبه آزادانه با رادیوهای خارجه و نیز در مطبوعات میهن، جزئیات آن پخش شود)، با حبس‌های طولانی مدت (نه چند روزه)، و مجازات سخت (نه جریمه‌های نقدی کم ارزش)، اعدام، روبرو بودند، تنها فکرشان حفظ جان و موقعیت و شغل و اموال خود بود، گوشه عزلت اختیار، فعالیت خود را محدود و محدودتر و حتی خودشان را منحل و تعطیل می‌کنند و هر زمان که فضای سیاسی تا حدی باز شد "شجاعانه" به میدان می‌آیند و چه لاف‌ها که نمی‌زنند. افراد و سازمانهایی نیز هستند که ادعای "اپوزیسیون" بودن دارند، ولی همیشه تا بوی قدرت به مشامشان می‌رسد، سرازیر نمی‌شوند و برای کسب مشروعیت هر نهاد و قدرت ارتجاعی عمل می‌کنند، و به هر نحوی تلاش می‌کنند تا "قهر" مردم علیه حکومت را در هم می‌شکنند، و همواره منافع مردم و مصالح میهن و جنبش را در زیر پای منافع شخصی و گروهی خود قربانی کرده و می‌کنند. بنگاههای امپریالیستی نیز برای بزرگ و مطرح کردن این افراد، از هر تبلیغی فروگذار نبوده و نیستند تا بتوانند آنها را به عنوان "رهبران اپوزیسیون" به مردم و جنبش اعتراضی میهن تحمیل کنند. اگر هم کسی بخواید آنها را افشا کند، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد که این کارها به سود "رژیم" تمام می‌شود و بدین ترتیب "بت‌ها" به تدریج ساخته می‌شوند و کلاه‌گذاری سر ملت می‌رود در حالی که می‌توان و باید هم علیه حکومت مبارزه کرد و هم از ایجاد توهم نسبت به این نیروها در بین مردم جلوگیری کرد. ما اعتقاد داریم که باید ماهیت اندیشه و بینش و انگیزه‌ها و اهداف این افراد و نیروها را برای مردم و جوانان افشا کرد. برخی از نویسندگان و هنرمندان و اساتید نیز اگر آزادی نیم‌بندی باشد، سر راست تر حرف می‌زند و اگر هم نباشد که معمولاً نیست، می‌کوشد با بهره‌گیری از تمثیل و استعاره حرفهایش را بگوید. ولی گاه، آن چنان در استعاره غرق می‌شود که نه فقط سر‌بمیزان و سانسورچیان حرفه‌ای را شیره می‌مالد، بلکه خوانندگان، بینندگان و شنوندگان آثار خویش را نیز بی‌نخود سیاه می‌فرستند. گاه که فضای سیاسی و اجتماعی کشور، تحت تاثیر عوامل و فشارهای خارجی و مبارزات طولانی نیروهای سیاسی رادیکال میهن، نسبتاً باز شود و حکومت به هر دلیلی به سرکوب این افراد دست نزند، آنها شروع به انتقاد، انجام سخنرانی و مصاحبه‌ها، انتشار نامه‌های سرگشاده اعتراضی و اعلامیه‌ها و اطلاعاتی متعدد می‌کنند و وقتی که عوامل ریز و درشت حکومت و نهادهای اطلاعاتی - امنیتی با آنها دیدار و "برخورد" کنند، زور خود را به رخ آنها بکشاند، حکم شلاق برایشان صادر (صادر و نه اجرا) کنند، قصد به دره انداختن اتوبوس حامل آنها را بکنند، .. این روشنفکران در سکوتی مطلق غرق می‌شوند، تا هفته‌ها نه به دیدار یکدیگر می‌روند و نه با تلفن از حال همدیگر جویا می‌شوند. برخی از آنها "شجاعانه" به خارج کشور مهاجرت می‌کنند تا "مبارزه" را در آنجا ادامه دهند. در خارج علاوه بر لجن پراکنی علیه یکدیگر و به ریسمان این یا آن شخص معروف چنگ انداختن، همچنان "صبر انقلابی" پیشه می‌کنند تا در زمانی دیگر که به همت و تلاش مبارزان واقعی (که هیچوقت عادت نداشته و ندارند نان را به نرخ روز بخورند و نان بیات آزادی دروغین از سفره ظلم حکومت نگرفته‌اند)، و با تغییر اوضاع و شرایط، بار دیگر فضایی نسبتاً قابل تحمل بوجود آید که بشود "حرفی" زد و "سخنی" گفت و "کتاب و مقاله‌ای" نوشت، اعلامیه و نامه سرگشاده صادر کرد، و خطری متوجه‌شان نشود، به داخل کشور بر می‌گردند و شروع به فعالیت "آزادخواهانه" می‌کنند و تازه شرکت پژوهشی پیام پیروز

اوج این "مبارزه دمکراتیک" در جمع آوری امضاء به نفع این یا آن عنصر از یک جناح حکومت تجلی می‌یابد. افراط و تفریط جزء جدایی ناپذیر فعالیت این افراد است. آنها که از ارسال و انتشار نامه سرگشاده خطاب به یک مقام مسئول مملکتی در اعتراض به سانسور و نقض حقوق انسانی و طلب خواسته‌های دمکراتیک خودداری می‌کردند اینک از حول حلیم به دیگ افتادند و در دفاع از یک جناح حکومتی که تقریباً اکثریت مطلق هیات دولت و نیمی از مجلس و نصف اعضای شورای تشخیص مصلحت را در اختیار دارد، و نه برای دفاع از آزادی قلم و بیان، شتابزده و عجولانه به جمع آوری طومار می‌پردازند.

برخی از این افراد، خود را بحرالعلوم می‌دانند و از اینکه دیگران این واقعیت بدیهی را نمی‌بینند یا نمی‌پذیرند، به راستی خون دل می‌خورند. اگر صحبت بر سر سیاست باشد، پس او سیاستدار است بی‌همتا. اگر از اقتصاد و بیکاری و تورم حرف و سخنی باشد، آدم اسیت، ریکاردو، کینز، مارکس چکاره‌اند؟ هیچکس، با مهارت و کاردانی این افراد نمی‌تواند رفع بحران و بیکاری و تورم ... بکند. اگر شعر بگوید، یعنی شاعر باشد و یا گمان کند که شاعر است، حتماً، از بزرگترین شاعران زمانه خویش است، اگر شعر نگوید، حتماً شعر شناس است. اگر قصه و رمان ننویسد، بدون تردید تئوری قصه‌نویسی و رمان نویسی را فوت آب است. اگر قصه و رمان بنویسد که سالیهای چاپ آثارش، براستی، درخشان‌ترین دوره‌ی قصه‌نویسی و رمان نویسی است. از این نوع مدعیان بی‌پرنسپ بسیارند مانند آن اقتصاد دانانی که برای معروف و مطرح شدن به هر دری می‌زنند، آنقدر شهوت نوشتن و سخن گفتن دارند که اصلاً به کیفیت مطالبی که می‌گویند و می‌نویسند، توجه ندارند، در ارائه طرحهای گوناگون اقتصادی برای حکومت و همکاری واقعی با آنها پیشگام هستند ولی همین که احساس کنند فضا باز می‌شود، "منتقد" و "تندرو" و شاید "چپ نو" هم بشود!! یا آن خانم حقوقدانی که در کتاب خود مغرورانه به حکومت پیشنهاد می‌دهد که از سازمان ملل متحد خارج شود یا مصوبات آن را به شرط انطباق با قوانین مذهبی بپذیرد که دیگر به بهانه نقض حقوق بشر، حیثیت حکومت خدشه دار نشود ولی همین که نسیم "فضای باز" را احساس می‌کند، مدافع جدی حقوق کودک و زن می‌شود و البته در این راه از مساعدت کامل جناح متبوع حکومتی‌اش برخوردار می‌شود و لابد بخاطر این مبارزه "جانانه" هم از جانب دیده بان حقوق بشر جایزه دریافت می‌کند!! یا آن اساتید دانشگاهی که درست در زمانی که مبارزان واقعی به مبارزه با حکومت مشغول بودند و مورد سرکوب خشن حکومت قرار گرفتند، لابد بخاطر ارتقای سواد مسئولان حکومتی (نه چیز دیگری)، برای تدریس خصوصی دروس دانشگاهی به وزرا و وکلا و فرماندهان سپاه (و شاید هم ماموران امنیتی و اطلاعاتی) به منزل آنها می‌رفتند و اینک در "فضای نیمچه باز سیاسی"، هم آزادیخواه و سیاستمدار شده‌اند و هم به تقدیر و ههای مبارز دست می‌زنند، دوغ و دوشاب را یکی می‌کنند، "توطئه" را دروغ می‌داند انگار که هیچ توطئه‌ای علیه جنبش انقلابی مردم در سالهای ۵۶ - ۵۷ چه از جانب امپریالیسم و چه از جانب ارتجاع مذهبی صورت نگرفته و انگار که در شرایط کنونی هیچ توطئه‌ای از جانب همین نیروها و نیز از سوی برخی بااصطلاح "روشنفکران" علیه جنبش دمکراتیک میهن و برای مسخ و منحرف کردن آن صورت نمی‌گیرد. همین افراد فرصت طلبانه از شعارهایی جذاب (مانند "رابطه با آمریکا") برای جلب جوانان و دانشگاهیان به سوی خود سوء استفاده می‌کنند.

این افراد که غالباً به مدرک تحصیلی خود می‌نازند و اصلاً به روی خود نمی‌آورند که مدرک نشانه شعور و درک سیاسی و اجتماعی نیست، در آن

چنان برج عاجی چُرت می‌زند که مردم را به پیبیزی نمی‌گیرد. یک مشت خوانندگان کم سواد که استاد دانشگاه هم نیستند و مدرکی هم ندارند چه حق دارند که از این افراد، دلیل و سند و مدرک و دلیل بطلبند؟ همین مقدار هم که به آنها عنایت می‌شود، برای سرشان زیادی است. آن دورانی که دانشجویان و اساتید مبارز و آزادیخواه، دسته دسته از دانشگاهها اخراج یا به حبس و زندان، و به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شدند، بسیاری از همین افراد که اینک در "ادعای" آزادیخواهی رقیب ندارند، با وجود "گزینش‌ها"ی فاشیستی حکومت در دانشگاهها، در مقام استاد دانشگاه باقی ماندند یا به این سمت برگزیده شدند. اکثریت آنها اینک با دغدغه حفظ نظام و برای جلوگیری از فروپاشی آن، در دفاع از یک جناح حکومتی و بر علیه اپوزیسیون واقعی تبلیغ می‌کنند.

این افراد سبیل انکار ناپذیر تعهد است و معمولاً تعهدش، پسوند اجتماعی را یدک می‌کشد، کمتر، اما، اتفاق می‌افتد که از تعهد اجتماعی، ترمیمی بدست بدهد. در هر دورهای، هر آنچه که می‌کند، معنای تعهد اجتماعی اوست. تعجبی ندارد که در نبود این تعریف مشخص، «تعهد اجتماعی» این افراد بی‌شکل می‌شود. یا، به بیان درست‌تر: مایعی می‌شود هم شکل ظرفی که در آن عرضه می‌شود. برای نمونه، تا پریروز «چپ» زدن به صلاح بود، و او چپ می‌زد و حالا چند صباحی است که ورق از سوی دیگر برگشته است. حالا دیگر به چشم چپ و دست چپ و پای چپ خود هم، چپ چپ نگاه می‌کند... که داستانش بماند.

بیان دیدگاهها و نظرات و مبارزه ایدئولوژیکی نباید تابع مصالح زودگذر و موقتی سیاسی شود. با ریاکاری و کتمان حقایق از مردم اگر هم در کوتاه مدت «محبوب» آنها شویم در درازمدت در نزد آنها سترونی تر خواهیم شد. ما با کتمان عقاید و سرپوش گذاشتن بر نظرات انتقادی خود نمی‌توانیم به وحدت عمل پایدار و اصولی با دیگر نیروها دست یابیم. وحدت باید بر پایه برنامه عمل مشترک و پذیرش حق انتقاد هر یک از برنامه‌ها و تفکرات نادرست دیگری شکل گیرد. ما باید به عنوان یک نیروی مستقل با حفظ هویت و صف مستقل خود، در اتحاد با دیگر نیروها شرکت کنیم و در عین حال بدون توجه به محاسبات حقیرانه و اهسته از دست دادن تعدادی از نیروهای پیرامون، نظرات واقعی خود را صریح و شفاف بیان کنیم و از حق و آزادی عقیده و بیان و قلم خود دفاع نماییم.

ما ملت ایران تحت تأثیر ویژگیها و شرایط و عوامل معینی، عمراً ملتی زود اعتماد کن، شخصیت پرست و هوراکش هستیم. ملت ما حافظه تاریخی ندارد. چرا که واقعیت‌های تاریخی ما تابع منافع و بقای حکومت‌های وقت قرار گرفته و هر گروه و دسته‌ای براساس پیش گروهی و شخصی تاریخ و چهره شخصیت‌های تاریخی را تعبیر و تفسیر کرده بودند؛ چهره‌های بیشتری که از جمل و پرونده‌سازی در امان نبوده‌اند و چهره‌های دیگری که به نادرست محبوب تاریخ نامیده شدند. متأسفانه نسل جوان ما بسیاری از سایل تاریخی و سیاسی کشور را به یاد ندارد. دانشجویان دانشگاههای دولتی ما عمدتاً بین ۱۸ تا ۲۵ سال هستند. در زمان قیام بهمن ۵۷، آنها یا بدنیای نامیده بودند یا تا ۵ سال داشتند و بخاطر ندارند که در همان دوران چه جملات و ادعاهای وعده‌های زیباتر از آنچه اینک خاتمی می‌گوید، بر زبان خمینی جاری بود و بخاطر ندارند که میلیونها نفر هوراکشان در دوطرف جاده بسیار طولانی فاصله فرودگاه تا بهشت زهرا که با میلیونها شاخه گل نیز آراسته شده بود، به انتظار دیدن "جمال" خمینی و استقبال از او گرد آمده بودند. خمینی ثروتمندترین مرد دنیا بود زیرا که اعتماد و محبت میلیونها ایرانی را در اختیار داشت. اما دیری نگذشت که مردم پاسخ خود را گرفتند.

جامعه کنونی حاصل آن اعتماد و باور و محبت است. در زمانی که در سال ۵۸-۵۹ همین دفتر تحکیم وحدت که اینک طرفدار آزادیها و جامعه مدنی شده‌اند، به یاری دیگر ارگانهای سرکوب، "انقلاب فرهنگی" راه انداختند و دانشگاهها را برای تصفیه از عناصر مخالف و نابود کردن کتب دانشگاهی ضاله، به مدت هفت سال تعطیل کردند، این نسل یا به دنیا نیامده بود یا تا ۶ سال داشتند و بخاطر ندارند که همین افراد چگونه صدها نفر دانشجوی مخالف (و عمدتاً چپ) و دهها استاد آزادیخواه را شناسایی و از دانشگاه اخراج کردند و بسیاری از آنها را به زندان و چوبه دار سپردند و البته "راه" را برای برخی فرصت طلبان باز کردند تا در غیبت دیگران بتوانند به نام "استاد دانشگاه"، هر بنجلی را با شعارهای جذاب به خورد جوانان بدهند. این نسل به یاد ندارد که برخی از سردمداران "نوگرایی دینی" باصطلاح "آزاد اندیش" از سازماندهان آن "انقلاب فرهنگی" و از اعضای اصلی "شورای عالی انقلاب فرهنگی" بودند. این نسل در زمان سرکوب گروههای سیاسی رادیکال تا سال ۶۲ و اعدامهای روزانه صد نفره در زندانها و کشتارهای خیابانی، ۳ تا ۱۰ ساله بود و نمی‌توانست آن جنایاتی را که در آن روزها، به نام حفظ دین و قانون در این سرزمین انجام شد، به یاد آورند. در زمان کشتارهای دسته جمعی چند هزار نفر زندانی سیاسی در فاصله یکماه، آنها ۸ تا ۱۵ ساله بودند و لذا شیز و فغان عمومی هزارها مادر و خواهر و همسر و فرزند رنج دیده را نشنیده‌اند. آنها به یاد ندارند که چگونه در فاصله نیمساعت بین قبل و بعد از پخش اخبار در روزی که منتظری از مقام "نایب ولایت" عزل شد، چگونه در رسانه‌ها و مطبوعات و در همین دانشگاهها و در بیانیه‌های مدافعان کنونی آزادی، این "آیت‌الله العظمی منتظری"، "مرجع تقلید شیعیان جهان"، "امید امام و امت"، "چکیده خمینی"،... به "قردی ساده لوح"، "آلت دست"، "مجروح کننده دل امام"، "مدافع منافقین"،... تبدیل شد. در دوره‌ای که حداقل از زمان آزادسازی خرمشهر در ۶۲، جنگ طولانی بی‌معنی خانمانسوز بخاطر روحیه جنگ طلبی و صدور انقلاب تمامی حاکمان ایران به میهن ما تحمیل شد، این نسل ۳ تا ۱۰ ساله بود و تا پایان جنگ، ۸ تا ۱۵ ساله شده بود و نمی‌توانست ببیند که این جنگ توسط چه نیروهایی برضد منافع ملی و مصالح میهن تداوم می‌یابد. تمامی این حوادث در زمان حیات و سلطه پلانزاج خمینی، با وجود همه جناحهای حاکمیت و همکاری کامل آنها و اتفاقاً در زمان برتری جناح "خط امام" (همین مدعیان کنونی جامعه مدنی) در دولت و مجلس آزمان رخ داد. مردم و جوانان و بویژه نسل جدید نباید لحظه‌ای فراموش کنند که در کلیه اقدامات سرکوبگرانه، ضد ملی، ضد دموکراتیک و ضد مردمی حکومت، بدون استثناء تمامی عناصر و جریانها و جناحهای درون حاکمیت، دست در دست هم و زیر سایه مقام ولایت کار می‌کردند و نقش و مسئولیت داشتند و همه آنها سئول و مقصرند و هیچ یک از آنها حتی به نقد واقعی عملکرد گذشته خود نپرداخته بلکه حتی از آن نیز دفاع کرده‌اند. اختلافات آنها در گذشته و اکنون، در خارج از چارچوب مصلحت نظام و حکومت قرار نداشته و ندارد و قرار نخواهد گرفت. همه آنها با هر قیافه و ادعا، با هر روش و شیوه‌ای که وارد میدان شوند، چه در صفوف "دفتر تحکیم وحدت" یا "گروه طبرزدی" جاداشته باشند یا در دسته "انصار حزب الله"، چه در "مجاهدین انقلاب اسلامی" سازمان یابند و چه در "هیئت مؤتلفه اسلامی"، چه در "مجمع روحانیون مبارز" فعالیت کنند و چه در "جامعه روحانیت مبارز"، چه در "جامعه" و "راه نو" و "نامه" و "همشهری" بنویسند و چه در "رسالت" و "شما" و "صبح" و "شلیبچه"، چه رئیس قوه مجریه باشد و چه رئیس قوه مقننه یا قضائیه، چه در این فراکسیون مجلس باشد چه در آن فراکسیون، چه

معتقد به ولایت فقیه مقید به قانون باشد و چه معتقد به ولایت مطلقه فقیه... مدنی جز حفظ وثبات و تحکیم نظام و مجموعه حاکمیت و پاسداری بدون قید و شرط از حکومت دینی ندارند. حالا اگر اختلافات آنها بر سر کسب موقعیت برتر در مجموعه حکومت، یا چگونگی حفظ نظام در مقابله با بحرانهای فراگیر و عمیق در جامعه، یا اگر شهوت مقام و قدرت پرستی و جاه طلبی انحصاری در بین اکثریت آنها به گونه‌ای است که حتی به "خودی‌ها" و "محرمان" حکومت و نظام نیز حمله می‌شود، مثلاً به روزنامه "جامعه" یا "راه نو" و به "دفتر تحکیم وحدت" تعرض می‌شود یا شهردار را به محاکمه می‌کنند و... این نباید باعث شود که اصل ماهیت و اهداف و انگیزه‌های همه جناحهای درون حکومت لوث یا فراموش شود، و برای دفاع از یکی در مقابل دیگری، نیرو و امکانات خود را به میدان فرستاد، اعتبار و حیثیت خود را به بازی گرفت و در نهایت مردم را به امید "سرابی" دیگر روانه ساخت. این درست است که باید جناح متحجرت‌تر و راست‌تر و فاشیسم گسرای حکومت را در مقابل جناح کمتر "بد" و میانه‌رو و طرفدار "قانونگرایی" در حکومت تضعیف کرد، و این نیز درست است که باید سرکوب و تعرض به سازمانها، مطبوعات و افراد حتی وابسته به همین جناح "میانه‌رو و قانون‌گرای" حکومت که توسط جناح راست‌تر و فاشیسم‌گرای حکومت صورت می‌پذیرد را محکوم کرد اما این نیز درست است که باید هويت، اهداف، ماهیت دیدگاهها و پیشهای ارتجاعی، محدودیت‌های فکری و انگیزه‌های همین جناح "قانونگرا" و مدعی دفاع از جامعه مدنی" و نیز چارچوبهای وحدت و اختلاف آن با دیگر جناحهای درون حکومت را بطور واقعی و بدون بزرگنمایی برای مردم توضیح داد و افشا کرد. و اجازه نداد تا نسبت به ماهیت و اهداف این جناح و تمامی نیروها و عناصر وابسته به آن در بین مردم و جوانان توهم بوجود آید. در حالی که بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی و اجتماعی میهن، یا از روی فرصت‌طلبی و برای کسب موقعیت و امتیازی یا از روی جهالت و کوتاهی، آنقدر در حد افراط و اغراق از خاتمی یا جناحهای حامی‌اش در حکومت تعریف و تمجید و برای آنها تبلیغ و از آنها دفاع و حمایت کامل می‌کنند که عملاً به آلت دست و زائده این جناح از حکومت تبدیل شده‌اند و عوام‌فریبانه بخشی از جوانان را به سوی سراپی دیگر و شکستی سهمناک‌تر از گذشته می‌کشاند. انبوهی از نویسندگان، هنرمندان، روشنفکران، حقوق دانان، اساتید دانشگاهی، روزنامه‌نگاران و مدعیان "آپوزیسیون" در داخل و خارج کشور، در این طیف و در این راستا قرار گرفته‌اند و ما امیدواریم که این بار حافظه تاریخی مردم و جوانان کشور ما، نام این افراد و سازمانهای مدعی "آپوزیسیون" و "آزادیخواهی" و "انسان دوستی" را که بار دیگر جنبش دمکراتیک میهن را به مسلخ فرستاده و می‌فرستند، از یاد نبرد. ناکامی‌ها و محرومیت‌ها و تجربیات تلخ و سردر به دیوار کوبیدن‌های انفرادی در یک قرن گذشته، باید ما را به این نتیجه قطعی رسانده باشد که تنها راه رستگاری و پیروزی ملت ایران در نیل به آزادی و رهایی از ظلم، اتحاد و تشکل هر چه بیشتر ما، با هدف دستیابی به حاکمیت کامل و بدون قید و شرط اراده ملت ایران است. لازمه تلاشهای اجتماعی، برخورداری کامل از روحیه و اخلاق اجتماعی و تواضع و فروتنی است. برای نیل به چنین روحیه‌ای باید هدفها و هوسها و منافع شخصی را که فقط حس جاه‌طلبی‌ها و خزدنمایی‌ها را اقتناع می‌کند رها کنیم و از دکانداریهای کهنه و مبتذل و افتخارات دروغین جاهلانه دست برداریم و این "من" و "من" بازیها را کنار بگذاریم و از آویختن به ریسمان فلان شخصیت محبوب یا شهید یا زندانی به منظور باز کردن دکان کسب شخصیت خودداری کنیم. از افتخارات به پدران و اجداد خویش یا شرکت پژوهشی پیام پیروز

جمل قصه‌های مبتذل که چنین و چنان بودند و چنین و چنان کردند، صرفنظر کنیم. وقتی به ریسمان این و آن آویزان می‌شوی، این را می‌رساند که خود در چینه هیچ نداری. دستبرد زدن به افتخارات دیگران، نه تنها کسی را بزرگ نمی‌کند، بلکه نشان تہی مغزی و توخالی بودن است. تجلیل بی‌ریا و بدون هو و جنجال از شخصیت‌های قابل احترام یک وظیفه اخلاقی و اجتماعی است، اما چنانچه به قصد باز کردن دکان باشد که مناسفانه اکثراً به همین منظور است، حیلہ گری و فساد اخلاقی است. باید یاد گرفت که دوران قیام بازی و ولی شدن برای دیگران، فکر کردن و تصمیم‌گیری به جای دیگران به پایان رسیده است. بسیاری از مدعیان مبارزه با دیکتاتوری، خود یک دیکتاتور کوچک هستند. حضور دائم و بی‌وقفه و فعال در مبارزات اجتماعی و سیاسی سازمانی، درگیر بودن با انواع مصائب و ضربه‌های جانکاه در دورانهای اوج و رکود و افول جنبش انقلابی، مشاهده سوء استفاده‌های برخی از بزرگان «قوم سیاسیون» از احساسات و باورها و اعتمادهای صادقانه افراد، از دست رفتن بسیاری از یاران گرامی و عزیز مردم در جریان مبارزه، ضربات جبران ناپذیر ناشی از حسادت‌ها و کینه‌ها و تعصبهای جاهلانه و رقابت‌های کور و بی‌فرهنگی سیاسی بسیاری از مدعیان، ... موجب شده است تا بسیاری از مبارزان بیاموزند نه قیام کسی باشند و نه قیامت شخص یا حزب یا حکومتی را بپذیرند. آموخته‌اند تا به هیچ فرد (حتی اگر اسطوره‌ای باشد در مقیاس جهانی و محبوب همگان)، هیچ حزب و سازمان (حتی اگر با دهها سال فعالیت، کاروانی از خیل شهیدان را به دنبال داشته باشد یا حزبی باشد مرجع و مورد احترام و ستایش آزادیخواهان سراسر جهان)، هیچ دولت و حکومتی (حتی اگر پرچم آزادی و عدالت را بر کشور خود برافراشته دارد)، هیچ رهبر و پیشوا، پادشاه و رئیس جمهور، هیچ مرجع تقلید دینی و ایدئولوژیکی و حزبی، ... اجازه ندهند به جای آنها فکر کنند و تصمیم بگیرند، شخصیت و اندیشه و هويت مستقل آنها را لگدمال کنند، به حقوق انسانی آنها تعرض کنند، آزادی اندیشه و قلم و بیان و آزادی انتخاب آنها را از بین ببرند. و نیز آموخته‌اند که خود چنین نکنند. تنها چنین افرادی، با باور عمیق به این آموخته‌ها و پای‌بندی جدی به آنها، می‌توانند گامهای اساسی را برای پیدایی و رشد دمکراسی در میهن بردارند. چنین مبارزینی آگاه هستند که نه متصل بودن به اسطوره‌های تاریخی و سیاسی، نه زندانی بودن و حبس کشیدن طولانی مدت، نه مورد تأیید «بزرگان قوم» بودن، نه رفتار و منش خوب و انسانی و صداقت در گفتار و عمل، نه سن و سال و سابقه طولانی فعالیت سیاسی یا سازمانی، نه دانشمند و نویسنده و دکتر بودن، نه خوب نوشتن و سخن گفتن، هیچ‌یک دلیل قطعی بر بالا بودن درک و شعور و شمس سیاسی یا حقانیت و صحت پیش و موضع‌گیری و عملکرد افراد نیست و نمی‌تواند باشد.

امروزه دنیا شاهد تحولات امید بخشی در این نوسازیهاست. و در این دگرگونیها روحیه و باور دیگری در افکار ملتها و به ویژه روشنفکران پدید آمده که می‌توان این درک نو را بفال نیک گرفت. درکی که در بطن خویش آزاداندیشی و نفی کیش شخصیت و شخص پرستی‌ها را به همراه دارد.

شاید این درک و باور و چشم‌اندازهای آتی جوامع دگرگون شده درس بزرگی برای مردم ایران باشد، تا بار دیگر واقعیات، مغلوب نقش شخصیت‌ها و شعارهای توخالی نگردد. و بار دیگر آن روحیه باور و تفکر وابستگی و عادت خویش‌بینانه اعتماد و شخصیت پرستی راه را بر نگرش منطقی و واقع بینانه مسدود نکند، تا در معابر و میدانها هوای زنده‌باد و مرده‌باد سرداده شود. و این بار بتی نساژند و فردا به مشت بسته‌ای رأس ندهند که وقتی بازگردد تیغ خونینی در آن باشد.

چگونه همه چیز لوٹ می شود

پس از قیام بهمن ۱۳۵۷، در زمان حیات خمینی و تحت سلطه جناحی که ایلیک به "خط امامی ها" معروف شده اند، و هشت سال دولت و اکثریت مجلس را در اختیار داشتند، شعارهای افراطی "ضد امپریالیستی" و ضد آمریکایی در جامعه مسلط، باب و مد روز شد. حکومت و رهبران نظام با استعداد بیکرانیشان در تحمیل توده ها و فریب نیروهای سیاسی، از یکسو توانستند با سوء استفاده از ناآگاهی، باورها و خرافات مذهبی، احساسات و هیجانات کاذب، روحیه کیش شخصیت، عرق ملی و میهن پرستی مردم، آنها را حول شعارهای افراطی "ضد آمریکایی" و در واقع برای تثبیت حاکمیت خود، بسیج و هدایت کنند و آنها را اسیر توهمات سازند و از سوی دیگر توانستند با مانورهای زیرکانه ای، بر محور این شعارها حمایت بی دریغ برخی از نیروهای اپوزیسیون را جلب کند، و سپس بین نیروهای سیاسی مترقی میهن تفرقه بوجود آورند، آنها را به جان هم اندازند و در نهایت به راحتی همه آنها را یکی پس از دیگری سرکوب نمایند. در عین حال، این حکومت از یکسو با انجام اعمال تروریستی مانند اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگان گیری کارمندان سفارت، بمب گذاری در پایگاههای نظامی آمریکا در منطقه، سازماندهی گروههای تروریستی در کشورهای عربی منطقه و نیز در اسرائیل، و از سوی دیگر با تداوم جنگ بی معنی هشت ساله و از بین بردن ذخایر ارزی و ثروت ملی و ویرانی دهها شهر و روستا و صدها کارخانه و مزارع و به مسلخ مرگ فرستادن میلیونها نفر از جوانان میهن، بیشترین ضربه را بر سناغ ملی و تمامیت ارضی کشور وارد ساخت، بهترین شرایط را برای افزایش حضور نظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه استراتژیکی خاورمیانه و فروش سرسام آور تسلیحات نظامی آمریکا به کشورهای منطقه و حتی از طریق دلالت و به قیمتی چند برابر به خود ایران، فراهم آورد و بزرگترین خدمت سیاسی و اقتصادی را به هارترین و راست ترین و جنگ افروزترین جناح امپریالیسم آمریکا، یعنی صهیونیستهای حاکم بر مجتمعات صنعتی - نظامی آمریکا، انجام داد. ملاقاتهای متعدد محرمانه نمایندگان آمریکایی و اسرائیلی با نمایندگان ایران و از جمله سفر محرمانه مک فارلین به عنوان سفیر ریگان با یک کلت و انجیل امضاء شده به ایران و انجام مذاکرات پنهانی با مقامات ایرانی، پوچ و عوامفریبانه بودن شعارهای "ضد آمریکایی" حکومت را اثبات کرد.

آنها که شعار "جنگ، جنگ" تا رفع فتنه" سر می دادند و ادعا می کردند که "اگر این جنگ بیست سال طول بکشد ما ایستاده ایم" پس از هشت سال، جنگ پوچ و بی معنی، بدون هیچ دستاورد مثبتی و با پیامدهای منفی جبران ناپذیر، و با شکست ایران در اهدافش، با جام زهر نوشیدن حاکمان ایران، به پایان رسید. در تمام این مدت، این باصطلاح حکومت "ضد آمریکایی" به بهانه حفظ امنیت و وضعیت جنگی، هزاران نفر از افراد مترقی، آزادیخواه و نیروهای واقعا ضد امپریالیست را قتل عام کرد.

پس از مرگ خمینی و طرد جناح "خط امامی ها" از عرصه های اصلی قدرت، و با همکاری دو جناح مسلط راست مدرن و راست سنتی در حکومت، به رهبری رفسنجانی، و با توجه به الزامات رشد اقتصادی، و در جهت تثبیت نظام به عنوان "ام القرای اسلام"، شعارها و بحثهای مربوط به

"توسعه" در جامعه، مسلط، باب و مد روز شد. بار دیگر بسیاری از نیروهای اپوزیسیون و نیز مجلات و مطبوعات با خوش باوری خود فریبناهی به سیاست "توسعه" حکومت نگاه کردند. انواع و اقسام کتب و مجلات در رابطه با "توسعه" چاپ و نشر و انواع گردهمایی ها و سینهارها در این رابطه برقرار شد و بخشی از گروههای اپوزیسیون، نیروی خود را در جهت حمایت بی دریغ از تکنوکراتهای طرفدار توسعه متمرکز کردند و این مسئله بار دیگر به تفرقه در صفوف اپوزیسیون دامن زد. مدتی گذشت و معلوم شد که آنچه "توسعه" نامیده می شد و بسیاری از روشنفکران مبلغ آن شده بودند، فقط نمایشی مضحک بود از پاره کردن نخ افتتاح چند کارخانه بزرگ که پس از چند ماه فعالیت آنها نیز متوقف می شد، و البته ساختن چند پل و اتوبان. ولی الحق که در این جریان "توسعه بازی" از یکسو چپاول و غارت ثروت مردم و به اصطلاح "بیت المال" در صفوف "بالا" و در حکومت و از سوی دیگر فقر، گرسنگی، گرانی، بیکاری، فساد، فحشا، بیماری های روحی و خودکشی، بدبختی جوانان و زنان، در صفوف "پایین" و میان مردم، توسعه یافت. شکاف میان مردم و حکومت بیشتر و بیشتر شد و خطر انفجار نظام از درون همراه با گسترش خیزشهای عمومی و خشم مردم شدت یافت.

پس از چند سال، بخشی از جناح غالب در حکومت به رهبری هاشمی رفسنجانی و نیز جناح مغلوب در حکومت معروف به "خط امامی ها" که در عرصه اقتصادی دیدگاههای متفاوت داشتند، به این نتیجه رسیدند که برای کاهش شکاف میان مردم و حکومت، جلوگیری از انفجار نظام از درون، کنترل خشم و اعتراض عمومی مردم، سوق دادن حرکتها اعتراضاتی به کانالها و مجراهای تحت کنترل و هدایت حداقل جناحی از حکومت و در چارچوب حفظ و تحکیم نظام، کاهش تشنج در روابط بین المللی و برقراری مناسبات عادی با کشورهای متروپل صنعتی، و در جهت ایجاد فضای باز سیاسی و فرهنگی در کشور در چارچوب قانون اساسی و تحکیم حاکمیت قانون گام بردارند. این روند بویژه از سال ۱۳۷۰ آغاز شد ولی بدلیل عدم اتحاد کامل دو جناح راست مدرن تکنوکرات و خط امامی ها از یکسو و پایداری اتحاد دو جناح راست مدرن و راست سنتی در تدوین جهات عمده برنامه اقتصادی از سوی دیگر، و نیز با مقاومت جناح راست سنتی که جناح مسلط در حاکمیت بود، این روند دچار فراز و نشیبها و شکستهای متعدد شد، تا آنکه بویژه از سال ۱۳۷۵، با گسترش و تعمیق بحران فراگیر عمومی در جامعه و گسترش خیزشهای عمومی و کور مردم، و با افزایش خطر انفجار درونی نظام، بخش دوراندیش جناح راست سنتی نیز با این خط مشی اصلاحات موافق و هماهنگ شدند.

در دوم خرداد ۷۶ و با حضور گسترده ۳۰ میلیونی مردم در انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب خاتمی از مدافعان پیگیر این خط مشی به عنوان رئیس جمهور، این روند اصلاحات و کاهش تشنج شتاب گرفت. و به همراه آن و به یاری اتحاد دو جناح قدرتمند غالب در حکومت، یعنی جناح راست مدرن و جناح ائتلاف خط امام، شعار و بحث "جامعه مدنی" در کشور، مسلط، باب و مد روز شد. شعار اصلی خاتمی در انتخابات، "برقراری جامعه مدنی" بود. هیچ یک از مجلات و روزنامه ها و نشریات مستقل و حتی احزاب و سازمانهای اپوزیسیون در داخل و خارج کشور، تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ۷۶، لفظ "جامعه مدنی" را در سطح جامعه و در میان

موضوع اصولی نیروهای دمکراتیک در مقابل

مدعیان دروغین آزادیخواهی و نیز در برابر اپوزیسیون ملتزم به قانون

۱) در مبارزه برای آزادی، باید نه فقط از تمامی نیروهای رادیکال و انقلابی و جریانهای مرفقی و دمکراتیک، بلکه از تمام نیروهای مخالف سرکوب و استبداد حاکم، صرفنظر از دیدگاههای سیاسی و ماهیت طبقاتی و اجتماعی یا انگیزه‌های مخالف آنها، حداکثر استفاده را نمود. «شیطان رجیم» هم اگر با استبداد مخالفت کرد، باید از مخالفت او استفاده کرد. اما بهره‌برداری و استفاده از مخالفت فرد یا گروهی با استبداد حاکم، به هیچ وجه به معنی حمایت الزامی از آنها یا تأیید آن افراد نیست. در شرایط کنونی همانند گذشته نیروهای ارتجاعی و غیردمکراتیک با انگیزه‌های کسب قدرت، گرفتن امتیازات، مطرح شدن، سوار شدن بر موج ناراضی مردم و عقده‌گشایی‌ها، منحرف کردن مسیر درست مبارزه اجتماعی مردم،... به مخالفت با استبداد حاکم دست زده‌اند. نیروهای دمکراتیک می‌توانند ماهرانه ضمن بهره‌برداری از ندهای مخالف این مدعیان دروغین آزادیخواهی، به گونه‌ای عمل کنند که فضای جامعه را برای قهرمان‌نمایی، جلوه‌گری و چیره‌سازی و آلترناتیو سازی این نیروها آماده‌ن سازند، و نسبت به ماهیت این نیروها در بین مردم توهم بوجود نیاورند، و ناخودآگاه به عامل و بهره این نیروها بدل نشوند. متأسفانه بسیاری از چهره‌های دروغین باصطلاح «آزاداندیش» که خود سالیان در سرکوب و فشار بر نیروهای مخالف و دگراندیش نقش مهمی داشتند، با افرادی که سالیان طولانی در عرصه‌های گوناگون از حکمرانان عناصر و جناح‌هایی وابسته به حکومت بودند، سیاستها و عملکردهای آنها را «توجیه» می‌کردند. و به آنها «راههای» کنترل اعتراضات مردم و چگونگی ایجاد سوپاپ اطمینان را نشان می‌دادند، اینک با سوء استفاده از کینه و خشم عمومی از حکومت جمهوری اسلامی، با مظلوم‌نمایی و ادعای دروغین محدودیت داشتن و سوءاستفاده از روحیه مظلوم‌پرستی مردم، با جو سازی ناشی از عملکرد گروه‌های فشار مانند انصار حزب‌الله وابسته به وزارت اطلاعات علیه آنان که در واقع به مطرح شدن آنها در جامعه کمک می‌کند، و با حمایت تبلیغاتی گسترده رادیوها و رسانه‌های امپریالیستی، و نیز با فریب برخی از نیروهای اپوزیسیون واقعی که عملاً بدون هیچ مرزبندی از آنها حمایت می‌کنند،... توانسته‌اند در بین بسیاری از روشنفکران، از خود چهره «آزاداندیشی» جا اندازند. ما اعتقاد داریم باید از آزادی، از نهادینه شدن دمکراسی، از حقوق انسانها، از آزادی بیان و عقیده و قلم و مطبوعات و حق تشکیل سازمانها دفاع کرد، و در عین حال تأکید کرد که مخالفت با سرکوب یک فرد یا نیروی سیاسی به معنای تأیید تفکرات و دیدگاهها و اقدامات، منش و شخصیت آنها نیست.

نیروهای دمکرات در پروسه مبارزه آزادیخواهانه خود باید بر حفظ مرزبندیها با این مدعیان دروغین آزادیخواهی تأکید کنند و از بیان اعتقادات خود نسبت به آن نیروها و افشای ناسلامتی و نادرستی و انگیزه‌های آنها خودداری نکنند.

نیروهای دمکرات باید مراقب باشند تا در دام «آلترناتیو سازی» و «چهره سازی» که توسط محافل امپریالیستی تدارک دیده می‌شود، نیافتند بلکه مبارزه خود را به گونه‌ای پیش ببرند که در مجموع شعارهای مرفقی و آزادیخواهانه را اعتلاء دهند، نیروهای «آزاداندیش» را قوت بخشند،

مردم، به طور گسترده و مداوم و پیگیر و قاطع مطرح، تبلیغ و ترویج نمی‌کردند. برای عموم جوانان و مردم نیز اساساً لفظ «جامعه مدنی» لفظی آشنا نبود، چه رسد به اینکه درکی از معنا و مفهوم آن داشته باشند. اگر در دوران گذشته، نیروهای اپوزیسیون و مطبوعات و نهادهای فرهنگی نبودند که شعارهای افراطی «ضد آمریکایی» یا شعار «توسعه» را به حاکمیت تحمیل کردند بلکه حاکمیت این شعارها را در جامعه مطرح و تبلیغ کرد و «جا» انداخت و سپس نیروهای سیاسی و فرهنگی میهن به دنبال این جور راه افتادند، این بار نیز، این نیروهای اپوزیسیون و حتی مطبوعات و نهادهای فرهنگی نبودند که شعار و لفظ مشخص «برقراری جامعه مدنی» را در بطن و در سطح و عمق جامعه وارد ساختند بلکه این جناحی از حکومت بود که این شعار را محور اصلی شعارهای انتخاباتی خود قرار داد و تنها آنگاه بود که این لفظ در سرلوحه نشریات بخشی مهمی از اپوزیسیون عنوان شد و مجلات و نشریات گوناگون به تبلیغ گسترده آن پرداختند. و این بار نیز بسیاری از نیروهای اپوزیسیون، روشنفکران و نویسندگان میهن راه افراط می‌پیمایند و چنان در حمایت کامل از یک جناح حکومت غرق شده‌اند، که هم صف مستقل خود از حکومت را از بین برده‌اند و هم ماهیت و انگیزه اختلافات جناح بندیهای درون حکومت را فراموش کرده و نسبت به یک جناح حکومت در میان مردم و جوانان توهم بوجود می‌آورند. و بدینگونه عملاً نقش جاده صف کن دو جناح حکومت برای تثبیت قدرت خود، حفظ مجموعه حکومت دینی و نظام جمهوری اسلامی را ایفا می‌کنند. هر یک سازمانها و احزاب سیاسی، تشکلهای و انجمن‌ها و جمعیت‌های اجتماعی و فرهنگی، مطبوعات و نشریات، شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، روشنفکران، اساتید دانشگاهها، نویسندگان و هنرستان و روزنامه نگاران،... که در جامعه عملاً یا رسماً، در سخنرانی‌ها و بحثهای شفاهی و دیالوگ یا در مقالات و بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم، اینگونه تبلیغ یا ادعا کنند که استقرار جامعه مدنی در چارچوب نظام جمهوری اسلامی، در چارچوب قانون اساسی کنونی، یا با وجود حکومت دینی ولایت فقیهی، یا حکومت دینی روشنفکران به اصطلاح «نوگرایی» دینی، امکان پذیر است، و در ذهن مردم این تصورات باطل را القا و در آنها نسبت به ظرفیت اصلاح طلبی حکومت و نظام و هر یک از مسئولان حکومت توهم بوجود آورند، یا جاهل هستند یا فریبکار. جامعه مدنی که اختراع رئیس جمهور، یا چند استاد دانشگاه و نویسنده و فعال سیاسی نیست که در هر قالبی که آنها بخواهند بگنجد. جامعه مدنی دارای معنی و مفهوم مشخص علمی و مشخصات تعریف شده‌ای در علم جامعه شناسی است. هیچ یک از جناحهای درون حکومت، و از جمله دولت و رئیس جمهور خاتمی، قصد تحقق این مفهوم علمی جامعه مدنی را ندارند. زیرا که استقرار جامعه مدنی با قانون اساسی کنونی و حکومت دینی (در هر شکل آن)، که مورد تأکید دائمی همه جناحها هستند، در تضاد آشتی ناپذیر قرار دارد. آنها حداکثر خواهان تحقق کاریکاتوری از جامعه مدنی هستند اگر هم بخش اندکی از نیروهای درون حکومت، واقعاً خواهان تحقق جامعه مدنی واقعی نه کاذب در جامعه باشد، بدلیل ساختار ویژه نظام و حکومت ولایت فقیهی جمهوری اسلامی، مطلقاً توانایی انجام این آرزو را نخواهد داشت. هر اندازه که حکومت جمهوری اسلامی به «استقلال سیاسی و اقتصادی» یا به «توسعه همه جانبه اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - سیاسی و انسانی» دست یافته، می‌تواند در استقرار جامعه مدنی هم موفق شود. همچنان که مفهوم «استقلال» و «توسعه» در جمهوری اسلامی لوژ شده، مفهوم «جامعه مدنی» هم توسط حکومت و هم توسط برخی از نیروهای اپوزیسیون و روشنفکر لوژ خواهد شد.

از تجاع، مستبد را تضعیف نمایند و ضمن بهره‌برداری از هر ندای مخالف سرکوب و استبداد، چهره‌های دروغین یا اصطلاح آزاداندیش را افشا سازند و اجازه ندهند یک رهبر ساخته و پرداخته و در آب نمک خوابانده شده بر جنبش آزادخواهانه مردم تحمیل گردد. ظرافت، دقت، هشیاری و دشواری کار هم در همین است.

۲) یکی از مهمترین وظایف نیروهای دمکراتیک، برقراری پیوند ارگانیک، آگاه‌کننده و سازمان‌گرایانه با مبارزات مردم است. ماهیت و مضمون هر جنبش و حرکتی با معیار چگونگی نقش تاریخی و نیز اثر مقطعی و نتایج و پیامدهای مثبت یا منفی آن حرکت در مجموعه جنبش دمکراتیک میهن، هدف و منظور اصلی جنبش، ماهیت عملکرد و بیش رهبری، هزینه‌های اجتماعی با در نظر داشتن تلفات جانی و معنوی... تعیین و مشخص می‌شود. جنبش و حرکتی آگاهانه است که با آگاهی عمیق از این مسایل صورت پذیرد. حضور مردم در یک جنبش و حرکت اجتماعی به خودی خود، نشان آن نیست که این جنبش چه از نظر تاریخی و چه از لحاظ سیاسی مثبت، مرفی یا آگاهانه است. نیروهای دمکرات نباید به پوپولیسم و عوام‌زدگی و دنباله‌روی کور از مردم و حرکت‌های مردم دچار شوند. در اینجا باید تأکید کرد که در شرایط کنونی، اکثریت مردم هنوز نسبت به مفهوم دمکراسی و نوع ساختار دمکراتیک کشور دید روشن ندارند. اکثریت جوانان میهن نیز توجه و حساسیت جدی و پیگیری به مسئله آزادی قلم و بیان و مطبوعات و آزادی احزاب و سازمان‌های سیاسی ندارند. خواست اصلی اکثریت جوانان کشور، تأمین آزادیهای فردی عمدتاً در قالب "آزادی پوشش، نوشتن، برقراری روابط جنسی آزاد" است. که البته این خواست جوانان باید مورد پشتیبانی و حمایت نیروهای دمکراتیک قرار گیرد. اما بحث این است که متأسفانه اکثریت مردم و جوانان، هیچ دیدگاه شفاف و روشنی (درست یا نادرست بودن آن که جای خود دارد)، از مفاهیم استقلال، ضد امپریالیسم، توسعه، جامعه مدنی نداشته و ندارند. اکثریت مردم را هنوز می‌توان به انکسای ایهت پیشوا رهبری کرد و هنوز یک "شارلاتان" و عوام‌فریب می‌تواند مردم را به صورت مرید بدنبال خویش بکشاند. مردم هنوز به شهروندان آگاه و مسئول تبدیل نشده‌اند. حرکتها و خیزش‌های قیام‌های مردم حتی در وسعت میلیونی آن، تاکنون اولاً به حالت خیزشهای خود جوش و بدون برنامه‌ریزی و سازماندهی قبلی... ثانیاً غیر هدفمند و کور و بدون داشتن یک افق روشن و برنامه و هدف منسجم ثالثاً بیشتر احساسی و غیر خردگرایانه و ناآگاهانه و بدون بررسی همه‌جانبه اوضاع و بدون درک درست از نتایج و پیامدهای درازمدت حرکت خود، صورت پذیرفته است. اینرو از یکسو امپریالیسم و ارتجاع جهانی و از سوی دیگر خود حکومت و هر یک از جناح‌های درون آن، می‌توانند با درک و شناخت صحیح از روانشناسی توده‌ها و آگاهی به خصوصیات اخلاقی و فرهنگی آنها، و با استفاده از جوسازیهای تبلیغاتی و از طرق گوناگون، افراد و جریان‌هایی را برای سوار شدن بر خیزشهای احتمالی مردم، ساخته و پرداخته کنند و آنها را در سطح جامعه و در نزد مردم و حتی در جنبش عمومی مردم مطرح و بزرگ سازند. اپوزیسیون مرفی و دمکراتیک میهن باید هشیار باشند و با افشاگریهای پیگیر توطئه‌های رنگارنگ امپریالیسم و حکومت و مجموعه نیروهای غیر مردمی و ضد دمکراتیک برای مسخ و انحراف جنبش دمکراتیک را خنثی سازند و از سوی دیگر با افزایش توان سازمانی و قدرت سیاسی خود بتوانند رهبری خود بر جنبش دمکراتیک میهن را تأمین نمایند. باید توجه کرد هر زمان که در جامعه ما، بحران اقتصادی و فقر و گرانی و بیکاری گسترده‌تر و استبداد و اختناق شدیدتر بوده، هم تعداد خیزش‌های

توده‌های مردم و هم تعداد شرکت‌کنندگان در این خیزش‌ها کمتر بوده است. در عین حال، در سراسر تاریخ ایران، بطور عمده توده‌های وسیع مردم زمانی به خیزش‌های بی‌دری سراسری (و نه حرکت یکباره) و قیام دست زده‌اند که اولاً این خیزش‌ها و قیام با سرکوب خونین و گسترده حکومت وقت مواجه نبوده و تلفات جانی سنگینی نداشته است و ثانیاً اکثریت مطلق مردم پیروزی را کاملاً در دسترس می‌دیدند. توده‌های مردم در خیزش‌های بی‌دری (و نه خیزش یکباره) که احتمال پیروزی آن کم و احتمال شکست آن زیاد بوده، شرکت نداشته‌اند. نیروهای دمکراتیک با توجه جدی به این مسایل می‌توانند نقش پیش‌تاز واقعی را ایفا کنند، در غیر این صورت به قربانیان نه فقط سرکوب ارتجاع بلکه ناپیگیریهای مردم تبدیل می‌شوند. باید توجه کرد که شاید این نکته درست باشد که ملاک مشروعیت نوع و شکل مبارزه‌ای، حمایت توده‌ای از آن است، اما این نکته درست‌تر است که هر آنچه مشروع باشد، حتماً و الزاماً صحیح نیست. این نظر که هر جا توده است جای ما آنجاست، در همه حالت درست نیست. کیش توده‌پرستی کور و گفتن این که توده‌ها خطاناپذیرند، همواره با واقعیت‌های تاریخی نمی‌خواند. بویژه در شرایط بحران روحی جامعه ناشی از فقر و محرومیت عمومی و اختناق و آن هنگام که توده‌های محروم جان به لب رسیده باشند. تأسفانه در اغلب موارد میدان‌دار چنین صحنه‌هایی، عوام‌فریبان و سوداگران سیاسی‌اند که با وعده و وعیدهای دل‌خوش کن بر امواج دریای خشم توده‌ها سوار شده و آن را در جهت امیال و منافع شخصی یا گروهی خود سوق دهند.

۳) در شرایط کنونی، بویژه جناح‌های "کارگزاران سازندگی" و "اتلاف خط امام" تلاش می‌کنند تا با سوء استفاده از خواست پر قدرت "فضای باز سیاسی و اجتماعی" در جامعه، و با حمایت اقشار وسیعی از جوانان مردم از خاتمی، و با سوار شدن بر افکار عمومی، از طریق نهادهای دانشجویی یا مطبوعات وابسته به خود، توده‌های مردم و روشنفکران را به قصد تضعیف جناح رقیب و تقویت موقعیت خود، به صحنه آورند. اما در عین حال بیست سال عقده‌های فرو خفته و فریادهای در گلو خفه شده توده‌های ناراضی مردم، منتظر فرصتی است تا همچون آتشفشان خفته ناگهان فوران کند و سیلابی از آتش به راه اندازد. از اینرو جناح‌های حکومتی تمام تلاش خود را بکار می‌اندازند تا هژمونی خود را بر حرکت‌های کنترل شده مردم اعمال کنند. در واقع آنها از یکسو حرکت اقشار گوناگون مردم و روشنفکران علیه جناح رقیب را راه‌اندازی و سازماندهی می‌کنند و از سوی دیگر سعی دارند تا مهار این حرکتها از دستشان خارج نشود و اعتراضات مردم را در چارچوب منافع خود و حفظ مجموعه نظام و ساختار سیاسی، ایدئولوژیکی و حقوقی حاکم و حکومت دینی محصور کند و اسیر سازد. هر یک از جناح‌های حکومتی سعی می‌کند تا انجمن‌ها و نهادهای گوناگون در محیط‌های کارگری، دانشجویی، دانش‌آموزی و نیز میان نویسندگان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و ... بوجود آورند تا در مواقع لزوم به نفع آنها وارد عمل شود. به عنوان مثال وظیفه اصلی "انجمن‌های اسلامی دانشجویان" و "دفتر تحکیم وحدت" در محیط‌های دانشگاه آن است که بجای بسیج دانشجویان علیه مجموعه حکومت و در دفاع از حقوق اساسی خود دانشجویان، یا لغو بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها مانند لغو سهمیه بندی بسیج و اسیران و خانواده‌های کشته شدگان جنگی و سپاه در دانشگاهها، رفع تبعیض جنسی در کنکور و انتخاب رشته‌ها، یا لغو گزینش‌های سیاسی و عقیدتی و ... تلاش می‌کنند تا با ایفای نقش بازوی یک جناح حکومتی، جنبش دانشجویی را به سمت دفاع از مجموعه حکومت و ساختارهای آن و دفاع از یک جناح معین حکومت سوق دهند و در واقع علیه منافع و هویت واقعی یک جنبش مستقل

دمکراتیک دانشجویی عمل می‌کنند و اجازه تشکیل یک نهاد و حرکت مستقل دمکراتیک را در سطح دانشگاهها نمی‌دهند. "خانه کارگر" نیز چنین وظیفه‌ای دارد و در جهت بسیج کارگران برای دفاع از مجموعه حکومت و به نفع یک جناح معین از حاکمیت، جلوگیری از رشد حرکت‌های اعتراضی مستقل کارگران و ممانعت از ایجاد نهادهای صنفی یا سیاسی مستقل در محیط‌های کارخانه‌ها، و در مقابله با بسیج و متشکل شدن کارگران در جهت تحقق خواسته‌های اساسی طبقاتی خود عمل می‌کند. از هر یک جناح‌های حکومتی تلاش می‌کنند، چنین خط مشی را در صفوف روشنفکران، نویسندگان، هنرمندان اجرا کنند و در این راه، هم از خصصتهای متزلزل و هراسان و نیز علایق ویژه بسیاری از این افراد به مطرح و معروف شدن و تمایل شدید برخی از آنها به چاپ و انتشار و نمایش آثارشان و گرفتن امتیازاتی به رهبری، سوء استفاده می‌کنند و هم با عوامفریبی و جوسازیها و ایجاد توهم نسبت به خود در بین آنها و نمایش چهره "آزادیخواهانه" از خود، برخی را به دام می‌کشاند و هم با سوء استفاده ماهرانه از انگیزه صحیح برخی از افراد مبنی بر "تضعیف جناح بدتر در مقابل جناح بد" آنها را که در سیاست خام و ناشی هستند یا از مبارزه جدی حتی فرهنگی خسته و وامانده شده‌اند را علیه جناح رقیب بسیج می‌کنند و در واقع آنها را صرفاً به سمت تثبیت و تحکیم موقعیت یک جناح دیگر از حکومت خود و مجموعه نظام و حکومت دینی سوق می‌دهند. جناح‌های حکومتی در این راستا، هم از قدرت سیاسی و حکومتی خود و ارگانهای تبلیغی و جوسازی معینی که در اختیار دارند استفاده می‌کنند و هم از امکانات و تخصص و قدرت مانور و استعداد عوامفریبی زیادی که در اختیار دارند. و آنگاه و با سوء استفاده از خواست جدی تحول و ایجاد فضای باز در جامعه، و ضعف اپوزیسیون، به راکتچی می‌توانند از موج نارضایتی مردم و بویژه روشنفکران بهره‌گیرند. از اینرو باید ترفندها و عوامفریبی‌های هر یک از جناح‌های درون حکومت را به درستی برای مردم آشکار ساخت و از ایجاد توهم کاذب نسبت به ماهیت و اهداف و انگیزه‌های آنها در بین مردم جلوگیری کرد. باید نوطه‌ها و نقشه‌های آنها را خنثی ساخت و تلاش کرد تا مردم در دام آنها نیفتند و آلت دست آنها نشوند و حرکت‌های مردم در مسیر دلخواه آنها قرار نگیرد.

۴) نیروهای دمکرات نباید از حرکتها و جنبشهای مردم که تحت هدایت و رهبری عناصر مرتجع وابسته به هر جناحی از حکومت؛ یا چهره‌های شناخته شده ضد دمکراتیک یا مهره‌های وابسته به ابررالیسم جهانی صورت پذیرد، حمایت کرد. تجربه جنبش انقلابی سالهای ۵۷-۵۶ و دفاع کامل از خنثی برای مسلط شدن بر جنبش و پیامدهای فاجعه‌بار چنین عملی، باید بهترین درس برای ما باشد. آزموده را آزمون خطاست. نباید از حرکت‌هایی که میدان‌داران آن، عوامفریبان و سوداگران سیاسی‌اند که با وعده و وعیدهای دلخوش‌کن بر خشم و طغیان توده‌ها سوار شده و آن را در جهت امیال خود سوق می‌دهند، حمایت کرد. همچنین نباید از مبارزات نیروهای مدعی اپوزیسیون که آزادی را فقط برای خود می‌خواهند، و تنها به فکر آزادی سازمان خود یا نشریه و مجله متعلق به خود هستند، حمایت کرد. همچنین نباید از مبارزات نیروهایی که حتی دفاع آنها از حقوق دیگر اقتشار و سازمانها به قصد جلب نیرو و امکانات برای خود در معاملات آینده با حکومت باشد، حمایت کرد. نباید از مبارزات نیروهایی که مقابله آنها با حاکمیت تنها برای تصرف پایگاهی در مجموعه حاکمیت و تخریب چند کرسی مجلس و صندلی وزارت باشد و همواره در فکر معامله و زد و بند با حاکمیت یا جناحی از آن باشند، حمایت کرد. از مبارزات نیروهای مدعی اپوزیسیون درون نظام و ملتزم به قانون اساسی که صرفاً برای تغییر حاکمیت

نه مجموعه ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیکی و حقوقی حاکم و نه تغییر حکومت دینی تلاش می‌کنند، می‌توان به صورتی کاملاً تاکتیکی و آنها را تا آنجا پشتیبانی کرد که به مبارزات اساسی نیروهای دمکراتیک برای تغییر حکومت دینی و ساختارهای حاکم و قانون اساسی آسیبی نرساند، بلکه در خدمت مبارزات این نیروها قرار گیرد. نباید از مبارزات نیروهای اپوزیسیون درون نظام و ملتزم به قانون، دفاع استراتژیکی کرد. نیروهای پیگیر دمکراتیک نه تنها نباید با نیروهای پیرامون حکومت و مدعیان اپوزیسیون داخل نظام و ملتزم به قانون، وحدت استراتژیکی داشته باشند، بلکه تا زمانی که این نیروها با همکاری و "خط دمی" و حمایت بی‌دریغ از یک جناح حکومتی، عملاً نقش جاده صاف کن و زائنده جناحی از حکومت را ایفا می‌کنند، در شرایط مشخص کنونی، نباید با آنها همکاری کرد. همچنین نیروهای دمکراتیک در دعوی میان مرتجعان مذهبی (مانند آذری قمی) بر سر تصاحب تاج و تخت مرجعیت و اقلیت دینی درگیر نمی‌شوند. و از هیچ یک از آنها حمایت نمی‌کنند اما در صورت امکان می‌توان از این اختلافات صرفاً برای ایجاد و گسترش شکاف در حکومت و تضعیف مجموعه آن استفاده کرد. نباید از موج سازبها و حادثه آفرینی‌های فاشیستها و مرتجعان و سرکوبگران دیروز و به اصطلاح «آزادیخواهان امروز» همچون "دفتر تحکیم وحدت"، "مجاهدین انقلاب اسلامی" و همچنین افرادی مانند جلالی پورها، حشمت‌الله طبرزدی‌ها و آذری قمی‌ها،... که در چند سال گذشته در سرکوب مردم و نیروهای آزادیخواه و مخالفان در حد توان خود شرکت داشته و اینک با همکاران سابقشان درگیر شده‌اند حمایت کرد. همچنین نباید از اقدامات احزاب و سازمانهایی که خود حاملان استبداد و حکومت توتالیتر از نوع و شکل دیگرند، و به دنبال بهره‌برداری از جنبشهای کور و عصبی مردم هستند، حمایت کرد. اما نیروهای دمکراتیک باید تلاش کنند که:

الف)- از همه این حرکتها و امواج علیه حکومت استبدادی دینی برای ایجاد و گسترش شکاف درون حکومت، وادار کردن حکومت به عقب‌نشینی و تن دادن به دادن امتیاز به نیروهای واقعاً اپوزیسیون و آزادیخواه، تأمین هرچه بیشتر فضایی باز در همه عرصه‌ها بخوبی استفاده کنند.

ب)- مردم را به ماهیت عملکرد و بینش و منش و شخصیت افرادی که میدان‌دار و پرچمدار و رهبر جنبشهای آنها شده‌اند، آگاه سازند و برنامه صحیح و رادیکال پیگیری را به آنها ارائه دهند و با دور ساختن مردم از رهبران عوامفریب و نیز متحد و متشکل نمودن آنها حول برنامه رادیکال پیگیری و دمکراتیک، جنبش آنها علیه حکومت استبدادی و برای استقرار مردم‌سالاری، به شکل پخته‌تر، آگاهانه‌تر و هدفمندتر ارتقاء یابد.

ج)- هرگونه سرکوب در هر شکل و سطحی که علیه همین حرکت‌های مدعیان دروغین آزادیخواهی و طرفداران دروغین جامعه مدنی و فضای باز، یا مطبوعات و ارگانهای سیاسی وابسته به آنها و نیز علیه جنبشهای کور مردم که تحت رهبری عناصر فرصت‌طلب و سوداگران سیاسی باشد، توسط رژیم ولایت فقیه صورت پذیرد را شدیداً محکوم کنند و اجازه ندهند رژیم استبدادی با به بن‌بست کشاندن جنبش آزادیخواهی و سرکوب مردم از آنها بیشتر امتیاز بگیرد و آنها را به انزوا بکشانند.

د)- لحظه‌ای مبارزه سالم و مستقل خود برای حذف و تغییر نظام توتالیتری و حکومت دینی و برای استقرار حکومت دمکراتیک، لائیک، مردمی و ملی را متوقف ناسخه و آن را تحت‌الشعاع مسایل دیگر قرار ندهند. خط‌مشی استراتژیکی نیروهای دمکراتیک، مبارزه سیاسی توده‌ای در پیوند زنده با توده‌ها و سازماندهی جنبش مردمی است، نه تکیه به محفل‌های پراکنده روشنفکری جدا از مردم، قیم توده‌ها و تابع جریانها و

حوادث زودگذر که هر زمان به دلیلی پرچم مبارزه را در کف اختیار نالایقان و فرصت‌طلبان و انگلهای جنش مردم قرار دهند.

۵- در هر زمان و شرایطی که تظاهرات و اعتراضی تحت رهبری و هدایت نیروهایی ضد دموکراتیک یا عناصر وابسته به جناحی از حکومت یا حتی نیروهایی از اپوزیسیون درون نظام و ملتزم به قانون صورت پذیرد و اقشاری از مردم (جوانان، زنان، دانشجویان، کارگران،...) نیز در آن حضور داشته باشند، نیروهای دموکراتیک با توجه به وظایف اصلی خود، بر اساس توان و امکانات و قابلیت‌های خود، و با سنجش درست اوضاع و شرایط، اگر تشخیص دهند که می‌توانند این تظاهرات و اعتراضات و حرکتها را از مسیر دلخواه آن نیروها خارج سازند و در مسیر مطلوب خود قرار دهند یا هژمونی خود را عملاً در آن حرکتها اعمال کنند بگونه‌ای که شعارها و خواستهای این نیروها به شعارها و خواستهای اصلی آن تظاهرات و اعتراضات تبدیل شود، نیروهای فرصت طلب رهبر آن حرکتها را افشا و متزوی سازند، آن وقت باید در آن تظاهرات و اعتراضات، برای اجرای طرحهای خود، شرکت سازمان یافته داشته باشند. در غیر اینصورت نباید در هیچیک از این تظاهرات شرکت کنند.

۵) صرف اعتراض یک جریان و سازمان علیه استبداد و صرف حضور مردم در یک حرکت اعتراضی و تظاهرات نباید معیار و ملاک اصلی تصمیم نیروهای دموکراتیک برای حمایت از آن جریان و حرکت و شرکت در آن تظاهرات باشد. مگر آن سیل عظیم تظاهرات و راهپیمایی‌های گوش به فرمان در دوران ۵۶ - ۵۷ و قیام ۲۲ بهمن، چه حاصلی جز سه روزی و عقب ماندگی برای ملت ایران باقی گذاشته است که آزادیخواهان را با گذشت بیست سال و تجربه اندوزی فراوان، بار دیگر به هوس راد اندازی میناتوروی آن بیاندازد؟ وظیفه نیروهای دموکراتیک جلب اعتماد مردم به سوی جناحی از حکومت یا دیگر نیروهای اپوزیسیون ملتزم به قانون نیست. هیچیک از

نیروهای آزادیخواه برای آن به صحنه مبارزه سیاسی وارد نمی‌شوند که نقش "پل عبوری" را برای دیگر نیروهای سیاسی برای رسیدن به قدرت حکومتی بازی کنند. آنها همه مصیبت و زجر و سختی و تلفات را متحمل نمی‌شوند که تنها به عنوان یک اهرم کمکی برای بهبودی شرایط سیاسی یا جلب آراء، مورد استفاده تاکتیکی دیگر نیروها قرار گیرند. باید توجه کرد که هر یک از مواضع این نیروها، یک سند تاریخی است که تأثیری تاریخی نیز دارد و پاسخگویی تاریخی را از آنها می‌طلبد. روانیست که این نیروها بخاطر تأثیرات آنی حرکتهای کور، آنها را با ایفای نقش عامل کمکی جناحی از حکومت یا اپوزیسیون درون نظام و ملتزم به قانون، نقش و اهمیت و ارزش تاریخی خود را نفی کنند و زیر پا گذارند و بر خود خط بطلان بکشند. متأسفانه بخشی از نیروهای آزادیخواه میهن تاکنون به جای اینکه به چگونگی فعالیت مستقل دموکراتیک خود در جامعه و میان مردم بیاندیشند و در این جهت عمل کنند، همواره در پی آن بودند که دنباله روی از کدام جریان اجتماعی به صلاح است. برخی به دنبال تقویت جناحی از حکومت و جستجوی متحد از پیرامون حکومت بودند و برخی بدنبال تقویت بخشی از نیروهای بااصطلاح "اپوزیسیون" داخل نظام و ملتزم به قانون، تا از این بابت مردم و خودشان را عاقبت به خیر کنند. مشی دنباله‌روی فاجعه آفریده و می‌آفریند و موجب گسترش فضای بی‌اعتمادی نسبت به این سازمانها می‌شود. کسب آزادی و دموکراسی، از طریق توهم آفرینی درباره این یا آن جناح حکومتی یا نیروی پیرامون حکومت و ملتزم به قانون امکان پذیر نیست. وسوسه ذهنی نیروهای دموکرات کسب قدرت به هر بهی و در هر شرایطی نیست که تا هر جا بوی آن به شام آنها برسد به استقبال آن بشتابند و به هر ترفندی با آن قاطی شوند. رسالت نیروهای دموکراتیک در شرایط کنونی، مبارزه برای استقرار مردم سالاری است. و در این راستا، نباید آنی از یاد ببرند که آزادی گرفتنی است، نه دادنی.